

واژه نامه ی سیاسی

امیر نیک آئین

۱ - آپارتاید (Apartheid)

این واژه انگلیسی یکی از اشکال وحشیانه تبعیض نژادی را بیان می کند و در اصل عبارتست از سیاست تبعیض که نژادپرستان کشور جمهوری آفریقای جنوبی علیه اکثریت سیاهپوست بومی و هندیان آن کشور اعمال می کنند. از نظر لغوی به معنای مجزا و جدا نگهداشتن است. آپارتاید یعنی جدا نگه داشتن افراد متعلق به نژادهای غیرسفید، مجبور کردن آن ها به اقامت در محلات و استان های خاص، محروم کردن آن ها از کلیه حقوق سیاسی وامکان تحصیل و پیشرفت. در مناطقی که سیاهپوستان مجبور به اقامت در آن می شوند و حق خروج از آن را ندارند حداقل امکانات زندگی نیز موجود نیست. بر اثر مبارزه مردم و همچنین اقدامات دول سوسیالیستی و دول کشورهای آسیایی و آفریقایی، رسماً آپارتاید غیر قانونی شناخته شده و سازمان ملل متحد قطعنامه های چندی علیه آن تصویب کرده و آپارتاید را نقض صریح و خشن حقوق بشر دانسته است ولی بر اثر سیاست دول امپریالیستی که خود ریشه و سرچشمه نژادپرستی و استعمار و نو استعمار هستند همچنان این شیوه ضد انسانی و خشن تبعیض نژادی حکمفرماست.

۲ - آپولیتیسزم (Apolitisme)

یعنی روش لاقیدانه نسبت به سیاست و خودداری از شرکت در جریان سیاسی، از داشتن مشی صریح سیاسی. این واژه از ریشه پولیتیک به معنای سیاست و پیشوند «آ» با مفهوم نفی ترکیب شده است. لاقیدی و بی اعتنایی نسبت به حیات سیاسی و احتراز از آن عمداً در رژیم های سرمایه داری بین توده های مردم رواج داده می شود. عدم شرکت در امور سیاسی و عدم توجه به حیات اجتماعی و سیاسی ناشی از آنست که زمامداران کشورهای سرمایه داری سعی می کنند با همه وسائل توده ها را از عقب ماندگی اپیدئولوژیک نگاهدارند و توجه آن ها را از مسائل میهن و اجتماع خود به مطالب به کلی فرعی و زندگی روزمره و مسائل شخصی منحرف سازند. یک علت دیگر آپولیتیسزم یعنی روش لاقیدانه نسبت به سیاست همچنین سرخوردگی برخی افشار از سیاست دول و احزاب و وعده های توخالی آن ها و سپس عمل نکردن آن هاست. این روش همچنین از طریق اعمال فشار به شکل ممنوع کردن شرکت در سیاست برای افشار خاص اجتماعی به زور اجرا می شود. لاقیدی نسبت به سیاست و مسائل میهنی و طبقاتی و اجتماعی کاملاً به سود محافل زمامدار مرتجع ضد خلقی است. زیرا زحمتکشان را از نبرد به خاطر خواست های خود، از مبارزه طبقاتی از شرکت در تعیین سرنوشت خود دور می کند. در حقیقت نمی توان در جامعه زندگی کرد و در سیاست مداخله نداشت. عدم توجه به امور سیاسی خود کمک به سیاست محافل حاکمه ضد خلقی است و عملاً به یک سیاست مضر، به یک سیاست بد، به یک سیاست ارتجاعی مبدل می شود.

۲ - اتحاد مقدس (alliance Sainte)

این یک اصطلاح رایج در مباحث اجتماعی و سیاسی است و مقصود آن دسته بندی و ساخت و پخت گروهی برای اجرای سیاست در جهت خلاف مصالح ملی و ترقی خواهانه است. مثلاً می گوئیم امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی و جانبداران آن ها در این ناحیه می خواهند اتحاد مقدس درخلیج فارس علیه نهضت های آزادیبخش ملی خاورمیانه و نزدیک ایجاد کنند یا می گوئیم کودتای ۲۸ مرداد را اتحاد مقدس ارتجاع داخلی کشور ما و امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی و سازمان های جاسوسی آن ها براه انداخت. از این مثال ها معلوم می شود که در اینجا کلمه «مقدس» دارای آن مفهوم مقدس و پاک نیست بلکه بر عکس ناپاکی زد و بند و ارتجاعی بودن دسته بندی را می رساند. علت رواج این اصطلاح را در تاریخ اوایل قرن گذشته باید جستجو کرد. در حقیقت عبارت «اتحاد مقدس» نام سازمانی بود که پس از سقوط ناپلئون توسط امپراطوران و سلاطین آن وقت اروپا ایجاد شد و هدفش سرکوب نهضت های انقلابی و آزادی در اروپا بود. سازمان موسوم به «اتحاد مقدس» ماه سپتامبر سال ۱۸۱۵ در پاریس رسماً تشکیل شد و در آن تزار روسیه امپراطور اتریش و پادشاه پروس شرکت جستند. سپس تقریباً کلیه سلاطین و تاجداران اروپا که حافظ نظام اشرافی و مخالف هر گونه تحول دموکراتیک و استقلال طلبانه بودند به این اتحاد مقدس پیوستند. حتی انگلستان هم اگر چه رسماً به این سازمان نپیوست ولی اصول آن را تایید می کرد و علناً از سیاست آن طرفداری می کرد. مبتکر و رهبر عملی این سازمان ارتجاعی و به هم پیوسته سیاه ترین نیروی های مجرد زمان تاریخ صدر اعظم اتریش و الکساندر اول تزار روسیه بودند. اتحاد مقدس هر چند سالی یک بار کنگره تشکیل می داد و تدابیر لازم برای سرکوب خلق ها و نهضت های انقلابی اتخاذ می کرد. هزاران تن اسپانیایی، ایتالیایی، یونانی و غیر یونانی قربانی روش های خونین و ارتجاعی اتحاد مقدس شدند. سرکوب نهضت های انقلابی را همواره با عبارت جلوگیری از اشاعه ائتلاف توجیه می کردند که بالاخره در نتیجه تضادهای داخلی بین سلاطین و امپراطوران عضو سازمان و بین منابع طبقات حاکمه آن ها از قدرت اتحاد مقدس کاسته شد. انقلاب سال ۱۸۳۰ در فرانسه و سپس موج انقلابات عظیم و پی در پی سال های ۱۸۴۶-۱۸۴۸ در اغلب کشورهای اروپایی برای همیشه دیوارهای اتحاد مقدس را از هم گسیخت و آن را نابود کرد.

۴ - ارتجاع (Reaction)

در مفهوم سیاسی این واژه به معنای مخالفت با پیشرفت اجتماعی به معنای مبارزه طبقات و افشار در حال نابودی و زوال علیه جامعه است.

سیر جبری تاریخ و مبارزه توده ها جوامع بشری را به سوی رشد و ترقی می برد و افشار و طبقاتی را که صاحب امتیازات مربوطه هستند و با سیر آتی جامعه مخالفند و مایلند وضع موجود را حفظ کنند به نابودی حتمی محکوم می کند. چنین است نابودی برده داران و سپس فئودال ها و سپس سرمایه داران هر یک در دوران تاریخی معین خود مطابق با سطح رشد نیروهای تولیدی. اما این طبقات برای حفظ منافع استثمار گرانه خود، برای حفظ امتیازات و موجودیت خود، با ترقی جامعه در تضاد واقع می شوند و با پیشرفت اجتماعی مخالفت می ورزند. مظهر آن مناسبات تولیدی فرسوده ای می شوند که به سدی در راه تکامل جامعه بدل شده است. بنابر این ارتجاع یعنی دفاع از نظام فرسوده و محکوم به نابودی، یعنی مخالفت با ترقی و پیشرفت.

ارتجاع گاه به شکل جبر و اختناق خونین و ترور جمعی توده مردم جلوه گرمی شود. گاه در سیمای افکار و عقاید پوسیده و کهنه با تکیه بر عادات و عقب ماندگی های فرهنگی علیه اندیشه های ترقی خواهانه مبارزه می کند. ارتجاع به شکل تشدید ستم بر توده های زحمتکش از نظر اقتصادی و سیاسی و بر ملت هایی که از حقوق خود محروم شده اند و یا به شکل سرکوب نهضت انقلابی که جامعه را به جلومی راند تظاهر می کند. در عصر امپریالیسم در کشورهای جلو افتاده از نظر صنعتی، فاشیسم و میلیتاریسم جلوه های ارتجاع هستند. مرتجع به کسی می گویند که روش

خصمانه ای با هر چه مترقی، نو، بالنده و پیشرو است داشته باشد و برای حفظ یا احیاء مجدد نظام فرسوده و پوسیده یا افکار کهنه و عقب مانده کوشش نماید.

۵ - آریستوکراسی (Aristocratie)

این واژه به معنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر و دسته ای را نشان می دهد که دارای امتیازات فراوان هستند. از ثروت و نفوذ برخوردارند، صاحب مقامات عالی هستند و چه بسا که به اصل و نسب خود نیز برای حفظ این امتیازات می بالند. در اصل واژه آریستوکراسی، آن قشر بالایی در پایان جامعه کمون اولیه را معین می کرد که صاحب درآمد و ثروت شده یا از اعقاب سران قبیله و فرماندهان و سایر صاحبان نفوذ بودند. لذا آریستوکراسی یا اشرافیت در دوران جوامع دودمانی - پدر شاهی پدید می شود. در جامعه برده داری واژه آریستوکراسی مخصوص ثروتمندترین خانواده های برده دار و صاحب اراضی وسیع بود. در جامعه فنودالی آریستوکرات به اشراف صاحب زمین های فراوان و درباریان منتفذ، اعیان و صاحبان مقامات عالی در دستگاه دولتی می گفتند که همه این امتیازات نیز ارثی بود. نخستین انقلابات بورژوازی منجمله علیه آریستوکراسی متوجه بود که در بعضی کشورها دست آن ها را از قدرت سیاسی کوتاه کرده و در بسیاری دیگر و طبقه استثمارگر بورژوازی و فنودال های آریستوکرات به توافق و تفاهم رسیدند و در حکومت شریک شدند. در جریان تکامل جامعه سرمایه داری بسیاری از آریستوکرات ها خود را با شرایط جدید تطبیق داده و همه به سرمایه داران بزرگ مبدل شدند.

اینک در مباحث اجتماعی لفظ آریستوکرات به معنای عام قشر فوقانی صاحب امتیاز و دارای نفوذ از یک طبقه یا گروه های اجتماعی که از حقوق و امکانات ویژه برخوردارند به کار می رود. عبارت «آریستوکراسی کارگری» اصطلاحاً درباره آن قشری از کارگران در کشورهای سرمایه داری به کار می رود که از سودهای بسیار کلان انحصاری سهمی می برند و از توده کارگران جدا هستند و محصول نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی سرمایه داری در بین پرولتاریا می باشند.

۶ - استثمار (Exploitation)

واژه استثمار از ریشه «ثمر» و معادل فارسی آن «بهره کشی» است و در مباحث اقتصادی و اجتماعی به معنای استفاده و بهره بردن از کار کسی دیگر است. معنای علمی استثمار چنین است: به دست آوردن مجانی محصول کار یک فرد از جانب فردی که صاحب خصوصی وسائل تولید است. در اصطلاح اقتصادی یعنی گرفتن محصول کار اضافی و بعضی اوقات حتی قسمتی از کار لازم. معمولاً به هنگام به کار بردن این اصطلاح می گویند استثمار فرد از فرد. استثمار ویژه همه جوامعی است که در آن طبقات متخاصم وجود دارد. افراد یک طبقه، طبقه حاکم که صاحب وسائل تولید هستند افراد طبقات دیگر را مورد بهره کشی قرار داده و از ثمره رنج آن ها گنج بر می دارند. پس علت استثمار عبارتست از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ولی اشکال استثمار وابسته است به خصلت آن مناسبات تولیدی که در جامعه حاکم است.

بهره کشی از فرد دیگر ملازم با وجود بشر نیست و از آغاز پیدایش جامعه بشری موجود نبوده و جاودانی نیز نخواهد بود. استثمار در نخستین دوران صورت بندی اجتماعی - اقتصادی (یعنی کمون اولیه) وجود نداشت و تنها در مرحله تلاش این دوران پدید گشت. پیدایش استثمار معلول عوامل زیر بود:

تکامل نیروهای تولیدی که منجر به تقسیم اجتماعی کار و پیدایش اضافه محصول و به دنبال آن ها مالکیت خصوصی و تفاوت درآمدها شد. بر این شالوده تجزیه جامعه به طبقات متناقض پدید گشت و به جای جامعه بی طبقه اولیه طبقات اجتماعی بهره کشان و بهره دهان پدید آمدند. نخستین دورانی در جامعه بشری که بر شالوده استثمار استوار بود جامعه برداری است که پایه آن را مالکیت کامل برده دار بر وسائل تولید و برخورد تولید کننده یعنی برده تشکیل می داد.

در دوران فنودالیسم پایه استثمار عبارت بود از مالکیت خصوصی ارباب بر زمین و مالکیت نیمه تمام بر مصرف یا رعیت که البته این امر به نسبت کم یا بیش با خصوصیات بسیار متفاوت در کشورهای مختلف ظهور کرد و طیف بسیار متنوعی از انواع بهره‌کشی فنودالی را در ممالک گوناگون با ویژگی‌های خاص به وجود آورد.

آخرین دوران متکی به استثمار فرد از فرد دوران سرمایه‌داریست که در آن مالکیت خصوصی سرمایه‌داران وسیله بهره‌کشی از کارگران و زحمتکشانی است که خود به اصطلاح آزادند و تحت مالکیتی نیستند ولی نیروی کارشان وسیله استثمار صاحبان سرمایه است. این‌ها کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، معادن و زمین‌ها و وسایل تولید کشاورزی و بانک‌ها و وسایل توزیع و حمل و نقل و غیره را در مالکیت خود دارند و از ثمره کار کارگران و سایر زحمتکشان پدید و فکری که فاقد وسیله تولیدند برخوردار می‌شوند.

استثمار موجب می‌شود که به قیمت فقر و بدبختی توده‌ای کثیر که کار می‌کنند و تولید می‌کنند مشتری افراد صاحب وسایل تولید، ثروت اندوزند. استثمار مغایر با آزادی و شخصیت بشری است. استثمار مغایر با عدالت اجتماعی است. استثمار منافعی با دموکراسی و با حقوق بشری است. تمام این مفاهیم در جوامعی که استثمار حاکم است نمی‌تواند کمترین معنایی داشته باشد. تمام هیاهوی ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری و مبلغین رژیم‌های عوام‌فریب در این موارد به کلی پوچ و میان‌تهی است زیرا شالوده‌ظلم اجتماعی و حق‌کشی، نابرابری و ستمگری، استثمار است و استثمار خود همزاد جدایی‌ناپذیر سرمایه‌داری، سودکلانی که سرمایه‌دار در نتیجه کار کارگر به دست می‌آورد، بهره‌مالکانه یا اجازه زمین که مالک و زمیندار از دهقان زحمتکش می‌گیرد استثمار است و برای الغای آن باید همه وسایل تولیدی از مالکیت خصوصی خارج شود تا نتیجه کار و زحمت زحمتکشان به جیب کسی دیگر نرود. این امریست که در دوران سوسیالیسم صورت می‌پذیرد و در جریان ساختمان آن همه طبقات استثمارگر و بهره‌کشی فرد از فرد از میان می‌رود.

۷ - استراتژی و تاکتیک (Tactique Strategie et)

واژه‌های استراتژی و تاکتیک در زمینه‌های دیگری جز مباحث سیاسی و حزبی مثلاً در امور نظامی یا دیپلماتیک و یا کارهای اقتصادی و غیره مورد استعمال دارد. مثلاً در امور نظامی اولی به معنای هدف‌های نقشه‌های دورنمایی، مجموعه‌ای از عملیات وسیع و قاطع برای پیروزی در یک جنگ و دومی به معنای هدف‌های نزدیک، اقدامات بلافاصله، عملیات محلی برای پیروزی در یک نبرد مشخص به کار می‌رود.

ولی در این بحث مقصود ما استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی طبقه کارگر در پیکار وی به خاطر رهایی اجتماعی و ملی، به خاطر پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم است. در این معنا استراتژی عبارتست از تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و همه زحمتکشان. استراتژی عبارتست از تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا، تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت رهبری وی در یک مرحله معین از انقلاب، تدوین نقشه‌های ضرورتش برای استفاده از ذخائر مستقیم و غیر مستقیم نیروهای اصلی و فرعی انقلاب، تدوین نقشه مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی در گرد پرولتاریا و رهبری اقدامات و عملیات این نیروها، استراتژی یک حزب در تمام مدت یک مرحله معین از پیکار رهایی بخش وی، یعنی برای تمام مدت یک مرحله انقلاب، اساساً و عملاً بلا تغییر می‌ماند. مثال بزینم: حزب توده ایران که هدف غایی خود را ایجاد جامعه سوسیالیستی در ایران قرار داده معتقد است که در شرایط کنونی کشور ما انقلاب دارای دو مرحله استراتژیک است:

مرحله نخست: انقلاب دموکراتیک و ملی است که در نتیجه انجام آن باید رژیمی دموکراتیک و ملی استقرار یابد که استقلال یابد که استقلال سیاسی و اقتصادی میهن ما را تامین کند، حیات سیاسی و اقتصادی کشور را دموکراتیزه کند و میهن ما را از راه رشد غیر سرمایه‌داری به سوی ترقی ببرد. استراتژی حزب ما برای این مرحله در اسناد و برنامه حزبی تعیین می‌شود.

مرحله دوم پس از نیل به این هدف های استراتژیک و انجام این مرحله دموکراتیک و ملی انقلاب آغاز می شود و عبارتست از مرحله سوسیالیستی انقلاب، در آن مرحله هدف استراتژیک عبارتست از ساختمان پایه های مادی و غنی سوسیالیسم و ایجاد جامعه سوسیالیستی.

شعارهای استراتژیک یعنی آن شعارهایی که خواست های حزب را در مرحله معین استراتژی بیان می کند. تاکتیک چیست؟ تاکتیک جزئی و قسمتی از استراتژی و کاملاً تابع وظایف استراتژیک مرحله معینی از انقلاب است. تاکتیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله استراتژیک در بر می گیرد. هدف های مشخص و نزدیک تر و محدود تر را در نظر دارد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش به دست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیشروی در این یا آن زمینه، اجرای موفقیت آمیز این یا آن عمل و اقدام مشخص، عقب راندن دشمن از این یا آن موضع است. و همه این ها با در نظر داشتن هدف اصولی استراتژیک و به خاطر خدمت به آن هدف است و برای رسیدن به آن. البته از آنجا که اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی همواره در تکامل و تغییر است و چه بسا این تحولات به سرعت نیز انجام می پذیرد و در نهضت جز و مد پدید می گردد، تغییر و تحول اشکال و روش ها و متدهای تاکتیکی اجتناب ناپذیر است. نه تنها اجتناب ناپذیر بلکه از جانب حزب برای تامین موفقیت ضروریست. حزب باید به درستی بهترین و مناسبترین شکل و اسلوب مبارزه تاکتیکی را از بین انواع ممکن برگزیند، همواره با مهارت و طبق شرایط متغیر موجود آماده تغییر اسلوب های تاکتیکی باشد. مراحل و اسلوب ها، اشکال سازمانی، صور مبارزه، شعارهای تاکتیکی در هر حال باید طوری تعیین گردد و به نحوی عمل گردد که بتوان به هدف استراتژیک رسید. شعارهای تاکتیکی یعنی آن شعارهایی که برای مراحل کوتاه مدت با خواست های مشخص تاکتیکی معین می شود. در اسناد و مدارک حزب توده ایران شعارها و خواست های تاکتیکی نیز بیان می شود. پیرامون رابطه موجود بین هدف استراتژیک اصلی و شعارهای عمده تاکتیکی و هدف های مبرم در سند تحلیلی از وضع کشور ما که توسط کمیته مرکزی حزب توده ایران تهیه شده (۱۳۴۸) چنین می خوانیم:

آنچه در جریان این مبارزات باید از مد نظر دور نیفتد هدف و دورنمای مبارزه در مرحله کنونی انقلابست. مبارزه در راه شعار عمده و هدف های مبرم هیچگاه نباید ما را چنان به خود مشغول دارد که هدف و دورنمای مبارزه انقلابی را در مجموع خود ندیده بگیریم. مبارزه در راه شعارها و هدف های مبرم وسائلی است برای ایجاد هر چه بیشتر در زمینه اجتماعی لازم به منظور تحقق هدف اصلی مبارزه انقلابی مردم یعنی استقرار حکومت ملی و دموکراتیک، پیروزی نظام ملی و دموکراتیک در کشور ما خود محمل ضرور برای سیر جامعه به طرف سوسیالیسم است. تنها در این پیوند دیالکتیکی بین هدف های تاکتیکی و هدف استراتژیک مرحله کنونی انقلاب ایران است که مبارزات ما در راه خواسته های مبرم کنونی محتوی واقعی انقلاب خود را کسب می کند.

استراتژی و تاکتیک، علم رهبری مبارزه پرولتاریا دارای اصول و قواعدی است. اندیشه های اساسی این علم را بنیان گذاران مارکسیسم - مارکس و انگلس - بیان نمودند. لنین با تعمیم تجربه انقلابی جنبش جهانی کارگری در این زمینه، علم رهبری نبرد طبقاتی را بنیان گذارد. استراتژی و تاکتیک با تجربه غنی نیم قرن اخیر مبارزه طبقه کار گروه زحمتکش به خاطر آزادی اجتماعی و ملی، به خاطر سوسیالیسم و کمونیسم توسط احزاب کمونیست و کارگری جهان و از راه تعمیم این تجربیات تکامل یافته و می یابد.

قواعد اساسی استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی بر اساس تجربه و مبارزه انقلابی به دست آمده است. شرط رسیدن به نتیجه های صحیح استراتژیک و تاکتیک عبارتست از مطالعه دقیق شرایط عینی و ذهنی نهضت، تحلیل وضع مشخص تاریخی جهان و کشور و احتراز از رویزیونیسم چپ و راست.

یک سلسله از اصول و قواعد استراتژیک و تاکتیک که طبق تجربه به دست آمده، تعمیم یافته صحت آن ها در عمل ثابت شده و باید در جریان مبارزه و رهبری آن مراعات گردد عبارتند از: متحد کردن کلیه نیروهایی که می توان در یک لحظه ای معین علیه دشمن متحد کرد، منفرد کردن هر چه بیشتر دشمن، استفاده صحیح از تمام عوامل مساعد، استفاده صحیح از ذخیره های دائمی و موقت انقلاب، تعیین ضعیف ترین نقطه دشمن، تعیین جهت ضربه، تشخیص قوای دوست، انتخاب صحیح لحظه برای دست زدن به یک عمل، یافتن حلقه اساسی و اصلی کار در جریان مبارزه، تعیین افراد مناسب برای ماموریت ها، تقسیم مسائل و مشکلات به گروه ها و حل آن ها بر حسب گروه، طرح

جسورانه هدف و سیر احتیاط آمیز و با دقت به طرف آن ها، آمیختگی صور مبارزه، تعیین اشکال سازمانی مناسب و غیره.

۸ - استعمار (Colonisation)

استعمار عبارت است از سیاست دول امپریالیستی که هدفش برده کردن و بهره کشی از خلق های کشورهای دیگر، خلق های کشورهای از نظر اقتصادی کم رشد است. دول امپریالیستی برای تحکیم سیطره خویش مانع تکامل فنی و اقتصادی و فرهنگی این کشورها می شوند. البته در قرون گذشته یعنی قبل از پیدایش امپریالیسم نیز استعمار سرزمین های غیر وجود داشته ولی ما در تعریف خود به استعمار در قرن بیستم توجه کرده ایم که خود به شکل تقسیم سرزمین های جهان و ایجاد امپراطوری های مستعمراتی یکی از وجوه مشخصه دوران امپریالیستی است.

مستعمره: یعنی سرزمینی فاقد استقلال سیاسی و اقتصادی که کاملاً در همه شئون تابع دولت امپریالیستی استیلاگر است. این دولت و انحصارات امپریالیستی آن از مستعمره به عنوان مواد خام و نیروی کار ارزان بازار فروش کالاها و عرصه سرمایه گذاری های پرسود و همچنین به مثابه پایگاه های نظامی و سوق الجیشی استفاده می کنند. سیستم مستعمراتی امپریالیستی چیست؟ در کنار مستعمرات، کشورهای نیمه مستعمره و وابسته نیز وجود دارد که در شئون مختلف سیاسی یا اقتصادی دارای وابستگی ها و تابعیت های کم و یا زیاد نسبت به دول امپریالیستی هستند. عبارت «سیستم مستعمراتی امپریالیسم» یعنی مجموعه همه مستعمرات، نیمه مستعمره ها و ممالک وابسته که توسط امپریالیست ها مورد بهره کشی قرار گرفته و تحت سلطه آنان قرار دارند. این سیستم در مرحله انحصاری سرمایه داری به وجود آمد. در آغاز قرن کنونی چند کشور بزرگ امپریالیستی با توسل به نیروی ارتش و واحدهای مستعمراتی و لژیون های خارجی، تقسیم سرزمین های جهان را بین خود پایان داده بودند و از آن پس بارها برای تقسیم مجدد جهان و تسخیر مستعمرات جدید با یکدیگر به جنگ و ستیز برخاستند و درباره این دوراست که لنین مینویسد:

سرمایه داری به یک سیستم جهانی ستم استعماری و تسلط مالی بر اکثریت عظیم مردم جهان توسط مشتری کشورهای به اصطلاح جلو افتاده مبدل شده است.

متروپل: یعنی کشور امپریالیستی صاحب مستعمره، انحصارات بزرگ کشور متروپل با نیروی عظیم مالی و صنعتی خود سد کلانی به حساب غارت و بهره کشی از مستعمرات به دست می آورند. به علت بازوی کار ارزان، کثرت منابع طبیعی و ارزانی موادخام، سرمایه گذاری متروپل در مستعمره سودهای افسانه ای به بار می آورد. هم زمان با غارت آشکار مردم این سرزمین ها و ثروت های ملی آنان، کشور مستعمره به زایده کشاورزی و مولد مواد خام متروپل مبدل می شود.

عقب ماندگی اقتصادی یکی از شوم ترین و سنگین ترین نتایج سلطه استعماری است. انحصارات متروپل مانع تکامل صنایع و به ویژه ایجاد صنایع سنگین، مانع رشد تکنیک و هم زمان با آن مانع تقویت کادرهای ملی می شوند. اقتصاد برخی از این سرزمین ها را به اقتصاد مونو کولتیر «یک محصولی» مثل نفت یا نیشکر یا قهوه یا مس مبدل می کنند که تمام سر رشته آن هم در دست انحصارات امپریالیستی است. این امر خود بعداً دشواری های عظیم در راه ایجاد یک اقتصاد ملی متوازن و همه جانبه به بار می آورد. مبادله نا برابر وجه مشخصه تجارت بین متروپل و مستعمره، یکی دیگر از منابع سود کلان انحصارات است. استعمار در دوران کلاسیک خود همواره حامی و پشتیبان مرتجع ترین قشرهای محلی بوده، اشکال فئودالی و ما قبل فئودالی را همچنان پا برجا نگهداشته به کمک آن، اقتصاد را به عقب ماندگی و زحمتکشان را به فقر و گرسنگی محکوم می کرده است. عقب ماندگی اقتصادی محصول غارت و سلطه انحصارات امپریالیستی و نتیجه سیاست استعماری دول امپریالیستی است نه ثمره مناسبات اقتصادی معمولی بین کشورهای فقیر و کشورهای غنی به طور اعم.

مبارزه علیه استعمار و فروریختن سیستم مستعمراتی: علیه سلطه استعماری، علیه این غارت و سیطره سیاسی و اقتصادی خلق های کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به پا خواسته و مبارزه شدیدی را برای آزادی

ملی و استقلال آغاز کردند. نهضت استقلال طلبی پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر وارد مرحله نوین و پرتوانی شد و پس از جنگ دوم جهانگیر و ایجاد سیستم جهانی سوسیالیسم به دوران عالی تری گام گذاشت. پیدایش و تحکیم سوسیالیسم، عصر رهایی ملل ستمدیده را از زنجیر بردگی استعمار بشارت داد. موج نیرومند نهضت های رهایی بخش ملی طومار سیستم جهانی استعماری را در هم پیچید.

انقلاب های خروشان ملی ارکان امپریالیسم را به لرزه در می آورد. لبه تیز این یورش جهانی متوجه امپریالیسم آمریکاست که به مدافع اساسی سیستم بهره کشی استعماری، به ژاندارم درجه یک بین المللی بدل شده است. در نتیجه این نبرد به جای مستعمرات سابق در کشورهای نیمه مستعمره بیش از پیش کشورهای مستقل و نوین پدید گشته و پدید می گردد.

ولی این مبارزه هنوز به پایان نرسیده است. مللی که در حال گسستن زنجیرهای استعماری هستند به مراحل مختلفی از رهایی رسیده اند. بسیاری از آن ها دولت های ملی تشکیل داده اند ولی همچنان برای تقویت استقلال سیاسی خویش می کوشند و برای احراز استقلال اقتصادی راهی دراز در پیش دارند. ملل کشورهایی که ظاهر مستقل ولی عملاً در قید وابستگی سیاسی و اقتصادی انحصارهای بیگانه هستند برای مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم های ارتجاعی و استبدادی پیاپی می خیزند. نهضت آزادی بخش ملی در کنار کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای پیش پا افتاده به یکی از سه عامل عمده ضد امپریالیستی عصر ما بدل شده است. در مقابل این موج عظیم، امپریالیست ها به روش های نوین بهره کشی متوسل شده اند که مجموعه آن را استعمار نوین می نامند.

۹ - اشکال مبارزه سن بورژوازی و پرولتاریا

با تکامل سرمایه داری پرولتاریا نیز رشد می کند و اشکال مبارزه او علیه بورژوازی متنوع تر و حادث می گردد. مبارزه طبقاتی به ویژه در سه شکل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک تظاهر می کند.

الف - مبارزه اقتصادی

ساده ترین شکل مبارزه است که برای توده های وسیع کارگران و زحمتکشان قابل حصول است. مبارزه اقتصادی مبارزه پرولتاریاست برای بهبود وضع مادی و شرایط کار و زندگی خود. این مبارزه به صورت مبارزات صنفی و مطالباتی در می آید. کارگران ضمن این مبارزه از کارفرمایان افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کار، تعیین حداقل مناسب دستمزد، مرخصی با استفاده از حقوق، حق بازنشستگی، بیمه اجتماعی، حق تشکیل سندیکا و غیره را طلب می کنند و برای قبولاندن این خواست ها با انواع پیکارها منجمله به اعتصاب دست می زنند. مبارزه اقتصادی پرولتاریا از لحاظ تاریخی نخستین شکل مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و نقش بزرگی در رشد جنبش انقلابی پرولتاریا دارد. این مبارزه توده های وسیع پرولتاریا را به مبارزه جذب می کند و مکتب خوبی برای سازماندهی و تشکل آن هاست. در جریان مبارزه اقتصادی سطح آگاهی کارگران بالا می رود و همبستگی طبقاتی آن ها تحکیم می شود. در جریان این مبارزه بود که نخستین سازمان های کارگری یعنی سندیکاها، اتحادیه ها، کنوپراتیوها و صندوق های تعاون پدید آمدند. اما مبارزه اقتصادی دارای خصلت محدود است. این هنوز مبارزه تمام طبقه پرولتاریا علیه طبقه بورژوازی نیست بلکه برخورد گروه های کارگران با سرمایه دار صاحب این یا آن کارخانه و موسسه در این یا آن منطقه است. هدف این مبارزه افق اساس سرمایه داری یعنی مالکیت خصوصی وسائل تولید نیست و وظیفه محو قدرت دولتی بورژوازی را در برابر خود قرار نمی دهد. هدف مبارزه اقتصادی نه از بین بردن استثمار بلکه محدود کردن آن و کاستن آنست. با رشد و تکامل پرولتاریا مبارزه اقتصادی و صنفی کارگران کارخانه ها و مناطق جداگانه به مبارزه مشترک طبقه کارگر یا طبقه سرمایه دار به مثابه یک واحد اجتماعی بدل می گردد و مبارزه طبقاتی در شکل سیاسی خود که شکل عالی تری است بروز می کند.

ب- مبارزه سیاسی

مبارزه به خاطر نابودی پایه های نظام سرمایه داری، مبارزه به خاطر در دست گرفتن قدرت سیاسی، به خاطر دیکتاتوری پرولتاریاست. پرولتاریا از راه مبارزه اقتصادی می تواند تا حدودی وضع مادی خود را بهبود بخشد و بورژوازی را به پاره ای گذشت ها وادار سازد، ولی ارضاء و تامین منافع عمیق اقتصادی و سیاسی او دائر به رهایی از استعمار برای همیشه فقط با نابودی قدرت سیاسی بورژوازی و برقراری قدرت سیاسی پرولتاریا مبارزه سیاسی دست می زند و از وسائل مختلف از قبیل اعتصابات سیاسی، دموکراسی مبارزه مسالمت آمیز برای اشغال کرسی های پارلمانی و بالاخره مبارزه مسلحانه استفاده می کند. معذالک همه این وسائل در آخرین تحلیل تابع وظیفه تدارک و اجرای انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب پرولتاریایی سوسیالیستی عالی ترین مرحله مبارزه طبقاتی پرولتاریا، وسیله منحصر به فرد و قاطع نابودی سرمایه داری و تحصیل قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست.

برای جنبش انقلابی پرولتاریا مبارزه ایدئولوژیک یعنی مبارزه با ایدئولوژی بورژوازی، ایدئولوژی مسلط در جامعه سرمایه داری و به خاطر پیروزی پرولتاریایی سوسیالیستی، اهمیت فراوانی دارد. تکامل سرمایه داری ناگزیر مستلزم اتحاد و تشکل پرولتاریاست. معذک پرولتاریا برای نابودی نظام سرمایه داری نه تنها باید به ماباه طبقه تشکیل شود بلکه باید به منافع طبقاتی خود به وظیفه شگرف تاریخی خود آگاهی یابد. برای اینست که پرولتاریا به تئوری انقلابی نیازمند است. خود پرولتاریا به علت نداشتن وقت و فرصت، نداشتن وسائل و کمی آموزش قادر نیست چنین تئوری را ایجاد کند. این تئوری انقلابی توسط روشنفکرانی که به سوی پرولتاریا آمدند تدوین گردید. این تئوری انقلابی جدید همان مارکسیسم - لنینیسم است که رهبران بزرگ پرولتاریا - مارکس و انگلس و لنین - آن را ایجاد کردند ولی با تدوین تئوری مترقی انقلابی وظیفه پایان نمی پذیرد. پس از ایجاد چنین تئوری باید آن را در افکار کارگران رسوخ داد.

بنابر این مبارزه ایدئولوژیک علیه جریان خودرو در جنبش کارگری نیز هست. مبارزه به خاطر این که توده های وسیع پرولتاریایی ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی را فراگیرند. مبارزه ایدئولوژیک نیز مانند مبارزه اقتصادی به خودی خود هدف نیست. این مبارزه تابع وظایف سیاسی جنبش، تابع سرنگونی سلطه بورژوازی و برقراری سلطه پرولتاریاست.

۱۰ - اقتصاد سیاسی (Economic politique)

اقتصاد سیاسی عبارتست از علم قوانین تولید و توزیع نعمات مادی در مراحل مختلف تکامل جامعه انسانی. از همان دوران بردگی که اقتصاد سیاسی به مثابه یک دانش عملی به ظهور پیوست ماهیت طبقاتی آشکار شد. بدین معنی که طبقات حاکمه از آن برای توجیه ایدئولوژیک حق برده داران به داشتن و استعمار بردگان استفاده کردند. به تدریج با رشد جامعه و مناسبات اجتماعی و اقتصادی اهمیت علم اقتصاد نیز بیشتر می شود. اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی طی جریان تکامل شیوه تولید سرمایه داری پدید می آید که نمایندگان برجسته آن نظیر آدام اسمیت و دیوید ریکاردو گام های مهمی در راه درک قوانین تولید و توزیع اجتماعی نعمات مادی برداشتند. این مکتب پایه های تحقیق علمی اقتصاد سرمایه داری را شالوده ریزی کرد ولی این مکتب البته نظام سرمایه داری را بدون نقص و جاودانی می انگاشت و مدافع منافع بورژوازی بود که در دوران اولیه تکاملش با فنودالیسم مبارزه می کرد و نقش مترقی داشت. اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم میلادی دوران شکفتگی این مکتب در انگلستان و فرانسه بود. بهترین نمایندگان اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی در این دوران طی مبارزه خود با مبادی قرون وسطایی و فنودالی اقتصاد، استقرار اقتصاد سرمایه داری و امحاء مقررات فنودالی را درحیات اقتصادی طلب می کردند و از این راه می خواستند طبیعی بودن قوانین اقتصادی و به عبارت امروزی عینی بودن این قوانین را اثبات کنند و به همین جهت هم به تجزیه و تحلیل شیوه تولید سرمایه داری و قوانین درونی آن پرداختند. آن ها اساس تئوری ارزش بر پایه کار را تدوین کرده و بر این اساس مقولاتی نظیر بهره مالکانه و ربح و سود را توضیح می دادند. ریکاردو حتی در این تجزیه و تحلیل به وجود تناقض بین دستمزد و سود پی برد که خود اساسی برای درک تضاد بین سرمایه داری و پرولتاریا به شمار می رود. درباره اهمیت این کتاب باید گفت که یکی از منابع سه گانه مارکسیسم را همین تئوری

تشکیل می دهد که به نحوی انتقادی و خلاق از جانب مارکس مورد استفاده قرار گرفت و در ضمن نقائص و محدودیت های طبقاتی آن عمیقاً نشان داده شد.

اینک توضیحاتی درباره اقتصاد سیاسی خرده بورژوازی: این مکتبی در اقتصاد سیاسی است که معرف منافع خرده بورژوازی و سایر گروه های دارای وضع میانه بین بورژوازی و پرولتاریاست. این مکتب در آغاز قرن نوزدهم و هم زمان با تشدید ورشکستگی و خانه خرابی تولید کنندگان کوچک به ظهور پیوست. سیسموندی (sismondi) در سویس و پرودون (proudhon) در فرانسه و گری (grey) در انگلستان معروف ترین نمایندگان این مکتب هستند. آن ها توانستند برخی از تضادهای سرمایه داری را بر ملا کنند و تولید بزرگ سرمایه داری را از موضع خرده بورژوازی مورد انتقاد قرار دهند. عنصر مثبت در این مکتب همین انتقاد و پی بردن به برخی تضادهای اقتصاد سرمایه داریست. مطالبی مربوط به ورشکستگی تولید کنندگان کوچک و هرج و مرج در تولید، اجتناب ناپذیری بحران ها توسط این مکتب بررسی شده است ولی نمایندگان این مکتب ماهیت و اساس تضاد سرمایه داری و راه های تکامل آتی آن را نمی دیدند.

پیشنهادهای آنان برخی تخیلی و غیر عملی و برخی ارتجاعی و مغایر با روح تکامل جامعه بود. در زمان حاضر بازماندگان این مکتب در کشورهای امپریالیستی پیدایش و تکامل انحصارهای بزرگ را نتیجه تکامل عینی و ناگزیر جامعه سرمایه داری می دانند و منکر آنند که دولت در حقیقت آلت و وسیله ای در دست سرمایه های انحصاریست و از آن جهت که پنداری واهی درباره دولت و ماهیت آن تبلیغ می کنند نقش منفی بازی می کنند و در برخی از کشورهای در حال رشد، اقتصاد دانان طرفدار این مکتب در بسیاری موارد در نهضت دموکراتیک عمومی و ضد امپریالیستی شرکت می جویند و با امپریالیست ها مخالفند ولی نمی توانند افق روشن و راه صحیحی در مقابل جامعه خود و رشد اقتصادی مستقل پیشنهاد کنند.

درباره اقتصاد سیاسی مارکسیستی به طور خلاصه باید گفت که پیدایش آن وابسته به ظهور پرولتاریا به مثابه یک نیروی طبقاتی مستقل است. مارکس و انگلس رهبران عالیقدر جنبش کارگری در نیمه دوم قرن نوزدهم شیوه تولید سرمایه داری را همه جانبه و عمیقاً مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار دادند و با بهره گیری از عناصر علمی اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی، اقتصاد سیاسی پرولتری را به مثابه یک علم تمام عیار تدوین نمودند که خود هم اکنون بخش مهمی از اجزاء متشکله تئوری مارکسیسم - لنینیسم بشمار می رود. پیدایش اقتصاد سیاسی مارکسیستی انقلابی در تاریخ اقتصاد سیاسی است. این مکتب خلاق تمام مسائل اساسی اقتصادی را توضیح می دهد و مرتباً غنی تر می شود. این مکتب مناسبات بین انسان ها و طبقات اجتماعی و مناسبات اقتصادی و تولیدی را روشن می سازد و روابط تولیدی را در مجموعه روابط اجتماعی دارای نقش قاطع اساسی می شمارد و قوانین عینی تکامل اقتصاد و چگونگی آمدن یک نظام اجتماعی به جای نظام اجتماعی دیگر را کشف کرده و توضیح می دهد. علم اقتصاد مارکسیستی توانست قوانین عینی درونی پیدایش، تکامل و نابودی اجتناب پذیر شیوه تولید سرمایه داری را علماً ثابت کند.

از آنجا که نظام اقتصادی شالوده و پایه ایست که بر آن مجموعه رونمای سیاسی قرار دارد، مارکس توجه ویژه ای به مطالعه و کشف قوانین عینی و اقتصاد سرمایه داری معطوف داشت. کتاب کاپیتال یا سرمایه اثر مارکس به این تجزیه و تحلیل اختصاص دارد و در آن راز استثمار سرمایه داری و مناسبات اقتصادی بین کار و سرمایه، تضاد طبقاتی در این جامعه و چگونگی تبدیل انقلابی آن به جامعه سوسیالیستی بیان می گردد. شالوده اقتصاد سیاسی مارکسیستی تئوری اضافه ارزش (یا ارزش اضافی) است که اساس استثمار سرمایه داری را برملا می سازد. رسالت تاریخی طبقه کارگر نقش رهبری کننده وی در سرنگونی سرمایه داری و در امر ساختمان سوسیالیسم بر شالوده همین تئوری بیان شده است. علم اقتصاد مارکسیستی به این ترتیب اسلحه نیرومند مبارزه و راهنمای عمل احزاب کمونیستی و کارگری است. کشف قوانین آخرین مرحله سرمایه داری یعنی امپریالیسم و تکامل دانش اقتصاد مارکسیستی به درخشان ترین وجهی توسط لنین صورت گرفت. نیروی حیاتی علم اقتصاد مارکسیستی در رابطه خلل ناپذیرش با واقعیت و ماهیت خلاق و دائماً تکامل یابنده وی نهفته است. این علم به وسیله تعمیم دائمی تجزیه تکامل اقتصاد سرمایه داری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا و نهضت ضد امپریالیستی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم مرتباً غنی تر می شود.

۱۱ - الیگارشی (Oligarchie)

لغت الیگارشی در اغلب زبان های اروپایی مورد استعمال دارد و معنای آن عبارتست از سیادت گروه معدود. مفهوم رایج الیگارشی عبارتست از سیادت سیاسی و اقتصادی گروه های معدودی از ثروتمندان، استثمارگران و صاحبان نفوذ و بنابر این یکی از اشکال حکومتی در نظام های استثمارپرست. چنین شکل حکومتی در دوران های مختلف اقتصادی و اجتماعی (برده داری و فئودالیته و سرمایه داری) وجود داشته و آن هنگامی بوده که مشتکی افراد معدود ولی زورمند و مقتدر همه اهرم ها را به دست خود گرفته و برتوده عظیم مردم حکمروایی می کردند. اینست مفهوم عمومی الیگارشی. این واژه از لغت یونانی اولیگارکیا مشتق است که در آن زبان از زمان باستان به معنای حکومت عده ای قلیل بوده است، عده ای که البته قشر فوقانی ثروتمند و قدرتمند جامعه را تشکیل می دادند و به همین جهت هم از لغت الیگارشی مفهوم قشر فوقانی این یا آن طبقه و یا هیئت حاکمه یا گروهی، معدود از نظر عده ولی مقتدر از نظر نفوذ و ثروت نیز مستفاد می گردد.

در اقتصاد و آثار سیاسی و اجتماعی عبارت الیگارشی مالی نیز بسیار رایج است. الیگارشی مالی یعنی سیادت اقتصادی و سیاسی گروه معدودی از سرمایه داران بزرگ مالی که عملاً مالک انحصارات صنعتی و بانکی بوده و در دست های خود نظارت بر شاخه های اساسی اقتصاد را متمرکز ساخته اند. بنابر این عبارت الیگارشی مالی مربوط به مرحله امپریالیسم، بالاترین مرحله رشد سرمایه داری است. الیگارشی مالی یعنی تسلط اقتصادی و سیاسی مشتکی سرمایه دار بزرگ در عصر امپریالیسم پیدا می شود و هنگامی که عده کمی از انحصارات بسیار بزرگ مواضع مسلط را در همه شاخه های اقتصاد سرمایه داری احراز میکنند و در نتیجه آمیختگی سرمایه صنعتی انحصاری و سرمایه بانکی انحصاری آنچه را که سرمایه مالی می نامیم به وجود می آید.

اینست مفهوم الیگارشی مالی - به عنوان نمونه در ایالات متحده آمریکا یک گروه معدود از انحصارات بسیار قدرتمند مالی نظیر مورگان و روکفلر بر سراسر اقتصاد و سیاست کشور حکمروایی دارند. در خود آمریکا این افراد به ۶۰ خانواده بزرگ معروفند اگر چه از نه گروه تجاوز نمی کنند. این ها تمام رشته های اساسی اقتصادی و سیاست داخلی و خارجی و مطبوعات و سایر وسائل تبلیغاتی و دستگاه دولتی و بنگاه ها و موسسات فنی و غیره و غیره را در دست گرفته اند. خانواده مورگان ۱۲ موسسه عظیم بانکی، صنعتی، حمل و نقل، نظامی با ثروتی بیش از ۵۰ میلیارد دلار، خانواده روکفلر موسسه بزرگ بانکی و صنایع نفتی با سرمایه ۴۰ میلیارد دلار، خانواده دوپن صنایع شیمیایی و اتومبیل سازی، خانواده ملون صنایع آلومینیوم، خانواده فورد صنایع اتومبیل ساز را تحت نظارت کامل دارند. در فرانسه این الیگارشی به ۱۰۰ خانواده معروف است که سرمایه های انحصاری، بانک ها و صنایع را در اقتصاد فرانسه در دست دارند. شنایدر، داسو، ماله از مهم ترین خانواده های الیگارشی مالی در فرانسه هستند. الیگارشی مالی برای استقرار سیادت خود از وسائل و اشکال متنوع استفاده می کند، ده ها و صدها موسسه و شعبه بزرگ و شرکت با نام های مختلف تاسیس می کند. با شرکت در سایر موسسات و داشتن سهام بر آن ها نظارت می کند. نفوذ خود را بر اقتصاد کشورهای دیگر نیز می گستراند. الیگارشی مالی نه فقط از این طریق سودهای گزاف به دست می آورد و از صنایع جنگی استفاده های کلان می برد و دستگاه دولتی و تبلیغاتی و تعلیماتی را زیر سیادت خویش می کشد بلکه حاکم و الهام بخش سیاست داخلی و خارجی دولت ها شده مشی آن ها را نیز در اجرای سیاست ارتجاعی و تجاوزکارانه امپریالیستی و نو استعماری تعیین می کند. در حقیقت بر اثر تسلط الیگارشی مالی آزادی های دموکراتیک بورژوازی نیز منکوب می شود و نوعی از تمرکز قدرت دولتی را در دست این قشر فوقانی طبقه حاکمه به وجود می آورد که آن را « پلوتوکراسی » (plutocratie) می نامند. به این جهت است که از دیکتاتوری الیگارشی مالی سخن می گوئیم زیرا آن ها در همه شئون اقتصادی سیاسی و اجتماعی فعال هستند.

۱۲ - امپریالیسم (Imperialisme)

امپریالیسم عالی ترین و آخرین مرحله سرمایه داریست. این مرحله از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن حاضر آغاز می شود. تدوین تئوری مربوط به امپریالیسم و تجزیه و تحلیل وجوه مشخصه آن توسط ولادیمیر لنین صورت گرفت. وی پنج وجه مشخصه اساسی زیرین را برای امپریالیسم توصیف نمود:

۱ - تمرکز و تراکم تولید و سرمایه موجب ایجاد انحصارها (مونوپول ها) شد. انحصارها در این مرحله نقش قاطع را در حیات اقتصادی بازی می کنند.

۲ - ترکیب سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی به پیدایش سرمایه مالی و الیگارشلی مالی منجر گردید.

۳ - صدور سرمایه به جای صدور کالا اهمیت ویژه ای کسب می کند.

۴ - ایجاد اتحادیه ها و کنسول های انحصاری سرمایه داران، این اتحادیه ها به صورت کارتل ها، تراست ها و کنسرسیوم ها جهان را از نظر اقتصادی بین خود تقسیم می کنند.

۵ - پایان تقسیم منطقه ای سرزمین های جهان بین بزرگ ترین و ثروتمندترین دول سرمایه داری و آغاز تجدید تقسیم آن ها.

اساس اقتصادی و خصلت ویژه امپریالیسم عبارتست از تسلط انحصارها، انحصارها در رشته های مختلف کاملاً و همه جانبه اقتصاد و سیاست بزرگ ترین کشورهای سرمایه داری را در حیطه اقتدار و زیر سیطره خود می گیرند و رقابت آزاد از بین می رود. سلطه انحصارها در حیات اقتصادی با نفوذ و قدرت روز افزون آن ها در زمینه سیاسی همراه است که دستگاه دولتی را زیر فرمان خود می کشند و تحت الشعاع منافع خود می سازند. در این مرحله سرمایه داری، انحصارها امپراطوران قدر قدرتی در همه شئون هستند. خود لغت امپریالیسم نیز از ریشه لاتینی ایمپریو (imperiu) به معنای امپراطوری مشتق می شود. در این مرحله اشاعه کم و بیش دوران سرمایه داری در سراسر کره زمین جای خود را به تکامل جهشی و فلاکت آور داد. این امر موجب شدت وحدت بی سابقه کلیه تضادهای سرمایه داری یعنی تضادهای اقتصادی، سیاسی، طبقاتی و ملی گردید. مبارزه دول امپریالیستی بر سربازار فروش و عرصه های سرمایه گذاری و بدست آوردن مواد خام و نیروی کار ارزان و احراز تسلط جهانی، حدت بی سابقه ای یافت که در دوران تسلط بلامنازع امپریالیسم، امپریالیسم ناگزیر کار را به جنگ های ویرانی آور می کشاند.

امپریالیسم در عین حال مرحله تلاشی سرمایه داری، مرحله پوسیدگی و احتضار آنست. امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است. در این مرحله در مجموع سیستم جهانی سرمایه داری، شرایط برای انقلاب اجتماعی پرولتاریا نضج پیدا می کند. تضاد بین دول امپریالیستی و کشورهای وابسته و مستعمره، تضاد بین خود دول امپریالیستی هرچه بیشتر شدید تر می شود. وجود سیستم جهانی سوسیالیستی خود موجب تشدید این تضادهای سه گانه می گردد. واضح است که تشدید تضادها و پوسیدگی ماهوی امپریالیسم به معنای رکود و جمود مطلق سرمایه داری نیست. لنین می نویسد:

«اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که تمایل به تلاشی و پوسیدگی مغایر با رشد سریع سرمایه داریست.»

تضادهای امپریالیسم موجب تسریع پروسه تبدیل سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری انحصاری دولتی گردیده است. این شکل در حالی که سلطه انحصارها را بر زندگی مردم تقویت می کند نیروی انحصارها را با نیروی دولت در دستگاه واحدی متحد می سازد تا حداکثر سود برای بورژوازی تامین شود و نظام سرمایه داری حفظ گردد. ولی نه این شکل نه نظامی کردن حیات اجتماعی و اقتصادی کشور و نه انتگراسیون (یعنی در هم آمیختگی و ادغام و تشکیل سازمان های جدید مافوق ملی، سیاسی و اقتصادی به منظور پیوستگی دول و انحصارات سرمایه داری) نمی تواند پایه های پوسیده سرمایه داری را نجات دهد. رشد تولید در برخی کشورهای سرمایه داری هرگز نتوانسته است جلوی حدت یافتن تضادهای ملی و بین المللی سرمایه داری را بگیرد.

در حالی که سود و مافوق انحصارها افزایش می یابد، اتوماسیون (استفاده از وسائل خودکار در تولید) در شرایط سرمایه داری مصائب جدیدی برای زحمتکشان به بار می آورد.

سلطه انحصارها نه فقط علیه کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان متوجه است بلکه بر منافع قشرهای بورژوازی کوچک و متوسط زیان وارد می سازد. واقعیات پوچ بودن تئوری هایی نظیر سرمایه داری خلقی و دولت بهروری همگانی را ثابت کرده است .

سند اساسي کنفرانس بين المللي احزاب کمونيست و کارگري (۱۹۶۹) شيوه هاي امپرياليسم و راه مقابله با آن را چنين تحليل مي کند:

« بورژوازي انحصارگر همه جا مي کوشد اين پندار موهوم را ايجاد کند که گویا به همه خواست هاي زحمتکشان بدون تحول انقلابي نظام موجود مي توان دسترسي يافت. سرمايه داري به قصد استتار ماهيت استثمارگر تجاوزگرانه خویش به اشاعه انواع نظريان آرايش گرانه از قبيل «سرمايه داي خلقي»، دولت بهروزي عمومي، «جامعه فراواني» و غيره توسل مي جويد. جنبش انقلابي کارگري اين نظريات دروغين را افشاء نموده عليه آن ها با قاطعيت مبارزه مي کند و بدین سان بحران ايدئولوژيک امپرياليسم را عميق تر مي سازد. توده هاي مردم همواره بيشتري از ايدئولوژي امپرياليسمي روي بر مي گردانند.

وجدان بشریت و خرد وي نمي تواند با بزهکاري هاي امپرياليسم آشتي کند. گناه دو جنگ جهاني که در آن ها ده ها ميليون انسان به هلاکت رسيدند بر عهده امپرياليسم است. امپرياليسم ماشين جنگي بي سابقه اي ساخته که منابع عظيم انساني و مادي را مي بلعد، با تازاندن مسابقات تسليحاتي براي ده ها سال آینده برنامه هاي توليد تسليحات نويني را تدوين مي کند، حامل خطر جنگ جهاني هسته اي است که در صورت انفجار در آتش آن صدها ميليون انسان نابود و کشورهايي به کلي منهدم خواهند شد.

فاشيسم اين رژيم ترور سياسي و اردوگاه هاي مرگ، مولود امپرياليسم به سود امپرياليسم هر جا که بتواند بر حقوق و آزادي هاي دموکراتيک يورش مي برد، شايستگي انسان را لگد مال مي کند، نژاد پرستي مي پروراند.

امپرياليسم مسئول محروميت ها و مصائب صدها ميليون انسان است، مسبب اصلي پيدايش اين وضع است که توده هاي عظيمي در کشورهای آسيا و آفريقا و آمريکاي لاتين مجبورند در شرايط فقر، بيماري، بيسوادبي، مناسبات اجتماعي عهد عتيق زيست کنند و خلق هاي کالمي به مرگ تدريجي و نابودي محکوم شوند.

سير تکامل اجتماعي نشان مي دهد که امپرياليسم با منافع حياتي زحمتکشان يدي و فکري، افشار اجتماعي گوناگون، ملت ها و کشورها تصادم مي يابد. عليه امپرياليسم توده هاي همواره عظيم تر و جنبش هاي اجتماعي، خلق هايي يك جا به مبارزه بر مي خيزند.

براي پايان دادن به اعمال جنائت کارانه امپرياليسم که مي تواند بلا ياي بازهم سنگين تري بر سر بشریت فرود آورد مي بایست طبقه کارگر، نيروهاي دموکراتيک و انقلابي، خلق ها متحد شوند و مشترکاً به مبارزه بپردازند. لگام زدن به متجاوزان و رهندن بشریت از چنگ امپرياليسم - رسالتي است بر عهده طبقه کارگر و تمام نيروهاي ضد امپرياليسمي که درراه صلح، دموکراسي، استقلال ملي و سوسياليسم مي رزمند.

اضمحلال انقلابي امپرياليسم در سراسر جهان هم زمان انجام نمي گيرد. ناموزوني تکامل اقتصادي و سياسي کشورهای سرمايه داري در دوران امپرياليسم موجب مي شود که انقلاب در کشورهای مختلف در زمان هاي مختلف صورت گيرد.

بازهم لنين بود که تئوري انقلاب سوسياليسمي را در شرايط تاريخي امپرياليسم بسط داد و تعاليم مربوط به امکان پيروزي سوسياليسم نخست در يك يا در چند کشور سرمايه داري مجزا را تدوين نمود. انقلاب کبير سوسياليسمي اکتبر به منزله اثبات عملي اين تئوري بود مجريان نابودي سرمايه داري انحصاري و ايجاد جامعه نوين سوسياليسمي مدت زمان تاريخي طولاني را در بر مي گيرد که طي آن دو سيستم هم زمان وجود خواهند داشت. عصر ما دوران اين گذار از سرمايه داري به سوسياليسم در مقياس جهاني است. اين پروسه که از انقلاب کبير آغاز شد و پس از جنگ به تشکيل سيستم جهاني سوسياليسمي انجاميد همچنان ادامه دارد.

اينک بزرگترين دولت امپرياليسمي جهان امپرياليسم آمريکاست. اين تکامل يافته ترين کشور صنعتي سرمايه داري داراي نابهنجار ترين اقتصاد نظامي شده و رسواترين حيات اجتماعي و سياسي است. امپرياليسم امريکا بيش از کليه کشورهای سرمايه داري ديگر ثروت کشورهای آسيا و امريکاي لاتين و افريقا را مي ربايد و با سياست توطئه کودتاسازي پيمان هاي نظامي کمک و قرضه، مسابقه تسليحاتي، مداخله نظامي، کانکستريسم سياسي و غيره سعوي مي کند دول ديگر را مطيع خویش سازد و حق حاکميت ساير دول رشد يافته سرمايه داري را نقض کند. امپرياليسم امريکا اينک بزرگ ترين استثمار گر بين المللي، تکیه گاه عمده ارتجاع جهاني و ژاندارم بين المللي است.

خلق ها هر روز مصممانه تر به مبارزه علیه امپریالیسم بر می خیزند. اتحاد و اشتراك عمل نیروی عمده ضد امپریالیستی معاصر یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت های آزادیبخش ملی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری وثیقه پیروزی در این نبرد است.

۱۳ - امتیاز (Concession)

در نظام سرمایه داری امتیاز عبارتست از دادن حق به سرمایه داران یا انحصارات سرمایه داری برای بهره برداری ضمن شرایط معینی از برخی موسسات، زمین ها، ثروت های طبیعی، معادن، دریاها و سایر امور اقتصادی، این ثروت ها، موسسات و امور اقتصادی معمولاً متعلق به دولت یا استان یا شهرداری هاست که به وسیله امتیاز در اختیار سرمایه دار داخلی یا خارجی گذاشته می شود. سرمایه داران و انحصارات سرمایه داری از این امتیازها برای به دست آوردن مواد خام، برای تسلط اقتصادی، برای استثمار بی رحمانه از کارگران محلی، برای سیادت سیاسی در کشور استفاده می کنند. در مرحله امپریالیستی، کسب امتیازات در کشورهای وابسته رواج فراوان می یابد. در تاریخ معاصر ایران امتیاز تنباکو و امتیازهای نفت و هم اکنون طرح دادن امتیاز بهره برداری از اراضی زیر سدها به سرمایه داران غربی و ایجاد موسسات کشت و صنعت یا امتیازات مربوط به استفاده از منابع دریایی خلیج فارس و نواحی ساحلی جنوب از این گونه است.

۱۴ - آنارشیزم (Anarchisme)

یا هرج و مرج طلبی يك جریان سیاسی است که با منافع و آمال طبقه کارگر و همه زحمتکشان مغایر است. از نظر طبقاتی دارای ریشه خرده بورژوازی و از نظر سیاسی ارتجاعی است زیرا در جهت تکامل جامعه نیست. این لغت از واژه یونانی آنارخیا مشتق است که به معنای فقدان رهبری و حکومت است. آنارشیزم ها ضرورت وجود دولت و منجمله دولت پرولتاری را در هرگونه شرایط اجتماعی، ضرورت وجود حزب و انضباط و مشی سیاسی و برنامه عمل آن را نفی می کنند. در جنبش انقلابی طرفداران آنارشیزم با رهبری نهضت از جانب حزب و با ایدئولوژی آن مخالفند. آن ها بهانه این که شخصیت انسان آزاد است، تنها عمل انفرادی را قبول می کنند و در مقابل اقدام جمعی و مبارزه طبقاتی و نهضت اجتماعی را به هیچ می گیرند. با چنین طرز تفکری روشن است که آنارشیزم عملاً مانع مبارزه مردم و گسترش و اتحاد آن می شوند، طبقه کارگر را از انجام رسالت تاریخی خویش باز می دارند، نفاق و پراکندگی را به جای تشکل و همبستگی می گذارند. آنارشیزم به مثابه يك جریان سیاسی ۱۰۰-۱۳۰ سال قبل در اروپا به وجود آمد و مبلغین سرشناسی چون ماکس اشتیرنر (stirner)، پردون، و باکونین (bakunin) داشت. مارکس و انگلس بنیان گذاران تئوری سوسیالیسم علمی برای ایجاد سازمان کمونیستی طبقه کارگر، مبارزه طولانی و سختی را با نمایندگان این جریان سیاسی انجام دادند. لنین می نویسد:

«آنارشیزم ها طبقه کارگر را تابع سرمایه داری می کنند و جز جملات کلی علیه استثمار بدون درک ریشه و علت آن چیزی نمی گویند و به مبارزه طبقاتی ایمان ندارند»

منجمله در دوره مبارزه علیه آنارشیزم بود که موازین سازمانی حزب طراز نوین متشکل و پیشرو با ایدئولوژی و مشی سیاسی معین تدوین شد. خطر نفوذ اندیشه های آنارشیزمی به ویژه در میان افشار خرده بورژوازی شهر و ده و قشر عقب مانده طبقه کارگر زیادتر است، اگر چه با گسترش تعالیم مارکسیسم-لنینیسم و با تجربه ساختمان سوسیالیسم از این خطر به میزان زیادی کاسته شده است. با این حال احزاب کمونیست به خصوص در کشورهایی که طبقه کارگر دارای قدرت زیاد نیست یا در دوران نخستین رشد سرمایه داریست و یا شرایط اجتماعی و سلطه تفکر خرده بورژوازی برای نفوذ اندویدو آلیسم (یا منش فردی) آماده است باید متوجه این خطر و عقیم ساختن آن باشد.

۱۵ - اندویدوآلیسم (Andividualisme)

این لغت از ریشه اندیویدو گرفته شده که در بسیاری از زبان های اروپایی به معنای فرد یا شخص است. به همین جهت اندیویدوآلیسم را «منش فردی» یا اصالت فرد توجه کرده اند. اندیویدوآلیسم از مختصات ایدئولوژی و روحیه خرده بورژوازی است و در نتیجه کلیه انواع روحیاتی که در جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی پرورش می یابد ظاهر میگردد و در معنای آن بطور خلاصه یعنی برتر نهادن فرد بر جمع، قائل شدن اصالت و اهمیت برای فرد نه برای جمع. شعار اندیویدوآلیست ها چنین است:

اول فرد، سپس جمع . انواع فلسفه های معاصر سرمایه داری که مسئله اساسی فلسفه و جامعه شناسی را به بررسی مختصات فرد انسانی محصور می کنند و تازه آن «فرد انسانی» را نیز بشکل مطلق، همیشه و یکسان و بلا تغییر در تاریخ در نظر می گیرند. (مانند اگزیستانسیالیسم و پراگماتیسم و نئونویسم و پرسونالیسم و غیره) همگی بر پایه فلسفه اصالت فرد قرار دارند. نظریات آنارشیستی خرده بورژوازی نیز مظهر اندیویدوآلیسم افراطی خرده بورژوازی است. اندیویدوآلیسم پایه فلسفی سرمایه داریست و بر این پایه سودجویی و خود پسندی توجیه می گردد.

برعکس «اصالت جمع» یا «منش جمعی» تئوری و عملی است که طبق آن منافع جمع و جامعه بر منافع فرد مقدم است و تکامل شخصیت فرد و رهایی او از یوغ ستم های اجتماعی فقط و فقط به رهایی جمع و تکامل آن مربوط است و تنها جامعه ای که در آن افراد با حقوق برابر و به شکل داوطلبانه در راه پیشرفت منافع عمومی جمعی میکوشند. می تواند يك جامعه واقعاً انسانی باشد.

روش اصالت جمع سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت اجتماعی وسائل تولید است، بدون ایجاد يك مالکیت اجتماعی و يك جامعه سوسیالیستی شرایط واقعی برای تربیت همگانی جامعه با روح جمعی بوجود نمی آید و روابط همکاری و تعاون جانشین روابط استثمار و ستمگری نمی شود .

سوسیالیسم می تواند آن چنان شرایطی بوجود آورد که در آن هماهنگی واقعی بین منافع فرد و جمع پدید آید و لازمه برآورده شدن خواست های فرد، چنانچه در سرمایه درای دیده میشود سرکوب منافع جمع نباشد.

از این پایه فلسفی (اصالت فرد و اصالت جمع) دو نوع روحیه و دو نوع طرز فکر ناشی می شود . از اصالت فرد روحیه خودپسندانه و طرز تفکر ذهنی که تمایلات خود را مقدم بر واقعیت نمی سازد و از اصالت جمع روحیه انقلابی همبستگی و تعاون و طرز فکر اصولی و عینی که واقعیت عینی مصالح تکامل جامعه را بر تمایلات و خواست های ذهنی مقدم می شمرد.

رخنه روحیه و طرز تفکر و شیوه عمل اندیویدوآلیستی در حزب طبقه کارگر در جامعه های عقب مانده موجب تبدیل مبارزات خلاق اصولی به مبارزات گروهی و ذهنی می گردد.

۱۶ - انترناسیونال اول، دوم و سوم

واژه انترناسیونال به معنای بین الملل به آن سازمان های جهانی کارگری اطلاق گشت که از اواخر قرن گذشته تا اواسط قرن حاضر در دوره های مختلف تکامل جامعه تشکیل شد . الهام بخش تشکیل آن آموزش مارکسیسم و اساسش همبستگی بین المللی کارگران و زحمتکشان کشورهای مختلف گیتی بود.

نخستین جامعه بین المللی کارگران که بعداً به انترناسیونال اول معروف شد در سال ۱۸۶۴ توسط کارل مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریا پایه گذاری شد. مدت ها بود که مارکس و انگلس برای ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر مبارزه می کردند و تاسیس انترناسیونال به مثابه سازمان بین المللی پرولتاریا ثمره این مبارزه و پیروزی تعالیم مارکسیستی در جنبش کارگری يك قرن پیش بود . بر اثر رشد سرمایه داری در نیمه دوم قرن نوزدهم و اعتلای نهضت کارگری و دموکراتیک در اغلب کشورهای پیش افتاده و لزوم همبستگی و کمک متقابل این نهضت ها در مقیاس جهانی ، تشکیل سازمان بین المللی کارگران بیک ضرورت تاریخی مبدل شده بود . انترناسیونال اول ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در لندن تاسیس شد . اعلامیه تشکیل آن را مارکس نوشته است. این سند به برنامه پرولتاریای انقلابی در قرن نوزدهم مبدل شد و در آن وظیفه پرولتاری: سرنگون ساختن قدرت سرمایه و استقرار حکومت کارگران از طریق مبارزه سیاسی تعریف شده بود

احزاب کارگري در آن زمان به شکل شعب این سازمان بين المللي در کشورهاي مختلف تاسيس يافتند. در کمتر از دو سال ۲۰ سازمان از این قبيل ، تقريباً در تمام کشورهای اروپا و در ساير قاره ها تشكيل شد. مارکس در تمام مدت موجوديت انترناسيونال اول عضو شوراي عمومي آن بود و همراه با انگلس و ساير طرفداران سوسيالیسم علمي عليه عقايد خرده بورژوايي در جنبش کارگري بشدت مبارزه کرد . چاپ کتاب سرمايه (کاپيتال) در سال ۱۸۱۷ وسيله بسيار مهم ترتيب سازمان هاي کارگري در روح مارکسیسم و پيروي سوسيالیسم علمي بود. مهم ترين کنگره هاي انترناسيونال اول در این مرحله از سال ۱۸۶۶ هر سال يك بار بترتيب در شهر ژنو، لوزان و بروکسل و بازل تشكيل شد. در مرحله بعدي مبارزه داخلي انترناسيونال اول عليه آنارشیسم جريان يافت که در اسپانيا و ایتاليا طرفداراني داشت . مارکس و طرفدارانش ماهيت ضد پرولتري و فعاليت هاي سازمان شکنانه آنارشیسم را فاش کرده و پيروي سوسيالیسم علمي را تامين نمودند .

به هنگام اعلام کمون پاریس، انترناسيونال اول فعاليت درخشاني انجام داد و از مبارزه قهرمانانه کارگران پاریس پشتيباني کرد و پس از شکست آن، فعاليت هاي پدروانه اي را عليه ترور خونين بورژوازي فرانسه سازمان داد. پس از شکست کمون پاریس درهمه کشورها فشار و تضيق عليه انترناسيونال اول شدت بي سابقه اي يافت. عناصر مردد و متزلزل کناره گيري کردند و بتدريج ادامه فعاليت مرکز کارانترناسيونال اول در اروپا غير ممکن شد . باين جهت در کنگره لاهه در سال ۱۸۷۲ تصميم گرفته شد این مرکز به نيويورک منتقل شود . انترناسيونال چهار سال بعد طي کنفرانس فيلادلفيا رسماً منحل گشت.

انترناسيونال دوم به مثابه جامعه بين المللي احزاب سوسيالیست در سال ۱۸۸۹ طي کنگره اي منعقد در پاریس تاسيس شد و در آن احزاب کارگري تقريباً همه کشورهای اروپايي و ايالات متحده امريکا و آرژانتين شرکت جستند. مدت شش سال فعاليت این سازمان توسط فردريك انگلس رهبري مي شد و بر شالوده تعاليم مارکسیستي قرارداشت . در این مدت انترناسيونال دوم به پخش اندیشه هاي سوسيالیسم علمي و تحکيم احزاب کارگري کمک شايسته اي کرد و این احزاب به تدريج به نيروي سياسي مهمي در اغلب کشورهای اروپايي مبدل شدند . پس از درگذشت انگلس بتدريج رهبري انترناسيونال دوم بدست اپورتونيست ها افتاد و آنها باعث نفوذ اندیشه و اسلوب بورژوايي در داخل جنبش کارگري شدند . رشد کمی انترناسيونال دوم همسطح با رشد کيفي آن نبود و از ميزان آگاهي سياسي و روش انقلابي آن به تدريج کاسته شد. ولي در داخل آن برخي احزاب يا شعباتي از احزاب نظير حزب بلشويک هاي روسيه به تعاليم انقلابي مارکسیسم وفادار ماندند و به شدت عليه روش تسليم طلبانه و تجديد نظر طلبانه و رفورمیستي رهبران اپورتونيست این سازمان مبارزه کردند. این مبارزه يك جناح چپ انقلابي در داخل انترناسيونال دوم ايجاد نمود . اکثر رهبران انترناسيونال دوم پس از شروع جنگ اول جهاني در سال ۱۹۱۴ آشکارا به سراسيب مواضع بورژوازي کشورهای خود در غلطيدند. اصول همبستگی پرولتري و انترناسيونالیسم کارگري را به کلي ترک کردند. از آن موقع در داخل انترناسيونال دوم سه جريان ايجاد گشت . يك جناح راست يا سوسيال شونيست ها، ديگري جناح ميانه رو و سومي انترناسيونال ها يا جناح چپ.

این جناح انقلابي بلشويک هاي روسيه به رهبري لينين، انقلابيون آلماني به رهبري کارل ليکنشت و حزب سوسيالیست چپ بلغارستان و غيره را در بر مي گرفت. جنگ اول جهاني و خيانت رهبران انتر ناسيونال دوم و ليدهاي رفورمیست که تصميمات صريح کنگره هاي این سازمان را علناً زیر پا گذاشتند به تدريج در داخل احزاب کارگري موجب شدت مبارزه و تشکل گروه هاي انقلابي و مارکسیستي واقعي شد. در سال ۱۹۱۵ در سوئيس اتحاديه سوسيالیست هاي انترناسيونالیست تشكيل شد که رهبري جناح چپ آن را ولاديمي ايليچ لينين بعهده داشت . انقلاب سوسيالیستي اکتبر در سال ۱۹۱۷ پيروي بزرگ سوسيالیسم علمي و مارکسیسم - لينیسم و گام مهمي در راه ايجاد احزاب انقلابي کارگري گشت که طبق سنت زمان مارکس و براي نشان دادن جدايي کامل از انترناسيونال رفورمیستي دوم، این احزاب ، احزاب کمونيست نام گرفتند.

انترناسيونال کمونيستي يا انترناسيونال سوم که به کمينتون نیز معروف است از این احزاب انقلاب تشكيل شد و از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ بفعاليت خود که نقطه تحول و چرخشي در تاريخ جنبش کارگري ايجاد نمود ادامه داد. انترناسيونال کمونيستي سازمان انقلابي بين المللي و مرکز رهبري جنبش کارگري جهاني بود . نخستين کنگره آن در

ماه مارس سال ۱۹۱۹ با شرکت احزاب و گروه های کمونیستی ۳۰ کشور جهان تشکیل شد و برای اولین بار در آن احزاب انقلابی کشورهای شرقی و آسیایی نیز شرکت جستند . قبل از آن جلسه مشاوره ای به رهبری لنین در ماه ژانویه همان سال با شرکت ۸ حزب تشکیل شده بود و همه احزاب و سازمان های کمونیستی و سوسیالیستی را به شرکت در کنگره انترناسیونال کمونیستی دعوت کرده بود. کنگره در پیام خود به پرولتاریای سراسر جهان طبقه کارگر را به مبارزه جدی و بدست گرفتن قدرت حکومتی فرا خواند . نهضت انقلابی مارکسیستی بسرعت دراروپا و آسیا و آمریکا ریشه دوانید و وسعت یافت . احزاب جدید کمونیست در بسیاری از کشورهای تاسیس یافت . در این مرحله نهضت کارگری را هم جریان میانه رو که تحت این عنوان مدافع اپورتونیزم بود تهدید میکرد و هم بیماری چپ روی و سکتاریسم که در احزاب جوان و بدون تجربه زمینه پیدا کرده بود . کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۰ با شرکت ۴۱ حزب تشکیل شد و نقش مهمی در مبارزه علیه باصطلاح چپ روها که با شرکت کمونیست ها در پارلمان و در سندیکاها تحت رهبری و فرمیست ها مخالفت کرده و درعمل وسایل مختلف مبارزه انقلابی حزب کمونیست را از وی می گرفتند ایفا نمود. انتشار کتاب معروف لنین « بیماری کودکانه چپ روی در کمونیست» در آماده کردن این کنگره و موفقیت آن نقش درجه اول را داشت . کنگره پیرامون نقش دهقانان و خلق های کشورهای مستعمره و اسیر، روش کمونیست ها را روشن کرد. در زمان تشکیل کنگره هفتم کمیونون که توجه خاص بمبارزه علیه فاشیسم نمود در جهان ۷۶ حزب کمونیست وجود داشت که فقط ۲۲ حزب از آن علنی بودند و بقیه ۵۴ حزب در شرایط غیر علنی فعالیت می کردند. پس از شروع جنگ دوم جهانی تمام احزاب کمونیست فعالیت عظیمی را علیه فاشیسم سازمان داده و قهرمانانه درکشورها ی اشغال شده نهضت های نیرومند مقاومت را رهبری نمودند. در این زمان وظایف احزاب کمونیست بیش از پیش غامض و پیچیده و شرایط پیکار گوناگون و متفاوت گشت. احزاب کمونیست رشد و تحکیم یافته بودند و با آبدیدگی و مهارت مبارزه زحمتکشان کشور خود را رهبری می کردند . در این شرایط باقی ماندن یک مرکز واحد رهبری با رشد نهضت کمونیستی مغایر بود و دخالت های سازمانی در امور سایر احزاب نتایج منفی و مضر به بار می آورد . درسال ۱۹۴۳ تصمیم انحلال انترناسیونال کمونیستی به تصویب اکثریت مطلق احزاب کمونیست رسید. نقش تاریخی کمیونون تقویت و تحکیم رابطه و همبستگی بین زحمتکشان ، آبدیده کردن این احزاب و تعیین اصول عمومی تئوریک و تبلیغاتی احزاب کمونیست بود.

این بود تاریخچه ای از تشکیل و فعالیت انترناسیونال، هم اکنون اجرای اصول انترناسیونالیسم پرولتری و همبستگی بین المللی زحمتکشان از مهم ترین اصول روابط بین احزاب کمونیست و کارگریست که هر يك مستقلاً و با شناخت جامعه خود تعالیم عمومی مارکسیسم - لنینیسم را در کشورهای خود به کار می بندند و ضمناً از اشکال مختلف نظیر تماس های مشاوره ای دو جانبه و چند جانبه ، کنگره های احزاب مختلف ، همکاری های مشخص، ارگان مطبوعاتی و اطلاعاتی و تئوریک مشترک و تشکیل کنفرانس های منطقه ای و بالاخره تشکیل جلسات مشاوره جهانی استفاده کرده و به تبادل نظرپرداخته پیرامون تعیین مشی عمومی به بحث و بررسی می پردازد.

در سند اصلی کنفرانس بین المللی احزاب برادر (۱۹۶۹) گفته می شود:

«بنیاد مناسبات متقابل بین احزاب برادر عبارتست از اصول انترناسیونالیسم پرولتری، همبستگی و کمک متقابل، احترام به استقلال و برابری و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، رعایت دقیق این اصول شرط ضرور برای رشد همکاری رفیقانه احزاب برادر و تحکیم وحدت جنبش کمونیستی است. تمام احزاب دارای حقوق برابرند. در حال حاضر که یک مرکز رهبری در جنبش کمونیستی وجود ندارد اهمیت تلفیق داوطلبانه عمل آن ها به خاطر اجرای موفقیت آمیز وظایف آن ها به ویژه افزایش می یابد.»

این اصول و آن اشکال همکاری، امکانات لازم را برای یگانگی کوشش های احزاب کمونیست و کارگری در راه آماج های مشترک آن ها فراهم می سازد.

واژه انترناسیونال دارای مفهوم دیگری نیز هست و آن نام سرود انقلابی کارگران و همه کمونیست های جهانست. سراینده اشعار آن اوژن پوتیه (eugene potier) و سازنده آهنگ پی یر دگی تر (pierre degeyter) هستند. اوژن پوتیه کارگری شاعر بود و در کمون پاریس شرکت داشت. اشعار او همیشه زبان زد محافل انقلابی بود. پس از شکست کمون پاریس (۱۸۷۱) وی در سخت ترین شرایط پی گرد، با خوش بینی انقلابی شگفت انگیزی شعر جدید

خود را با مطلع «برخیز ای داغ نفرت خورده» و با عنوان «انترناسیونال» سرود. (ترجمه فارسی از ابوالقاسم لاهویی است) پوتیه خود عدو انترناسیونال اول بود. طی سال های دشوار تبعید او نتوانست اشعار خود را به چاپ برساند. مدت ها بعد که جزوه اشعار او چاپ شد یک کارگر موسیقی دان موسوم به پی یر دگی تر آهنگی برای این شعر ساخت. پس از آن در همه نبردها و تظاهرات کارگری «انترناسیونال» به مثابه یکی از محبوب ترین ترانه های انقلابی به زحمتکشان رزمنده شور و الهام می بخشید.

از آن زمان این سرود مارش پیروزمندانه خود را نخست در بلژیک و فرانسه و سپس در سراسر جهان آغاز کرد. خود پی یر دگی تر در سنین سالخوردگی توانست طی مراسم یازدهمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر در میدان سرخ مسکو طنین مهیج «انترناسیونال» را بشنود. سرودی که در جشن و سرور، در میدان اعدام و در صحنه نبرد، در شور و التهاب تظاهرات خلقی، ایمان کمونیست ها را به پیروزی جهان نو و کمونیسم بیان می دارد.

۱۷ - انترناسیونالیسم پرولتری (internationalisme prolieterien)

عبارتست از سیاست و ایدئولوژی همبستگی بین المللی کارگران و همه زحمتکشان، از نظر تاریخی اندیشه انترناسیونالیسم پرولتری برای نخستین بار توسط کارل مارکس و فردریک انگلس رهبران بزرگ طبقه کارگر پیش از یک صد سال قبل بیان و پایه ریزی شد. شعار مشهوری که آن ها در اثر مشهود خود مانیفست حزب کمونیست با عبارت «پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید» نوشتند بیان سیاسی این اندیشه بود. پایه تئوریک این اندیشه مارکسیستی آنست که زحمتکشان هر کشوری علیه بورژوازی بهره کش و برای دفاع از منافع حیاتی زحمتکشان، استقرار دموکراسی و سوسیالیسم پیکار می کنند. در عین حال کارگران و زحمتکشان همه کشورهای جهان دارای منافع حیاتی همانندی هستند و دشمن طبقاتی واحدی دارند که بورژوازی سراسر دنیاست. از همین جا لزوم اتحاد و همبستگی و پشتیبانی متقابل کارگران و زحمتکشان همه ملیت ها و همه کشورها در مبارزه برای امر مشترک سرنگونی سرمایه داری و بنای جامعه سوسیالیستی ناشی می گردد. سرمایه در مقیاس جهانی متحد است لذا کار نیز باید در مقیاس جهانی علیه آن متحد شود.

محتوی و مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری طی یکصد سال اخیر بر اثر تکامل جامعه بشری و سیر تاریخ مرتباً غنی تر شده است. تا قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر مفهوم آن عبارت بود از همبستگی بین المللی زحمتکشان تمام کشور در مبارزه برای برانداختن سرمایه داری و به حکومت رساندن طبقه کارگر. پس از انقلاب اکتبر سوسیالیستی و پیدایش نخستین حکومت سوسیالیستی جهان محتوی و اشکال بروز انترناسیونالیسم پرولتری غنی تر می شود و مفهوم آن فقط به همان محتوی قدیمی ختم نشده بلکه عناصر مهم جدیدی را نیز در بر می گیرد. این عناصر عبارتند از:

۱ - پشتیبانی جنبش جهانی کارگری از نخستین حکومت پرولتری و دفاع و حمایت از این دولت سوسیالیستی

۲ - کمک و پشتیبانی حکومت شوروی و زحمتکشان شوروی نسبت به جنبش جهانی کارگری

۳ - تعمیم مفهوم انترناسیونالیسم در مناسبات با ملل ستم دیده و جنبش آزادیبخش ملی

انگلس فرمول مشهوری دارد که در آن گفته می شود ملتی که بر ملل دیگر ستم روا دارد نمی تواند آزاد باشد. لنین این گفته را اصل اساسی انترناسیونالیسم نامیده است. تجسم کامل این اصل را در سیاست لنینی حکومت جوان شوروی در قبال ملل مختلف و اقلیت های ملی ساکن روسیه به روشنی می توان دید.

در عمل شعار معروف پرولترهای تمام کشورها متحد شوید با شعار «پرولترهای تمام کشورها و ملل ستم دیده متحد شوید تکمیل گردید.» پس از خاتمه جنگ دوم جهانی و ایجاد یک عده کشورهای جدید سوسیالیستی و پیدایش سیستم جهانی اردوگاه سوسیالیستی، اصل انترناسیونالیسم پرولتری اساس و پایه مناسبات بین کشورهای عضو این اردوگاه گشت و مفهوم روابط برادرانه و کمک متقابل بین این دول را نیز در بر گرفت. مارکسیسم - لنینیسم وحدت خلل ناپذیر منافع ملی و بین المللی زحمتکشان جهان را که بخاطر سوسیالیسم پیکار می کنند ثابت می کند زیرا این مبارزه

علیه سرمایه داری و امپریالیسم خصلت بین المللی دارد، اگر چه راه مشخص پیروزی آن و ساختمان سوسیالیسم وابسته به شرایط مشخص تاریخی و تناسب نیروها و عوامل دیگر در کشور است.

انترناسیونالیسم پرولتری (سوسیالیستی) اساس مناسبات بین دول سوسیالیستی است. در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) گفته می شود:

«استقرار مناسبات بین المللی طراز نوین، تکامل اتحاد برادرانه کشورهای سوسیالیستی پروسه تاریخی بفرنجی است. تکامل موفقیت آمیز این پروسه رعایت دقیق اصول انترناسیونالیسم پرولتری، کمک و پشتیبانی متقابل، برابری حقوق، حق حاکمیت، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر را ایجاب می نماید.

در سرشت سوسیالیسم تضادهایی نظیر تضادهای فطری سرمایه داری وجود ندارد. هر گاه بین کشورهای سوسیالیستی اختلافاتی ناشی از تفاوت سطح رشد اقتصادی و ساختمان اجتماعی و وضع بین المللی آن ها و در پیوند با ویژگی های ملی آن ها بروز کند، چنین اختلافاتی می تواند و باید بر مبنای انترناسیونالیسم پرولتری از طریق بحث و مذاکره رفیقانه و همکاری داوطلبانه و برادرانه به نحوی موفقیت آمیز حل گردد. این اختلافات نمی بایست به جبهه واحد کشورهای سوسیالیستی علیه امپریالیسم خللی وارد سازد.

کمونیست ها دشواری های رشد سیستم جهانی سوسیالیسم را می بینند. ولی سیستم سوسیالیستی بر پایه همگونی نظام اجتماعی - اقتصادی و انطباق مصالح بنیادی و هدف های کشورهای وارد در آن استوار است. این وجه مشترک ضامن رفع دشواری های موجود و تحکیم آنی وحدت سیستم سوسیالیسم بر مبنای اصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است.»

آن ها که انترناسیونالیسم پرولتری و وجوه مختلف آن را زیر پا گذاشته و علیه تعالیم لنین کبیر و اصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری اقدام می کنند نه فقط به منجلا ب ناسیونالیسم کوته نظرانه می غلطند بلکه در عمل مغایر با منافع ملی و کارگران و زحمتکشان کشور خود عمل می کنند. فعالیت انشعاب گرانه چپ نماها، اخلال در همبستگی بین المللی زحمتکشان و ملل ستمدیده، اتهام به احزاب کمونیست و اخلال در مبارزه مشترک علیه دشمن مشترک امپریالیسم - نقض آشکار اصول انترناسیونالیسم پرولتری است.

برخی اختلافات که بین احزاب کمونیست پدید می گردد در جریان حوادث مرتفع خواهد شد و یا در پرتوی رشد حوادث که ماهیت مسائل مورد بحث را روشن خواهد کرد محو خواهد گردید. برخی دیگر ممکن است مدت بیشتری دوام یابند، ولی اصل آنست که مسائل مورد بحث می تواند و باید از طریق همکاری احزاب کمونیست در تمام جبهه ها، از راه گسترش روابط بین احزاب، تبادل متقابل تجارب و بحث و مشورت رفیقانه از راه وحدت عمل در عرصه جهانی به درستی حل گردند. وظیفه انترناسیونالیستی هر حزب کمک همه جانبه به تحکیم مناسبات و تکامل اعتماد متقابل بین احزاب و کوشش های نوین جهت تحکیم وحدت جنبش بین المللی کمونیستی است.

انترناسیونالیسم پرولتری با منافع ملی مطابقت دارد زیرا که پیکار واقعی به خاطر منافع میهنی و آزادی و استقلال جز از راه مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و همکاری برادرانه با همه کشورهای سوسیالیستی و همه خلق هایی که در این طریق پیکار می کنند امکان پذیر نیست. از این جهت است که می گوئیم میهن پرستی واقعی جنبه انترناسیونالیستی دارد و انترناسیونالیسم عمیقاً میهن پرستانه است. مسئولیت ملی و بین المللی هر حزب کمونیست کارگری و کمونیستی تفکیک ناپذیر است. هر حزب کمونیست مسئول فعالیت خویش در برابر طبقه کارگر و خلق کشور خویش و در عین حال در برابر طبقه کارگر جهانی می باشد. مارکسیست لنینیست ها هم تنگ نظری ناسیونالیستی و هم نفی مصالح ملی یا کم بها دادن به آن را و هم گرایش به سوی هژمونیسیم (سیطره جویی بر دیگران) را مطرود می دانند.

بزرگ ترین خدمت به امر سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری از جانب احزاب کمونیستی که در کشورهای سرمایه داری می رزمند عبارتست از تصرف قدرت حاکمه توسط طبقه کارگر و متحدین وی.

گوناهگونی شرایط فعالیت احزاب برادر، در نظر گرفتن شرایط مشخص ملی بر اساس تعالیم مارکسیسم - لنینیسم، تدوین سیاست و روش هر حزب با استقلال کامل، تعیین مستقلانه شیوه و اشکال کار و مبارزه، تفاوت روش

در اجراء وظايف مشخص و حتى اختلاف نظر آنان در مورد اين يا آن مسئله نمى بايستى مانعى بر سرراه تلفيق موضع گيرى احزاب كمونيست در عرصه جهانى و به ويژه در مورد مسائل بنيادى مبارزه ضد امپرياليستى باشد. انترناسيوناليسم پرولترى وحدت ملّى و بين المللى طبقه كارگر و همه زحمتكشان و جنبش هاى آزاديبخش را عليه دشمن مشترك رعايت مى كند و اجراء آن شرط ضرورى و اساسى براى پيروى مبارزه در راه سوسياليسم و صلح و آزادى و استقلال است.

۱۸ - انضباط حزبى و دموكراسى حزبى (discipline et democratie)

دموكراسى داخل حزبى - يعنى اجراء دقيق و پيگير اصول مركزيت دموكراتيك در احزاب كمونيست و كارگرى، دموكراسى داخلى حزب يعنى انتخابى بودن كليّه ارگان هاى رهبرى حزب از پايين تا بالا، كارجمعى در كليّه اين ارگان ها وظيفه ارگان هاى حزبى بدادن گزارش در مقابل سازمان هاى حزبى پيرامون فعاليت خود، استفاده از شيوه انتقاد و انتقاد از خود در داخل حزب، حق هر فرد حزب به شركت در بحث آزاد و خلاق و سازنده در مجامع و جرايد حزبى پيرامون مسائل مختلف سياست حزب و شركت در تدوين اين سياست.

دموكراسى حزبى شرط تشديد فعاليت خلاق و مبتكرانه اعضاء حزب، وسيله تحكيم وحدت اصولى و انضباط آگاهانه حزبى است. طرز اجراء دموكراسى حزبى طبق موازينى كه در اساسنامه حزب قيد مى شود تصريح مى گردد.

انضباط حزبى - يعنى اجراء دقيق و پى گير موازينى كه در اساسنامه حزبى تعيين شده و انجام وظايفى كه متوجه هر فرد و سازمان حزبى مى شود. انضباط حزبى يعنى اجراء برنامه و اساسنامه و سياست حزب، كوشش براى تحقق بخشيدن به تصميمات حزب و مبارزه براى رسيدن به هدف ها و آرمان هاى آن.

انضباط حزبى شرط استحكام حزب، وحدت اراده و عمل آن و تايمين رهبرى توده هاى زحمتكش است. وجود وحدت اراده و عمل شرط اساسى حفظ قدرت پيكار جوانه حزب است. حزب تنها يك انضباط براى تمام افراد خود از صدر تا ذيل دارد. همه كمونيست ها صرفنظر از شغل يا سابقه يا خدمات خود تابع يك انضباط واحد هستند. خدشه وارد كردن به انضباط حزبى زبان فراوان به حزب مى رساند و با باقيماندن در صفوف آن مغاير است. انضباط حزبى تبعيت اقليت از اكثريت، ارگان هاى پايين تر نسبت به ارگان هاى بالاتر، كليّه اعضاء و سازمان ها را نسبت به تصميمات كنگره و ديگر ارگان هاى ذى صلاحيت حزبى ايجاب مى كند. اين انضباطى است آگاهانه و داوطلبانه به منظور تحكيم وحدت حزب و رسيدن به آرمان هاى كمونيسم. انضباط حزبى وجه مشتركى با اطاعات كوركورانه كه سازمان را به سربازخانه مبدل كند، فكر خلاق و شركت مبتكرانه افراد را در تدوين و اجراء سياست حزب خورد كند، ندارد. قبل از اتخاذ تصميم بحث و مشاوره آزادانه در مسائل لازم است. پس از اتخاذ تصميم همه بايد مانند تنى واحد تصميم متخذ را اجرا كنند.

۱۹ - انقلاب (Revolution)

مدتى است كه در ايران به يك رشته اقداماتى كه رژيم بدان دست زده نام انقلاب نهاده و با سلطه و خلط ميحث به كلي مفهوم اين مقوله اجتماعى را دگرگون جلوه گر مى كنند. چپ و راست از «انقلاب سفي» «انقلاب از بالا» «انقلاب شاه و مردم» صحبت مى كنند. مى كوشند تا ارج و اهميت اين لغت و مفهوم عميق آن را پا مال نمايند. انقلاب چيست ؟

انقلاب يك تحول كيفى و بنيادى، يك چرخش عظيم و اساسى در حيات جامعه است. معناى انقلاب در علم جامعه شناسى عبارتست از سرنگونى يك نظام اجتماعى كه نه و فرسوده و جايزگزين كردن آن با نظام اجتماعى نو و مترقى . مثال بزيم: انقلاب كبير فرانسه كه نزديك به دوست سال قبل روى داد يك انقلاب بورژوايى بود. زيرا نظام فئودالى فرسوده و مظهر آن سلطنت بورژوايى ها را از بين برد و نظام سرمايه دارى را كه در آن زمان نو و مترقى بود جايزگزين آن ساخت . انقلاب مشروطه ايران يك انقلاب بورژوايى بود زيرا اگر چه نا تمام ماند و به پيروى كامل نرسيد

ولي به بساط فعال استبدادي سلطنت و به اساس خانخاني و فنودالي پوسیده ضربات جدي زد و راه را براي رشد جامعه و شرکت توده مردم در تعيين سرنوشت مملکت باز کرد. انقلاب کبير اکبر يك انقلاب عظيم اجتماعي بود زیرا که نظام کهنه و فرسوده فنودالي و سرمايه داري را ريشه کن ساخت و جامعه نوين سوسياليستي را که بزرگترين چرخش در تاريخ بشري است بنا نهاد.

انقلاب مهم ترين مرحله در تکامل حيات جامعه است. جهان بيني مارکسيسم - لنینيسم انقلاب را نتيجه ضروري و اجتناب ناپذير تکامل جوامع منقسم به طبقات آشتي ناپذير مي داند. در همه جوامعي که در آن طبقات با منافع متناقض وجود دارند تکامل اقتصادي و اجتماعي و تحولات حاصله به تدريج و مرحله به مرحله شرايط و عوامل دگرگوني عميق و بنيادي را به حد بلوغ مي رساند، پخته مي کند و سرانجام تغيير بنيادي نظام اجتماعي را ممکن و ميسر و ضرور مي نمايد. بيان علمي اين مطلب به گفته کارل مارکس چنين است:

«نيروهاي توليدي جامعه در مرحله معينی از رشد خود با مناسبات توليدي موجود با بيان قضايي آن يعني با مناسبات مالکيت که در بطن آن رشد یافته اند در تضاد واقع مي شوند. اين مناسبات توليدي به مانع و سدي در راه رشد نيروهاي توليدي مبدل مي گردند و در اين هنگام است که مرحله انقلاب اجتماعي آغاز مي شود.

انقلاب آن تضاد موجود را که نام برديم حل مي کند، آن مناسبات کهنه توليدي را از بين مي برد و با استقرار مناسبات نوين زمينه را براي رشد سريع نيروهاي توليدي فراهم مي سازد. چنين است پایه اقتصادي و عيني انقلاب. انقلاب يك طبقه حاکم را سرنگون مي کند و طبقه ديگري را که معرف مناسبات توليدي پيشروتر است به قدرت ميرساند. مي توان گفت که انقلاب نوع جديد و مترقي تر دولت را جانشين نوع قبلي دولت مي کند. مسئله اساسي در هر انقلاب عبارت از مسئله قدرت سياسي دولتي است. کنار قدرت از دست طبقه حاکمه پوسیده به دست طبقه يا طبقات پيشرو و مترقي مضمون اساسي هر انقلاب است. انقلاب مظهر عالي ترين شکل بروز مبارزه طبقاتي است و طبقات مترقي از طريق انقلاب و کوتاه کردن عميق ترين و اساسي ترين تغييرات را در جامعه سياسي و اقتصادي و ايدئولوژيك جامعه وارد مي سازد و از بيخ و بن سيماي آن را تغيير مي دهد. کاملاً روشن است که برخي تغييرات يا اصلاحات يا اقدامات درچارچوب يك نظام اجتماعي معين با همان قدرت سياسي دولتي با همان طبقات حاکمه را نمي توان انقلاب ناميد اگرچه تبليغ و سر و صدا درباره آن گوش ها را کر کند.

از توضيحاتي که داديم معلوم مي شود بنا بر مرحله تکامل اقتصادي و اجتماعي و طبقات در حال مبارزه چند نوع انقلاب اجتماعي مي توان تشخيص داد. مثلاً انقلاب بورژوازي، انقلاب بورژوا دموکراتيك، انقلاب سوسياليستي و غيره. بايد دید هر انقلاب چه تضادهاي را حل مي کند چه وظائف اجتماعي را انجام مي دهد، چه طبقه اي را از قدرت ساقط مي سازد و چه طبقه اي در راس انقلاب قرار دارد تا نوع آن انقلاب اجتماعي را تعيين کرد. مثلاً انقلاب کبير اکبر يك انقلاب سوسياليستي، انقلاب کبير فرانسه و انقلاب مشروطيت ايران يك انقلاب بورژوايي بود. انقلاب مشروطه در مراحل عالي گسترش آن تا حدي از چارچوب انقلاب بورژوايي صرف فراتر رفت. زیرا در اين نمونه مربوط به ميهن ما توده هاي مردم با شعارها و خواست هاي ویژه خود در آن شرکت نمودند و مهر خویش را بر چهره آن نهادند و جنبه ضد استعماري و ضد امپرياليستي آن را تقويت بخشيدند.

يك مطلب ديگر را هم تصريح کنيم که گذار قدرت دولتي از دست هر طبقه اي به دست طبقه ديگر انقلاب نيست، زیرا همان طور که گفتيم مفهوم انقلاب، گرفتن حکومت از جانب طبقه مترقي و پيشرو تر را ايجاب مي کند به نحوي که راه تکامل جامعه را بگشايد وگرنه اگر طبقه اي منحط و ارتجاعی مي تواند طبقه مترقي را منکوب کند و به حکومت برسد. اين عمل ضد انقلاب است نه انقلاب. انقلاب با نيرو و با شرکت توده هاي مردم انجام مي گيرد، داراي هيچ وجه مشترکي با کودتا و انقلاب درباري و اين گونه اقدامات که در تاريخ نمونه هاي فراوان دارد نيست. چنين اعمالی سران حکومتي، اشخاص و دسته هاي متعلق به همان طبقات حاکم و وابسته به همان نظام اقتصادي و اجتماعي را عوض مي کند، تغيير و تبديل مي دهد و قياقه ظاهري را تحول مي بخشد، درحالي که انقلاب سراسر نظام اجتماعي- اقتصادي را عوض مي کند و طبقه جديد مترقي را به قدرت مي رساند. براي تحقق هر انقلابي شرايط عيني (وضع انقلابي) و شرايط ذهني (وجود سازمان انقلابي) ضرور است.

در سند تحليلي از وضع کشور ما که توسط حزب توده ايران تهيه شده (۱۳۴۸) گفته مي شود:

«انقلاب که عبارت از قیام توده های مردم به منظور تغییر بنیادی نظام اجتماعی موجود است از قهرمانی این یا آن فرد معین، این گروه یا آن حزب سیاسی مشخص ناشی نمی شود. انقلاب يك کشور در مرحله اول زائیده شرایط عینی حیات اجتماعی است ولی با این که ایجاد شرایط عینی تحول جامعه از اختیار عامل ذهنی جنبش خارج است معذک اقدامات مثبت عامل مزبور و سازمان رهبری کننده جنبش می تواند نقش موثری در تسریع و مثمر ساختن شرایط عینی ایفا نماید. هیچ حکومتی هر قدر در میان بحران ورشکستی دست و پا زند به خودی خود از قدرت دست نمی کشد و ساقط نمی شود و تا عامل ذهنی یعنی اراده، توانایی و لیاقت طبقه یا طبقات انقلابی برای سازمان دادن اقدامات قطعی و جازم به عوامل عینی ضمیمه نشود حتی وجود کلیه شرایط عینی لازم، به تنهایی برای تحقق انقلاب کافی نیست.

تضادهایی که طبقه کارگر، سایر زحمتکشان ده و شهر و اکثریت تام مردم ایران را در برابر انحصارهای خارجی، بورژوازی بزرگ، زمینداران عمده ورژیم های منافع آنان قرار می دهد شدت وحدت بیشتری کسب می کند و مبانی عینی اشتراك منافع کلیدی طبقات، قشرها و خلق هایی که سیاست ضد ملی و ضد دمکراتیک به منافع آن ها لطمه می زند توسعه می یابد. به همین سبب امکان تجمع آنان به دور ما می تواند در صورت اتحاد و تشکل و پیش گرفتن سیاسی صحیح، اصولی و مبتنی بر واقعیات، د ور از ماجراجویی و سکناریسم رسالت تاریخی خود را در سرکردگی (هژمونی) انقلاب با موفقیت ایفا نماید .

۲۰ - انقلاب فرهنگی (Revolution culturelle)

انقلاب فرهنگی بخشی از انقلاب سوسیالیستی و مفهوم آن جریان خلق و ایجاد فرهنگی نو و عالی یعنی فرهنگ سوسیالیستی و درک و هضم این ایدئولوژی و فرهنگ سوسیالیستی از جانب توده زحمتکشان است. در جریان انقلاب سوسیالیستی قدرت زحمتکشان استقرار می یابد، نحوه تولید سوسیالیستی مناسبات کاملاً نو و دولت سوسیالیستی ایجاد می شود. بر این شالوده است که انقلاب فرهنگی صورت پذیر می شود، فرهنگ نو و سوسیالیستی مستقر می شود. بدین ترتیب انقلاب فرهنگی که شامل ارتقاء سریع و همه جانبه سطح فرهنگی توده های مردم است جزء متشکله و بخشی از ساختمان سوسیالیسم و مبارزه علیه دشمن طبقاتی و ایدئولوژی وی به شمار می رود.

در این مفهوم عمیق مارکسیستی انقلاب فرهنگی يك مرحله کامل از تحولی ژرف و بنیادی در زمینه گسترش فرهنگ توده ها را در بر می گیرد. این تحول بر پایه امکانات جدید اقتصادی و اجتماعی و ایجاد شرایط جدید مادی و سیاسی امکان پذیر می شود. انقلاب فرهنگی دارای جنبه های عریضه است:

نخست - کارعظیم و بی سابقه در زمینه آموزش و پرورش. در این زمینه از بین بردن کامل بی سوادی و سپس به تدریج عمومی کردن تحصیلات ابتدایی مجانی و اجباری و سپس تحصیلات با درجه بالاتر و تخصصی و تحصیلات متوسطه عمومی برای همگان، مدارج مختلف این جنبه از انقلاب فرهنگی است. موفقیت های کشورهای سوسیالیستی در این زمینه به قدری آشکار است که نیازی به توضیح ندارد. در اینجا باید از کار سازمانی و اقتصادی عظیم برای حل این مسئله و همچنین از ساختمان مدارس و موسسات تعلیم و تربیتی که پایه مادی آن را تشکیل می دهند یاد کرد.

دوم - کار وسیع و پی گیر برای تربیت سیاسی توده ها، اشاعه جهان بینی علمی و بالا بردن سطح آگاهی سیاسی همه زحمتکشان، پرورش روحیه نوین و کار و کوشش و صفات عالیه انسانی و اصول برجسته اخلاقی. در این زمینه کار مداوم و پی گیر فارغ از هر نوع برخورد قشری و جامد و در عین حال عمیقاً علمی و آشتی ناپذیر برای غلبه بر بازمانده های طرز تفکر سرمایه داری و کهنه و پوسیده و در شعور و رفتار افراد و بر نظریات ارتجاعی و ضد خلقی صورت می گیرد.

سوم - کار پردازنده و عظیم برای ایجاد روشنفکران نو که با تمام وجود خویش بسوسیالیسم وابسته اند. این خود یکی از هدف های اساسی انقلاب فرهنگی به شمار می رود و برای آن باز هم احتیاج به ایجاد شرایط مادی بی سابقه است که ایجاد توسعه موسسات تعلیمات عالی و دانشگاه ها، موسسات پژوهشی، مدارس فنی و تاسیسات مختلف دیگر از جمله آن هاست. توجه به دانش و جدید ترین دستاوردهای آن، ترقی سریع تکنیک و استفاده از آن در کار و تولید، آموزش دانشجویان درعالی ترین سطح ممکنه علمی و تامین بهترین و خلاق ترین محیط مادی و معنوی برای پژوهش دانشجویان و محققین و برای خالقین آثار هنری و ادبی مسائلی است که در ایجاد روشنفکران جدید سوسیالیستی بمثابه بخش مهمی از انقلاب فرهنگی باید مورد نظر قرار گیرد. در این زمینه هم موفقیت های کشورهای سوسیالیستی عیان است. دست آوردهای علم و فن در این کشورها به ویژه در اتحاد شوروی که در بسیاری از رشته های مهم و درجه اول این کشور را در ردیف اول دانش معاصر حیاتی قرار می دهد، تعداد عظیم دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاه ها و مهندسين و پزشکان و سایر کارشناسان که مورد غبطه کلیه کشورهای دیگر بلا استثناء می باشد، نمودارهایی از این واقعیت است.

چهارم - کاردائمی و وسیع برای بالا بردن سطح آگاهی و فرهنگ عمومی توده های مردم به تربیتی که کلیه دست آوردهای علمی و هنری و ادبی و کلیه هم فرهنگی در دسترس زحمتکشانشان باشد و سطح دانش عمومی توده مردم بالا رود. در این زمینه انواع اقدامات و ابتکارات به کار می رود که تاسیس شبکه بسیار وسیع کتابخانه ها، قرائت خانه ها، و موزه ها، تئاترها و سینماها، سالن های کنسرت، نمایشگاه ها و گالری ها و استفاده از رادیو و تلویزیون و کنفرانس ها، تاسیس باشگاه ها و خانه های فرهنگی در محلات شهر و دهات، چاپ وسیع و بی سابقه کتاب ها با تیراژ های عظیم آماتور هنری از آن جمله است. فرهنگ علم و هنر و ادب از همه این طرق و با متنوع ترین اشکال و براحتهای در دسترس همگان قرار می گیرد و به ایجاد سطح عالی فرهنگ عمومی در توده های مردم که از وظایف انقلاب فرهنگی مورد بحث ماست کمک می کند.

پنجم - از بین بردن حالت عقب ماندگی فرهنگی برخی از نواحی يك کشور نسبت به نواحی دیگر، یا فشردن از اجتماع نسبت به سایر اقشار از جمله وظایف مهم انقلاب فرهنگیست. در نظام سرمایه داری برخی از نواحی و استان های يك کشور به علل مختلف، یا برخی از اقشار و یا حتی ملتی در يك کشور کثیر المله، یا اقلیت های ملی از نظر فرهنگی نیز علاوه بر موارد دیگر در عقب ماندگی نگه داشته می شوند. انقلاب فرهنگی در نظام سوسیالیستی شکفتگی فرهنگی همه این نواحی و این اقشار یا ملیت ها را تامین می کند و سراسر جامعه را بدون استثناء به سطح عالی فرهنگی می رساند و همه امکانات و مقدرات را یکسان در دسترس افراد جامعه قرار می دهد.

ششم - یکی از وظایف دیگر انقلاب فرهنگی جذب و به ثمر رساندن موارث فرهنگی گذشته است. در هیچ جامعه ای مثل جامعه سوسیالیستی آثار هنری و ادبی و فرهنگی پیشینیان در دسترس خلق قرار نمی گیرد. بهترین دست آوردهای فرهنگی قرون گذشته، چه در فرهنگ ملی و چه در فرهنگ جهانی بوسیله ترین شکلی واقعاً در تعلق توده مردم قرار می گیرد. انقلاب فرهنگی و ایجاد فرهنگ سوسیالیستی به هیچ وجه به معنای محو و نابودی میراث گذشته نیست. فرهنگ مجموعه ارزش های مادی و انسانی است که بشر در طول تاریخ اجتماعی خلق کرده است و دست آوردهای ترقی و پایه تکامل آتی آنست. فرهنگ سوسیالیستی مرحله نوین و ماهیتاً عالی تر تکامل است بطور خلاصه جوانبی از انقلاب فرهنگی در مفهوم مارکسیستی - لنینیستی آن، موجب اعتلای فرهنگ توده وسیع است، زحمتکشانش را از بردگی معنوی و جهل رها می سازد و آن ها را با دست آوردهای فرهنگی که جامعه بشری اندوخته مجهز می نماید، جهش واقعی به سوی قله علم و فرهنگ و هنر انجام میدهد و توده ها را برای شرکت هر چه بیشتر و روز افزون در رهبری امور اجتماع و سیاست و فرهنگ و اقتصاد آماده می کند و نقش به سزایی در ایجاد انسان نوین و شایسته جامعه کمونیستی ایفاء می نماید.

عبارتست از نخستین انقلاب پیروزمند پرولتری که تحولي بنيادي در تاريخ جامعه انساني به وجود آورد و طومار جهان كهن سرمايه داري را در نوردید و جهان نوین سوسياليستي را بنياد نهاد. انقلاب اکتبر براي اولین بار در تاريخ، قدرت استعمارگران را سرنگون کرد و شالوده ایجاد جامعه فارغ از استثمار و ستم را پي ريزي کرد. بر اثر تحقق انقلاب اجتماعي است که در مرحله معيني از تکامل جامعه يك دوران كهنه و رو بزوال جاي خود را بدوران نو و بالنده مي دهد و شيوه جديد توليد جانشين شيوه اي که آفتاب عمرش بلب بام رسیده مي شود. تا قرن گذشته این انقلابات اگر چه نقش مترقي در رشد جامعه داشتند و مناسبات توليدي مترقي تري را نسبت به گذشته ایجاد مي کردند ولي در هر حال يك دوران اجتماعي متكي بر استثمار را جانشين دوران ديگر متكي بر استثمار مي نمودند. فنوداليسم جاي بردگي را مي گرفت و سرمايه داري جاي فنوداليسم را، ولي در عين حال اساس استثمار به جاي خود باقي مي ماند و بهره كشي و ستم ريشه کن نمي شد. تنها گذار جامعه به سوسياليسم بود که مي توانست کامل ترين شرايط را براي رشد و دوام نيروهاي توليدي فراهم سازد به آرمان هاي ديرينه برابري، آزادي و عدالت جامه عمل بپوشاند. بهره كشي انسان را از انسان لغو کند و زمين هاي نامحدود شکوفايي شخصيت انساني، فرهنگ و علم و هنر را ایجاد نمايد. این مرحله ماهيتاً نو و كيفيتاً بي سابقه در تاريخ بشریت است. انقلاب کبير سوسياليستي اکتبر سرآغاز این مرحله است. اهميت جهانشمول آن در این نکته است. این انقلاب شکل جديدي از استثمار را جانشين شکل ديگر نکرد، بلکه ناقوس نابودي هر گونه بهره كشي را بعداً در آورد. انقلاب اکتبر سرآغاز دورانيست که مضمون عمده اش گذار از سرمايه داري به سوسياليسم و کمونيسم در مقياس جهاني. از این روست که جشن انقلاب کبير جشن همه کارگران وزحمتکشان جهان، جشن همه بشریت مترقي است.

فقط آن هايي که لنينيسم را بمتابه مرحله نوین تکامل مارکسيسم و آموزشي جهانشمول نفي مي کنند و آن را پديده اي صرفاً روسي و خاص و جامعه نهم قرن قبل روسيه مي شمارند، اهميت انقلاب کبير سوسياليستي اکتبر را نیز فقط به روسيه محدود مي کنند و منکر نقش عظيم تاريخي و جهاني آن مي شوند. واضح است که انقلاب کبير اکتبر آفريننده همه پيروزي هاي سوسياليسم اتحاد شورويست. در نتيجه این انقلاب دولت طراز نوین سوسياليستي و دموکراسي نوین براي زحمتکشان پديد آمد و حکومت کارگران و دهقانان آن کشور را از فلاکت نجات داد. صلح براي کشور، زمين براي دهقانان، آزادي براي زحمتکشان، رهايي از ستم ملي براي خلق ها، نجات از بند و امتيازات طبقاتي را براي همگان به ارمغان آورد. انقلاب اکتبر بنياد اقتصادي نظام استثمار و بي عدالتي اجتماعي را در هم شکست. حکومت شوروي صنايع، راه هاي آهن و ساير وسايل حمل و نقل، بانک ها و زمين را ملي کرد يعني به تملک تمام خلق در آورد.

انقلاب اکتبر سوسياليستي تحت رهبري حزب کمونيست شوروي که در راس طبقه کارگر و نزديک ترين متحدش، دهقانان زحمتکش قرار داشت تدارک و انجام شد.

ويلاديمير ايليج آموزگار داهي زحمتکشان جهان رهبر و بنياد گزار حزب کمونيست و دولت شوروي از نظر تئوريک با تعمير قوانين تکامل جامعه سرمايه داري در مرحله امپرياليستي، امکان پيروزي سوسياليسم را تنها در يك کشور به ثبوت رسانيد و از نظر علمي نیز تمام توده هاي زحمتکش را مستقيماً رهبري کرد .

طبقه کارگر و زحمتکشان روسيه تجربه عظيمي از مبارزات خود عليه سلطنت تزارها و تسلط سرمايه داران از انقلاب هاي ۱۹۰۵ و فوريه ۱۹۱۷ اندوخته بودند. پس از انقلاب فوريه و سرنگوني تزاريسم در کشور در کنار دولت موقت يك قدرت ديگر به صورت شوراهي نمايندگان کارگران و سربازان به وجود آمده است. حزب کمونيست (که در آن زمان حزب بلشويک ها ناميده مي شد) تحت رهبري لنين فعاليت عظيمي را براي نشان دادن ماهيت ضد انقلابي دولت موقت و سياست تسليم طلبانه منشويک ها سازمان داد. ترهاي لنين معروف به ترهاي آوريل نقشه پيکار براي گذار از انقلاب بورژوا – دموکراتي فوريه به انقلاب سوسياليسي بود. پس از تظاهرات ماه هاي آوريل تا ژوئيه بعثت روش خشن ضد انقلابي دولت موقت، حزب کمونيست مجبور به کار غير علني شد و در خفا تدارک قيام مسلح را آغاز کرد.

کنگره ششم حزب که مخفيانه در پتروگراد(لنينگراد امروز) تشکيل شد اين مشي را تصويب کرد. در وضع انقلابي ويژه اي را که به وجود آمده بود در حالي که توده ها به مشي بلشويک ها مي پيوستند و صحت سياست و شعارهاي آنان را با تجربه خود درک کرده بودند لنين از اواسط ماه سپتامبر موقع را براي قيام مسلحانه مناسب تشخيص داد .

هفتم اکتبر لنین مخفیانه وارد پایتخت شد تا رهبری قیام را مستقیماً به دست گیرد. دهم اکتبر جلسه تاریخی کمیته مرکزی حزب قطعنامه مربوط به قیام را تصویب کرد. دوازدهم اکتبر کمیته نظامی انقلاب به ریاست لنین تشکیل شد که به ستاد قیام مبدل شد. صبح روز ۲۴ اکتبر حمله دولت موقت به مراکز بلشویک ها شروع شد. گاردهای سرخ و سربازان انقلابی و کارگران مسلح حمله را دفع کردند. قیام مسلح شروع شد. روز ۲۵ اکتبر تمام ایستگاه های راه آهن و پست و تلگراف و ادارات دولتی و وزارت خانه ها و بانک ها و سایر نقاط مهم پایتخت به تصرف انقلابیون درآمد. در شب آن روز کاخ زمستانی مقر حکومت موقت به دست نیروهای انقلابی افتاد. بیست و پنجم اکتبر شب هنگام، کنگره دوم عمومی شوراهای روسیه افتتاح شد و حکومت شوراهای را اعلام کرد (مطابق تقویم جدید روز ۲۵ اکتبر مطابق با هفتم نوامبر است). نخستین دولت شوروی به نام شوراهای کمیسرهاي خلق به ریاست لنین تشکیل شد. تصویب نامه های تاریخی درباره صلح و درباره زمین در همین نخستین جلسه تصویب شد.

پس از پیروزی انقلاب در پتروگراد، پس از نبردهای شدید علیه گارد سفید و قوای ضد انقلابی طی هفته بعد از آن در مسکو نیز قدرت شوراهای مستقر شد و تا ماه فوریه سال بعد در سراسر کشور گسترش یافت.

انقلاب اکتبر ماشین کهنه دولتی طبقات استثمارگر را در هم شکست و دولت طراز نوین ایجاد کرد. بلافاصله دهقانان مجاناً زمین گرفتند و مالکیت بزرگ اربابی بر افتاد. کلیه قروض و اقساط دهقانان ملغی گشت. انقلاب حق ملل را در تعیین سرنوشت خویش تا سر حد جدایی اعلام و تامین کرد.

انقلاب کبیر اکتبر سوسیالیستی دارای اهمیت بزرگ جهانی - تاریخی است. این انقلاب تمام بنای سرمایه داری دنیا را از بنیاد به لرزه انداخت، جهانی را که یکپارچه تحت انقیاد امپریالیسم بود به دو نیم کرد و در یکی از بزرگ ترین کشورهای جهان دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخت. تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم و اوج نهضت کارگری و جنبش آزادی بخش ملی را موجب گشت. انقلاب بنای سیستم نوین سوسیالیستی را آغاز نهاد.

۲۲ - انکیزیسیون

این واژه را «تفتیش عقاید» نیز ترجمه کرده اند و عبارت بوده از دادگاه های ویژه کلیسای کاتولیک که به دستور پاپ اعظم ترتیب می یافت و هدفش سرکوب همه مخالفین پاپ و سیطره ایدئولوژیک و سیاسی او بود. در این دادگاه ها هر آزاد اندیش ترقیخواهی را به نام ملحد و بی دین محکوم می کردند، به زندان می انداختند، شکنجه می کردند، می کشتند، زنده می سوزاندند. این محاکم ظلمت بار حربه دستگاه جبر و اختناق از قرن سیزدهم میلادی تشکیل شد و در تمام دوران قرون وسطی وسیله جابرنه و مدهشی در دست کلیسای کاتولیک علیه همه مخالفین دگمه های فرسوده کلیسا و نظام فئودالی بود. قرن های متوالی عده ای از بزرگ ترین دانشمندان، ادبا، متفکرین، نویسندگان، پزشکان، هنرمندان، روشنفکران عصر، درخشان ترین سیماهای آن دوران، مبارزان راه آزادی محرومان و ستمدیدگان و همچنین عده کثیری از مردم ساده و عادی که مورد بی مهری و غضب عمال کلیسا قرار می گرفتند قربانی انکیزیسیون شدند. «الحاد» اتهام اساسی در تمام این محاکمه ها بود. انکیزیتورها یعنی دادستان ها و قضات این دادگاه های تفتیش عقاید از به کاربردن وحشیانه ترین اسلوب های شکنجه که هنوز هم شهرت خود را حفظ کرده ابایی نداشتند. انکیزیسیون در عین حال وسیله ای برای جمع آوری ثروت در دست ستمگران، غارت اموال محکومین و اعمال فشار و ایجاد وحشت و رعب در بین مردم بود. هنوز هم در داخل کلیسای کاتولیک بقایای این شیوه مثلاً به صورت تهیه فهرست کتب ممنوعه و سازمان مبارزه علیه اندیشه های ترقی خواهانه انقلابی وجود دارد.

اگر چه از آخرین زنده سوزاندن دستگاه انکیزیسیون نزدیک به یک قرن و نیم می گذرد ولی روش انکیزیسیون - محاکم فرمایشی و احکام جابرنه - همچنین به بیداد خود علیه بهترین فرزندان خلق زحمتکش، علیه آزادیخواهان ادامه می دهند. در میهن ما به حق دستگاه دادرسی ارتش را محاکم تفتیش عقاید می نامند و دادگاه های در بسته نظامی و سازمان امنیت را به انکیزیسیون تشبیه می کنند. سازمان امنیت و دادگاه های نظامی با نقض تمام اصول قانون اساسی ایران و قواعد دادگستری، با نقض منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر همه کسانی را که با استبداد و شیوه های نو استعماری مخالفند به اتهاماتی نظیر اقدام علیه امنیت کشور، توطئه علیه سلطنت مشروطه و غیره -

همچون اتهام الحاد در قرون وسطی - دستگیر می کنند، شکنجه می دهند، به پای چوبه اعدام می فرستند، زندانی و تبعید می کنند.

۲۳ - اومانيسم (Humanisme)

اومانيسم یعنی سیستم عقایدی که وجه مشخصه آن رواج انسان دوستی و علاقه به سعادت نیکبختی بشر و احترام به شخصیت و مناعت انسانی است. از نظر تاریخی چنین سیستم تفکری در قرون ۱۴ و ۱۶ میلادی به منابهِ یک نهضت اجتماعی و ادبی ظاهر شد که در عمل علیه ایدئولوژی فئودالی و قشربون مذهبی بود. این سیستم تفکر در آن زمان متعلق به گروه محدود از روشنفکران بود که منعکس کننده مبارزه بورژوازی رشد یافته بودند و می خواستند زنجیرهای اجتماعی و معنوی فئودالیسم را پاره کنند. روشنفکران و ماتریالیست های فرانسه در قرن هیجدهم برجسته ترین نمونه های طرز تفکر اومانيستی را عرضه داشتند آن ها بودند که شعار «آزادی، برابری و برادری» را اعلام کردند، ولی این شعارها در عمل و همزمان با تحول سرمایه داری در چارچوب منافع بورژوازی محدود شد تا جایی که به آزادی استثمار منحصر گردید و بالاخره هم فاشیست و میلیتاریسم هیچگونه اثری از آن ها باقی نگذاشت.

مفهوم اومانيسم در آثار سوسیالیست های تخیلی نظیر سن سیمون، فوریه و اوئن محتوی اجتماعی جدیدی یافت. این محتوی شامل الغای استثمار و تکامل شخصیت فرد میشد ولی این ها نیز به شناسایی قوانین عینی جامعه و نقش مبارزه طبقاتی توجهی نداشتند و اومانيسم آن ها غیر فعال و آرزو مانند بود. مارکسیسم عالی ترین نوع اومانيسم، انسان دوستی واقعی مبارز و فعال را عرضه داشت. هدف اومانيسم سوسیالیستی آزادی کامل زحمتکشان از زنجیر استثمار، از هر گونه ستم و عدم تساوی اجتماعی، کسب وسیع ترین آزادی های واقعی برای انسان، ایجاد گسترده ترین عرصه ها برای رشد و بارور شدن استعداد های افراد و بهترین شرایط رشد همه جانبه شخصیت انسانست. این اومانيسم بر شالوده مستحکم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سوسیالیسم، مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و الغای استثمار فرد از فرد قرار دارد.

۲۴ - ایدئولوژی (Ideologie)

ایدئولوژی عبارتست از سیستم نظریات و اندیشه های سیاسی، حقوقی، هنری، مذهبی، فلسفی و نظریات در زمینه اخلاق. ایدئولوژی بخشی است از روبنا و دارای خصلت طبقاتی است و بنابر این در آخرین تحلیل منعکس کننده مناسبات اقتصادی - زیربنای جامعه است. در جامعه ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده یکی از اشکال مبارزه طبقاتی پیکار ایدئولوژیک است. منافع طبقات ارتجاعی و در حال نابودی حکم می کند که واقعیت نفی شود و حقیقت زیر پا گذاشته شود و به همین جهت ایدئولوژی این طبقات غیر حقیقی است، منعکس کننده واقعی حقایق نیست، علمی نیست. برعکس منافع طبقات مترقی و انقلابی به ایجاد ایدئولوژی منعکس کننده واقعیت و علمی کمک می کند. مارکسیسم - لنینیسم آن ایدئولوژی علمی و حقیقی است که بیان گر منافع طبقه کارگر و اکثریت عظیم توده زحمتکش و بشریت خواستار صلح، ترقی و آزادیست. در این اواخر فلاسفه بورژوا شایع می کنند که داشتن ایدئولوژی مغایر با برخورد علمی به مسائل و واقعیت است. آن ها ایدئولوژی را امری ذهنی خالص، بدین پایه عینی و نتیجه اندیشه مجرد گروه ها یا دسته های حزبی خاص دانسته و ادعا می کنند که باید فلسفه و علوم را از وجود هر نوع ایدئولوژی پاک کرد. (آنچه که ایدئولوژی زدایی یا desideologisation نام گرفته است) نتیجه چنین روشی جز آن نیست که به طور مصنوعی علم و فلسفه از مبارزه طبقاتی و از واقعیات اجتماعی جدا شود. هدف اصلی از این دعوی نفی ضرورت ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم یعنی تنها ایدئولوژی واقعاً علمی است.

تکامل ایدئولوژی اگر چه وابسته به مناسبات اقتصادداریست، ولی در عین حال دارای استقلال نسبی نیز هست. نمونه این استقلال نسبی را در این امر به ویژه می بینیم که محتوی ایدئولوژی را نمی توان بی واسطه و مستقیماً با علل اقتصادی توضیح داد. به علاوه رشد عامل اقتصادی و ایدئولوژی هم زمان و موازی نیست. استقلال نسبی ایدئولوژی به

این جهت نیز هست که بر تکامل ایدئولوژی، بر تحولات سیستم نظریات و اندیشه‌ها، یک دسته از عوامل که دارای ماهیت غیر اقتصادی هستند نیز تاثیر می‌گذارند. از این قبیل است تاثیر اشکال مختلف ایدئولوژی یکی بر دیگری و نقش مشخص این یا آن ایدئولوژی و غیره.

۲۵ - بایکوت (Boycottage)

این واژه را می‌توان «تحریم» ترجمه کرد و مقصود از آن یک اسلوب مبارزه سیاسی یا اقتصادی است که عبارتست از قطع رابطه با یک شخص، یک سازمان یا یک دولت. مثلاً وقتی می‌گوییم «اهالی کالاهای خارجی را بایکوت کردند» یعنی از خرید آن‌ها خودداری می‌کنند یا مثلاً بایکوت کردن دولت آفریقای جنوبی یعنی تحریم روابط با آن. یا مثلاً در یک محله وقتی اهالی پی می‌برند که فلان شخص مأمور مخفی پلیس است او را بایکوت می‌کنند یعنی از تماس و صحبت و هرگونه رابطه‌ای با او احتراز می‌جویند.

واضح است که با بایکوت کردن می‌تواند متریقی یا ارتجاعی باشد و این وابسته بدانست که این شکل مبارزه علیه چه کسی و به چه منظوری صورت گیرد و به منافع چه کسی خدمت کند. مثال‌هایی که ذکر نمودیم از بایکوت متریقی یک مبارزه سیاسی یا اقتصادی مثبت به سود مردم و زحمتکش‌شان است ولی دول امپریالیستی و نیز کارفرمایان موسسات سرمایه‌داری با توسل به این شیوه علیه دول سوسیالیستی یا زحمتکش‌شان اقدام می‌کنند. این واژه در اصل نام افسری بوده است که در اختلافات بین انگلستان و ایرلند بر سر استقلال ملی ایرلند از راه تحریم کالاها و افراد در مبارزه ملی شرکت جست و مبتکر شیوه‌ای شد که بعدها به نام او معروف گشت.

۲۶ - برابری

مساوات یا برابری افراد همیشه از آرمان‌ها و هدف‌های بشری بوده است. تا قبل از پیدایش مارکسیسم و هم‌اکنون نظریات گوناگون خرده‌بورژوازی برابری را به معنای فقط مساوات صوری همه افراد در مقابل قانون می‌دانند و به اساس مسئله یعنی عدم تساوی طبقاتی که زاینده همه نابرابری‌ها و بی‌دادگری‌هاست توجه نمی‌کنند. مارکسیسم - لنینیسم تأمین برابری واقعی را جز از راه الغای طبقات امکان‌پذیر نمی‌داند. تا وقتی تضاد طبقاتی، اختلاف طبقات و اصولاً طبقات موجود باشد هر قدر هم قوانین‌ها جانیه تدوین شوند و افراد در مقابل آن مساوی اعلام گردند برابری واقعی به دست نخواهد آمد. تساوی‌گری (یا هموار طلبی) خرده‌بورژوازی به معنای آن که تمام مردم از نظر مالکیت شخصی مساوی باشند نیز اساس مسئله را حل نمی‌کند زیرا مسئله از بین بردن مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن وسائل تولید است که زمینه را برای از بین بردن طبقات در جامعه عالی کمونیستی آماده می‌کند.

در مرحله سوسیالیسم با از بین رفتن استثمار و طبقات استثمارگر - برابری حاصله به معنای رهایی همه زحمتکش‌شان به طور مساوی از بهره‌کشی و حق مساوی همه افراد برای استفاده از نعم مادی و معنوی موجود در هر مرحله معین تکامل جامعه، بر طبق کار انجام شده می‌باشد. این برابری شامل حق مساوی کلیه افراد به کار، استراحت، آموزش و پرورش، فرهنگ، بیمه‌های اجتماعی، تأمین مادی سالخوردگی، تساوی افراد از نظر ملیت و جنس و نژاد و مذهب و ... می‌باشد. اما در این مرحله سوسیالیسم به همان علت وجود طبقات - هر چند طبقات دوست و غیرمتخاصم هستند - ولی به علت سطح عمومی رشد و درجه هنوز ناکافی تأمین پایه مادی و فنی کمونیسم و درجه معین آگاهی و معرفت نوین، همچنان یک رشته نابرابری‌های عملی از نظر تأمین مادی اقشار و افراد متفاوت و میزان مختلف این تأمین باقی می‌ماند.

گذار به مرحله دوم جامعه کمونیستی، الغای طبقات، تامین آن پایه های فنی و مادی و مقدمات معنوی و معرفتی لازم، بمعنای از بین بردن این آخرین بقایای نابرابری نیز خواهد بود. در کمونیسم در مقابل وظیفه مساوی همه افراد به کار و طبق استعداد، حق مساوی بهره برداری طبق نیاز برای همه کس تامین می شود.

۲۷ - برده داری (Esclavagisme)

برده داری نخستین صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بر شالوده استثمار فرد از فرد است. برده داری در مرحله تلاشی کمون اولیه و بر شالوده ازدیاد عدم تساوی اقتصادی که خود ثمره پیدایش مالکیت فردی بود نضج گرفت. بردگی نخست در مصر باستان، در بابل، در آشور و در چین و هندوستان پدید گشت ولی در یونان و روم باستان به شکل کلاسیک خود تکامل حاصل کرد. در شرق و از آن جمله در میهن ما بردگی بیشتر خصلت پدر شاهی و خانوادگی داشت. دو طبقه اصلی این صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بردگان و برده داران بودند. طبقات میانه نظیر مالکیت کوچک و پیشه وران و عناصر وازده و بدون طبقه که از مالکین کوچک ورشکست شده ولی غیر برده تشکیل می شدند نیز وجود داشتند.

شالوده مناسبات تولیدی در این دوران عبارتست از مالکیت برده دار بر وسائل تولید و بر برده. برده به عنوان شیئی قابل خرید و فروش بود و برده دار صاحب جان برده نیز بود. برده داران به اقتضای مختلف نظیر مالکان بزرگ زمین، صاحبان کارگاه ها و سوداگران می گفتند. در شرایط کار عده عظیم بردگان و ارزانی بی نهایت آن ها، علی رغم وسائل بسیار ابتدایی، اضافه محصولی به دست می آمد که خود امکان نسبتاً بیشتری (نسبت به کمون اولیه) برای رشد وسائل تولید و پیدایش علوم و هنر فراهم می ساخت. ولی پس از رشد معین که خود قرن ها به طول انجامید نیروهای تولیدی دیگر در چارچوب روابط تولیدی بردگی نمی توانست تکامل یابد. بر اثر تشدید تضادهای طبقاتی که قیام های بزرگ بردگان نمونه آنست شالوده برده داری متزلزل شد. به جای دوران برده داری صورت بندی اجتماعی اقتصادی دیگر که آن هم بر شالوده استثمار و استعمار بود - دوران فئودالیسم - مستقر شد که به نوبه خود و به نسبت دوران قبل متری تر بود و میدان وسیع تری برای رشد نیروهای تولیدی پدیدار شد. اگر چه صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بردگی به مثابه یک مرحله تاریخی تکامل اجتماعی از بین رفت ولی وجود برده به شکل های مختلف در دوران فئودالیسم حتی تا زمان ما نیز باقی ماند. مثلاً تا یکصد سال پیش در ایالات متحده امریکا و یا در برخی سرزمین های مستعمره تا هم اکنون.

۲۸ - بلانکیسم (Blankisme)

بلانکیسم نام جریانی است در نهضت سوسیالیستی که در قرن نوزدهم در فرانسه پدید شد و وابسته به نام و فعالیت اوگوست بلانکی انقلاب مشهور است. وی منجمله معتقد بود که استثمار سرمایه داری را می توان با یک توطئه و اقدام دسته ای کوچک از انقلابیون مضموم و فداکار و بدون شرکت و پشتیبانی توده های وسیع نابود کرد و با استقرار آن دسته کوچک در حکومت به سوسیالیسم رسید. اکنون مفهوم عمومی بلانکیسم عبارتست از تاکتیک توطئه گری و اقدام دسته ای کوچک با افکار افراطی و به نحوی عمل و تئوری مربوطه، عدم اعتماد به توده ها و به لزوم مبارزه متشکل و اصولی آن ها. بلانکیست ها توجهی به تناسب نیروها و نقش توده ها و وضع انقلابی مشخص و شرایط لازم برای پیروزی و کار مستمر و با حوصله و سیاستی اصولی ندارند، به نقش طبقه کارگر و حزب و اهمیت رابطه با توده ها باور ندارند.

این مفهوم عمومی امروز بلانکیسم است. البته باید توضیح داد که لوئی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵-۱۸۸۱) از انقلابیون برجسته فرانسویست که خاطره فداکاری ها و مبارزات پی گیر او در تاریخ جنبش کارگری فرانسه و جهان ثبت است. او بیش از شصت سال از عمر خود را در راس چندین سازمان و گروه مخفی و در مبارزه دائمی گذارد دو بار تدارک کودتا دید، دو بار محکوم به مرگ شد، هر دو بار حکم به حبس ابد مبدل شد، بیش از چهل سال از زندگی او در زندان گذشت. در سال ۱۸۷۱ بلانکی غیباً در کمون پاریس - هنگامی که نخستین یورش کارگری علیه سرمایه داری موقتاً پیروز شده بود - به عضویت کمون انتخاب شد. وی دو سال قبل از مرگ چون باز غیباً به نمایندگی مجلس انتخاب شده

بود از زندان آزاد شد. مارکس و انگلس با آن که برای شخصیت انقلابی لویی بلانکی ارزش قائل بودند، ولی شیوه او را برای تحول جامعه رد می کردند. امروز نظریات چپ روها را که به مسئله نضج جامعه برای انقلاب، به مسئله وجود شرایط عینی و ذهنی انقلاب، به مسئله ضرورت مبارزات مطالباتی و سیاسی تاکتیکی برای هموار کردن جاده پیروزی هدف استراتژیک، کم بها می دهند می توان مظاهر تازه ای از بلانکیسم (نتویلانکیسم) نامید، زیرا در این نظریات نیز، صرفنظر از آن که با چه کلمات و استدلالاتی استتار شود، این اندیشه غلط پنهانست که جمعی قهرمان و جانباز می توانند با هنرنمایی های انقلابی جامعه را دگرگون سازند و توده ها را به انقلاب برانگیزند.

۲۹ - بورژوازی (Bourgeoisie)

در فرماسیون اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری دو طبقه اساسی وجود دارد. پرولتاریا و بورژوازی. بورژوازی عبارتست از طبقه سرمایه داران یعنی کسانی که دارای وسائل اساسی تولید مثل کارخانه ها و فابریک ها و بانک ها و وسائل حمل و نقل و توزیع و غیره هستند و از استثمار کار دیگران زندگی می کنند. از نظر لغوی این واژه از کلمه «بورگ» به معنای شهر مشتق است و شهر نشین مرفه را بورژوا می گفتند. از نظر تاریخی بورژوازی در بطن جامعه فئودالی در جریان تلاشی تولید خرده کالایی به وجود آمده و رشد کرده، در مراحل تراکم اولیه سرمایه و سلب مالکیت تولید کنندگان کوچک و تبدیل آنان به کارگران مزدگیر بعدها به عنوان طبقه ظاهر شده و سپس در طی چندین قرن مبارزه توانسته است حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود را مستقر کند. انقلاب بورژوازی آن انقلابی است که سلطه فئودالیسم را درهم می شکند، بورژوازی رهبر آنست و در نتیجه آن قدرت خود را در جامعه مستقر می کند. این گونه انقلابات در قرن هفدهم تا نوزدهم میلادی روی داد. در آن دوران بورژوازی طبقه ای مترقی بود. زیرا که خواستار پیشرفت جامعه، از بین بردن فئودالیسم بود و منافع رشد نیروهای مولده را اقتضا می کرد ولی با تکامل جامعه سرمایه داری، بورژوازی به طبقه ای ارتجاعی مبدل می شود.

در مرحله امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه داری خصلت ارتجاعی و انگلی بورژوازی بیش از هر وقت دیگر ظاهر می شود. منافع بورژوازی کاملاً مغایر با منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان است. تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا تضادبست آشتی ناپذیر. این تضاد ریشه مبارزه طبقاتی است که بالاخره منجر به انقلاب سوسیالیستی، انحلال بورژوازی و استقرار مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید می گردد.

بورژوازی یا طبقه سرمایه دار بر حسب این که سرمایه خود را در کدام رشته به کار انداخته باشد به بورژوازی صنعتی (کارفرمایان)، بورژوازی بازرگانی (تجار بزرگ)، بورژوازی بانکی (بانکداران) و بورژوازی روستایی (کولاک ها) تقسیم می شود. منبع درآمد همه آن ها ارزش اضافی است که از کار زحمتکشان حاصل می شود. علاوه بر سود کارفرمایان موسسات صنعتی که شکل مستقیم تصاحب ارزش اضافی است نفع بازرگانی و ربح بانک ها و بهره وری مالکانه زمین داران همه اشکال مختلف و اجزاء ارزش اضافی هستند یعنی از استثمار زحمتکشان حاصل می گردد.

یک طبقه بندی دیگر بورژوازی از نظر قدرت مالی و نفوذ اقتصادی و سیاسی آنست. از این نظر در جوامع سرمایه داری بورژوازی بزرگ، بورژوازی متوسط و بورژوازی کوچک را تشخیص می دهیم. از نظر کمیت بورژوازی متوسط و کوچک اکثریت دارند ولی اهرم های اقتصادی و اجتماعی در دست بورژوازی بزرگ است که اگر چه عده اش کمتر است ولی اکثر منابع تولید مالی و قدرت سیاسی را در دست دارد. بورژوازی متوسط و کوچک همواره در خطر ورشکست هستند و اغلب در تضاد منافع با بورژوازی بزرگ قرار می گیرند.

خرده بورژوازی اصطلاحاً به آن تولید کنندگان کوچک کالا می گویند که از طرفی صاحب وسائل تولید هستند ولی از طرف دیگر اغلب خودشان کار تولیدی انجام می دهند و معمولاً از کار دیگری بهره کشی نمی کنند. بسیاری از پیشه وران، صاحبان حرف و دهقانان صاحب زمین از این دسته اند. تجار کوچک و کسبه و برخی اقشار متوسط دیگر جامعه نیز در این دسته وارد می شوند. خرده بورژوازی قشر واسطه ای بین بورژوازی و پرولتاریاست که عده کمی از آن در جریان تکامل سرمایه داری مبدل به سرمایه داران می شوند و قسمت اعظم آن به تدریج به کارگر و یا در روستاها با از دست دادن زمین به کارگر کشاورزی مبدل می شوند. این وضع مبین خصلت دوگانه این قشر است زیرا که خرده بورژوازی چون

از تکامل سرمایه داران و رقابت آنان متضرر می شود دچار ورشکست و خانه خرابی می گردد. از آنجا که خود زحمت می کشد لذا به سوی پرولتاریا تمایل دارد و متحد وی در مبارزه علیه بورژوازی است و از جانب دیگر چون خود دارای وسائل تولید است به سوی بورژوازی تمایل دارد. این وضع موجب می شود که در مبارزه طبقات وضع پی گیر نداشته و قادر به اجرای یک سیاست مستقل طبقاتی نباشد. طبقه کارگر و حزب وی می تواند و باید این متحد بالقوه را به سوی خود جلب کند. اتحاد کارگر و دهقان و تامین رهبری پرولتاریا، اتحادی که همه طبقات و اقشار زحمتکش شهر و ده را در بر گیرد، وثیقه پیروزی بر سرمایه داری و ظفرمندی انقلاب سوسیالیستی است.

یک طبقه بندی دیگر بورژوازی مربوط است به نقش اقشار مختلف این طبقه در جوامع مستعمره و وابسته. از این نظر بین بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادر تفاوت قائل شویم. در شرایط تسلط امپریالیست ها بر این گونه جوامع و وجود مسائل عدیده ملی و وابستگی های انحصاری، بورژوازی ملی که بر تولید داخلی متکی است منافعی با انحصارات بیگانه اغلب در تضاد است و به همین جهت حاضر است تا مرحله معینی در نهضت آزادیبخش ملی شرکت جوید و نقش مثبتی ایفا نماید. عناصر میهن پرست این قشر در کشورهای مختلف در جبهه ها واحد ملی علیه سلطه امپریالیسم و به خاطر کوتاه کردن دست انحصارات بیگانه از منابع ملی، به خاطر کسب استقلال سیاسی و اقتصادی مبارزه می کنند.

بورژوازی کمپرادر یعنی قشر عالی و ثروتمند در این گونه جوامع که دارای روابط محکم با انحصارات بیگانه است و سرمایه هایشان با سرمایه های امپریالیستی در هم آمیخته و منافعیشان حفظ و تحکیم سیادت سرمایه های بیگانه را ایجاب می کند. واژه کمپرادر از زبان اسپانیایی گرفته شده و به معنای خریدار است. اغلب بازرگانان بزرگ وارد کننده و صاحبان کارگاه های مونتاژ که شعبه صنایع امپریالیستی هستند، بانکداران با سرمایه مشترک و مختلط و نظیر این ها در این دسته جای دارند. بورژوازی کمپرادر واسطه غارت و استثمار اقتصادی و سلطه سیاسی امپریالیست ها بود و خود از آن نفع برده و حامل ارتجاعی ترین و ضد ملی ترین سیاست هاست. تشدید و نفوذ نو استعماری و گسترده تر شدن سرمایه گذاری ها و چپاول انحصارات امریکایی به ویژه موجب تقویت قشر بورژوازی کمپرادر شده است. این قشر کشور مربوطه را به بازار فروش کالاها و عرصه سرمایه گذاری های انحصارات امپریالیستی و منبع کسب مواد خام ارزان بدل می کند. نهضت آزادی بخش ملی نه فقط علیه امپریالیست های خارجی بلکه علیه این قشر عامل و واسطه امپریالیست ها نیز متوجه است. در نشریات حزبی ما همچنین به عبارت سرمایه داران بورکرات بر می خوریم. در سند تحلیلی از وضع کشور ما که کمیته مرکزی حزب توده ایران تهیه نموده (۱۳۴۸) در این باره چنین توضیح داده شده است: « از آنجا که بخش مهمی از گردانندگان رژیم، از اعضاء خاندان سلطنت گرفته تا برخی از کارمندان عالی رتبه کشوری و لشگری نیز در عرصه های مختلف صنعتی، بازرگانی، مالی، ساختمانی و کشاورزی سرمایه گذاری می کنند، میزان قابل توجهی از سرمایه گذاری خصوصی به این دسته از سرمایه داران تعلق دارد. ما این قشر از سرمایه داران داخلی را به مناسبت مقامی که در دستگاه دولتی احراز نموده و قدرت اعمال نفوذی که در سایه حکومت استبدادی به دست آورده اند قشر سرمایه دار بورکرات می نامیم. نفوذ قشر اخیر دائماً رو به افزایش است. امروز کمتر موسسه بزرگ تولیدی یا بازرگانی و ساختمانی، حمل و نقل و کشاورزی در کشور ما وجود دارد که نماینده ای از این قشر چه مستقیماً و چه به صورت سهامدار در آن شرکت نداشته باشد.

۳۰ - پارلمان و مبارزه پارلمانی

پارلمان یعنی مجمع نمایندگان که وظیفه قانونگذاری را به عهده دارند. در ایران و ترکیه آن را مجلس، در ایالات متحده و برخی کشورهای امریکای لاتین آن را کنگره می نامند. در برخی کشورها پارلمان مرکب از دو مجمع است مثل شورا و سنا، مجلس اعیان یا لردها و مجلس عوام یا نمایندگان. قاعداً اعضای پارلمان انتخابی هستند یعنی از طرف مردم و به آرای آن ها برای تشکیل قوه مقننه و تدوین قوانین برگزیده می شوند. در برخی موارد آن ها را انتصاب م یکنند مثل نیمی از اعضاء سناي ایران، یا عضویت را به وراثت می برند. در کشورهای سرمایه داری از نظر ماهیت، میزان قدرت و رابطه با دولت دو نوع پارلمان تشخیص می دهیم:

در کشورهای جمهوری پارلمانی (ایتالیا، ترکیه و هند و ...) یا در ممالک مشروطه سلطنتی (انگلستان، سوئد و دانمارک) اصل بر اینست که پارلمان بر کلیه اعمال دولت نظارت دارد و در حقیقت مرجع عالی مملکتی شمرده می شود. در کشورهای دیگری که رئیس جمهور از اختیارات وسیع برخوردار است (ایالات متحده آمریکا، فرانسه و عده ای از کشورهای امریکای لاتین) پارلمان فقط از نظر قانونگذاری نقشی ایفا می کند و چه بسا که هیئت دولت حتی به طور صوری هم در مقابل پارلمان پاسخگو نیست. در هر دو دسته کشورها، پارلمان با اختیاراتی وسیع یا محدود، به طرز کم و بیش صوری یا عملی و تا حدودی مستقل فعالیت می کند.

حساب کشورهای دیکتاتوری، اگرچه به ظاهر دارای مجلس باشند جداست. در این دسته از کشورها پارلمان فاقد هر گونه محتوا بوده سران رژیم، سلاطین، دیکتاتورهای دست نشانده با صحنه سازی انتخاباتی معمول و فرمایشی در حقیقت عده ای را به شغل نمایندگی مجلس منصوب می کنند تا روپوش و نقابی برای نظام استبدادی باشد. ایران و ویتنام جنوبی نمونه های این گونه ممالکند.

در کلیه ممالک سرمایه داری به عناوین و یا اشکال مختلف در آراء مردم دخل و تصرف می شود و افکار عمومی منحرف می گردد، محدودیت ها ایجاد می شود تا پارلمان واقعاً مجمع نمایندگان مردم و بیان گر خواست ها و عقاید آن ها نباشد و هر چه ممکن باشد عده نمایندگان اصیل زحمتکششان کمتر گردد. این تدابیر طیف بسیار وسیعی را در بر می گیرد. از محدودیت سن و سواد و نژاد و جنس و دارایی گرفته تا تعبیه سیستم های ضد خلقی انتخاباتی، محروم کردن نیروهای دموکراتیک از تاثیر بر افکار عمومی و استفاده مساوی از وسائل تبلیغاتی و بالاخره تقلب، تعویض آراء و پرکردن صندوق ها و غیره.

مبارزه پارلمانی - یکی از اشکال مبارزه طبقاتی در نوع سیاسی آنست. طبقه کارگر و حزب وی ضمن سایر اشکال مبارزه وظیفه دارد از این مبارزه نیز در صورت وجود شرایط استفاده کند مردم را بسیج کند، سیاست های ضد ملی را ضمن کارزار انتخاباتی فاش کند، سعی کند عده هرچه بیشتری از نمایندگان واقعی مردم را به پارلمان بفرستد، در پارلمان از تریبون رسمی برای بیان درخواست ها و پیشبرد برنامه انقلابی خود استفاده کند. نقی مبارزه پارلمانی به همان اندازه غلط و مضر به حال جنبش است که مطلق کردن آن. اولی انحراف چپ و عدم استفاده از يك سلاح نبرد است، دیگری انحراف راست و انحصار مبارزه فقط به يك شکل و محروم کرده توده ها از سلاح های دیگر نبرد علیه سرمایه داری. احزاب کمونیست کارگری و سازمان های مترقی از مبارزه پارلمانی برای دفاع از منافع زحمتکشان و استقلال کشور برای جلوگیری از تبدیل پارلمان به يك زانده هیئت حاکمه و برای افشاء سیاست ضد خلقی استفاده می کنند. خارج کردن پارلمان از صورت زانده بلا اراده حکومت، تامین شرکت آزاد در انتخابات، معرفی کاندیداها و ریختن آزاد رای به صندوق ها از جنبه های مهم مسئله عمده دفاع از دموکراسی است. مبارزه برای آزادی انتخابات یکی از اشکال مبارزه به خاطر دموکراسی است.

در شرایط کنونی طبقه کارگر برخی از کشورهای سرمایه داری امکان آن را دارند که با بهره گیری از دست آوردهای مبارزات خود، اکثریت مردم را به دور خود گرد آورده و برای احراز اکثریت قاطع در پارلمان و تبدیل پارلمان از آلت مقاصد طبقاتی بورژوازی به وسیله خدمت به مردم زحمتکش کوشش نمایند و ضمن آن مبارزه توده ای دامنه داری را در خارج از پارلمان گسترش داده و مقاومت نیروهای ارتجاعی را در هم شکنند. این یکی از اشکال انجام مسالمت آمیز انقلاب است که خود تنها از راه بسط پی گیر مبارزه طبقاتی توده های کارگر و دهقان و جلب طبقات متوسط علیه سرمایه بزرگ انحصاری علیه ارتجاع به خاطر اصلاحات عمیق اجتماعی، صلح و سوسیالیسم میسر تواند بود. در هر صورت پرولتاریا و حزب وی باید بر کلیه شکل های مبارزه غیر مسالمت آمیز و مسالمت آمیز، پارلمانی و غیر پارلمانی احاطه داشته و آماده هر گونه تعویض سریع و غیرمنتظره يك شکل مبارزه به دیگری باشد.

۳۱ - پاسیفیسم

پاسیفیسم از واژه لاتینی به معنای صلح و آرامش مشتق است و به معنای طرفداری از صلح و آرامش استعمال می شود. پاسیفیسم يك جریان لیبرال منشانه است که نمایندگان آن علیه هر گونه جنگی هستند و معتقدند که با تبلیغ و

موعظه می توان آشتی عمومی ایجاد کرد. اگر چه در زمان ما با تشدید خطر جنگ افروزی محافل امپریالیستی پاسیفیست ها نیز فعالانه در اقدامات مختلف صلح جویانه شرکت می کنند و سهمی اغلب شایسته در بیان خواست مردم علیه نقشه های جنگ طلبانه ایفا می کنند ولی در عین حال پاسیفیسم در اصل وسیله ای برای تخدیر و منحرف کردن توده ها از مبارزه فعال علیه جنگ های امپریالیستی بوده و در گذشته بارها از آن برای فریب توده ها و پنهان کردن ریشه و علل جنگ و تدارکات نظامی امپریالیستی استفاده شده است.

طرفداری از صلح می بایست فعال و مبارزه باشد. ریشه و علل جنگ را در نظام سرمایه داری و سرشت امپریالیستی بیابد. کمونیست ها همیشه طرفدار فعال صلح بوده اند و علیه جنگ های غیر عادلانه استثمارگران و غاصبانه نبرد کرده اند و در عین حال از جنگ های انقلابی توده ها، جنگ های دفاعی و جنگ های غیر عادلانه را نادیده می انگارد و وسائل غیرفعال نظیر موعظه را کافی برای منظور می شمارد. تفاوت جنبش نیرومند هواداران صلح مرکب از نیروهای مختلف و در راس آن ها کمونیست با پاسیفیست ها منجمله در مبارزه فعال علیه خطر جنگ و علیه امپریالیسم است که زاینده این خطر می باشد. به عنوان نمونه مبارزه آن ها علیه جنگ ویتنام حمایت کامل از خلق ویتنام و جنگ عادلانه وی به خاطر آزادی و استقلال تا سرحد پیروزی این خلق و به معنای نبرد علیه امپریالیسم آمریکا و نوکران محلی آن هاست که نقشه های استعمار گرانه و تسلط طلبانه آن ها موجب بروز و ادامه این جنگ شده است. در عصر ما پاسیفیست های صادق روز به روز بیشتر دوش به دوش طرفداران فعال صلح یا کمونیست ها دست به عمل مشترک می زنند و اقدامات متحدی را سازمان می دهند. ضرورت مبارزه متحد علیه امپریالیسم جلب هر چه بیشتر و فعال تر این نیرو را ضرور می کند.

۳۲ - پایه و روینا (یا زیر بنا و روینا)

پایه - جهان بینی مارکسیستی در میان انبوه مناسبات اجتماعی موجود در هر جامعه ای مناسبات مادی و تولیدی را به مثابه مناسبات اساسی و تعیین کننده می داند. پایه یا زیربنای جامعه عبارت است از مجموعه این مناسبات تولیدی که ساختمان اقتصادی جامعه را تشکیل می دهد. مقصود از مجموعه مناسبات تولیدی عبارتست از اشکال مالکیت و مناسبات میان انسان ها که از این اشکال مالکیت ناشی می شود و بالاخره اشکال توزیع نعم مادی.

هر جامعه دارای پایه یا زیر بناس . وضع زیر بنا به مثابه مجموعه مناسبات تولیدی بستگی با وضع نیروهای تولیدی دارد و در هر جامعه مطابق با درجه معین نیروهای تولیدی آن دورانس .

پایه نقش عظیمی در زندگی اجتماعی بازی می کند و امکان می دهد که تولید و توزیع نعم مادی سازمان داده شود. انسان ها بدون برقراری مناسبات تولیدی نمی توانند به کار تولیدی بپردازند و در نتیجه وسائل زندگی را توزیع کنند. تبدیل يك دوران اجتماعی بدوران دیگر یعنی تبدیل پایه ، یعنی ایجاد مناسبات تولیدی جدید.

روینا - عبارتست از نظریات سیاسی ، حقوقی، فلسفی، اخلاقی، هنری و مذهبی جامعه و نهادها و موسسات و سازمان های مربوط به آن ها و اشکال مربوطه آگاهی اجتماعی. اگر بخواهیم پایه را به ریشه یا استخوان بندی تشبیه کنیم می توانیم روینا را شاخه و برگ یا گوشت و پوست و خلاصه سیمای جامعه بنامیم. البته این تشبیه ساده است و روابط دیالکتیکی عمیقی که پایه و روینا را به یکدیگر پیوند میدهد نشان نمی ده .

پایه - شالوده رویناست. هر فرماسیون اجتماعی - اقتصادی دارای زیربنای مخصوص به خود می باشد. روینا بر پایه این مجموعه مناسبات تولیدی ناشی از نحوه و شکل مالکیت به وجود می آید. رو بنا خود نیز در تکامل اجتماع نقش بزرگی دارد و پس از آن که بر اساس زیر بنای اقتصادی معینی پدید آمد بر پایه تائثر متقابل می گذارد، به رشد و تحکیم آن کمک می کند و با عمل خود رشد اجتماع را تسریع یا کند می کند. رو بنا توسط پایه بر تکامل نیروهای مولده تائثر می گذارد.

نقش تعیین کننده زیربنا نسبت به روینا در رابطه دیالکتیکی موجود بین پایه و روینا، پایه جهت قاطع و تعیین کننده را تشکیل می دهد. زیر بنای جامعه ای که در آن طبقات متخاصم وجود دارد دارای خصلت متضاد است. پایه که بیانگر رابطه مختلف انسان ها با وسائل تولید است (مناسبات تولیدی و نحوه مالکیت) نشان دهنده تضاد منافع طبقاتی

و نشان دهنده تناقض میان بهره کشان و بهره دهان است. رو بنای چنین جامعه ای از آنجا که انعکاس تضادهای موجود در پایه است خود نیز دارای خصلت متضاد است. رو بنا افکار و عقاید و موسسات و سازمان های طبقات و گروه های مختلف را در بر می گیرد. طبعاً افکار و موسسات طبقه ای که از لحاظ اقتصادی مسلط است درروینا نیز افکار و موسسات حاکم را تشکیل می دهد. به عبارت دیگر آن طبقه ای که نیروی مادی مسلط جامعه را در دست دارد در عین حال نیروی معنوی مسلط جامعه نیز هست.

نقش تعیین کننده پایه نسبت به رو بنا فقط در این نیست که رو بنا زائیده زیر بناست، بلکه در این نیز هست که تغییرات ماهوی در نظام اقتصادی به ناچار به تغییرات رو بنا می انجامد. مثل تکامل زیر بنای جامعه سرمایه داری و ورودش به مرحله پوسیدگی که در روینا به صورت پیدایش و تحکیم اشکال ارتجاعی و فاشیستی حکومت، انحطاط هنر بورژوازی، تباه ترین اشکال فلسفه ایدئالیستی و فرهنگ کاذب و غیره منعکس می گردد.

هنگامی که بر اثر انقلاب اجتماعی یک زیر بنای اقتصادی به جای زیربنای قبلی می نشیند در روینا تغییرات عمیق روی می دهد، سلطه سیاسی طبقات جدید مستقر می گردد، افکار و عقاید و نهادهای جدید، دولت جدید و سیستم سیاسی و حقوقی جدید به وجود می آید، روینای کهنه بر می افتد و رو بنای نوین مستقر می شود.

استقلال نسبی و نقش فعال رو بنا - رو بنا که زائیده زیربناست دارای استقلال نسبی است. یکی از مظاهر مهم این استقلال آنست که تحول در روینا همگام استقرار پایه نوین به معنای از بین رفتن خود به خود تمام پدیده های رو بنای کهنه نیست. با محو زیر بنای کهنه موجودیت رو بنای کهنه به مثابه یک مجموعه واحد به مثابه سیستم نظریات و موسسات جامعه کهنه پایان می پذیرد. ولی عناصر جداگانه ای در آن باقی می ماند و در زمره عناصر روینای جامعه جدید جای می گیرد. بدیهی است رو بنای جدید فقط آن عناصری از روینای کهنه را می گیرد که می تواند در خدمت طبقات جدید حاکم در جامعه قرارگیرند. آن عناصری را که متناسب با منافع طبقات حاکم جدید است.

چنانچه هر جامعه جدیدی که در آن استثمار برقرار شد از روینای جامعه پیشین خود، آن افکاری را نگاه می دارد که استثمار را مجاز می شمردند و مدافع موسسات سیاسی و حقوقی استثمار گران می باشند. در روینای هر جامعه عناصر ثابت وجود دارد که برای تمام بشریت دارای مقام و مرتبت است. از آن جمله اند موازین اخلاقی انسانی و بهترین دستاوردهای ادبی و هنری.

بدین ترتیبی رو بنای هر جامعه معین پدیده بغرنجی است که هم افکار و نهادهایی از جامعه کهنه را در بر می گیرد و هم افکار و موسساتی که براساس زیربنای اقتصادی جدید پدید آمده اند.

استقلال نسبی رو بنا در این امر نیز تظاهر می کند که روینا نقش فعال در تکامل پایه ای که اول به وجود آورده بازی می کند. افکار و موسسات مسلط حاکم در جامعه ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده به حفظ و تحکیم زیر بنای این جامعه کمک می کند. این افکار و موسسات به خاطر مبارزه طبقه حاکم با طبقات دیگر چنین جامعه ای به ویژه با طبقات زحمتکش به خاطر سازمان دادن این مبارزه است. این افکار و موسسات مبارزه زحمتکش را به خاطر رهایی از استثمار و استعمار سرکوب می کند. مثلاً سرمایه داری معاصر دوران زندگی خود را پیموده ولی هنوز بر جای است، برجاست در درجه اول برای آن که دولت بورژوازی حقوق بورژوازی و تمام وسائل نفوذ ایدئولوژی بورژوازی که نقش آن ها در دفاع از سرمایه داری فوق العاده بزرگ است همه در حفظ و حراست منافع بورژوازی به کار می روند.

۲۲ - پرولتاریا (Proletariat)

به طبقه کارگر مزد بگیر یعنی کسانی که فاقد وسائل تولید هستند و مجبورند نیروی کار خود را به صاحب وسائل تولید یعنی سرمایه داران به فروشند پرولتاریای صنعتی یا مطلق پرولتاریا می گویند. بنابر این مفهوم خاص و دقیق این واژه مربوط به جامعه سرمایه داریست، اگر چه در برخی اصطلاحات پرولتاریا به معنای اعم طبقه کارگر استعمال می شود. اصولاً این اصطلاح در جامعه کهن رومی به فقرا و رنجبران اطلاق می شده است. پرولتاریا که همراه با سایر اقشار زحمتکش مولد همه نعم مادیست در جریان تولید علاوه بر ارزش نیروی کار خود ارزش اضافی نیز تولید می کند که از طرف کارفرما به شکل سود تصاحب می شود.

پرولتاریا پیگیر ترین طبقه انقلابی در جامعه سرمایه داریست زیرا که پرولتاریا با مترقی ترین و رشد یابنده ترین شکل تولید یعنی صنایع ماشینی و تولید بزرگ صنعتی در ارتباط است و پیوسته رشد و تکامل می یابد. خصلت تولید سرمایه داری خود برای اتحاد و تشکل و آموزش پرولتاریا شرایط مساعد را فراهم می کند. امکان وی برای سازمان دادن اقدامات آگاهانه توده ای از هر طبقه دیگر بیشتر و آگاهی طبقاتی وی بالاترست. مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی قانون تکامل جامعه سرمایه داریست.

پرولتاریا در مبارزه برای رهایی خود می تواند و باید تمام توده های زحمتکش و در درجه اول دهقانان را به سوی خویش جلب کند و نبرد علیه سرمایه داری را رهبری کند و به همین جهت هم پرولتاریا طبقه کارگر می تواند رسالت تاریخی نابود کردن بورژوازی و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی را به انجام برساند. از نظر تاریخی طبقه پرولتاریا صنعتی هم زمان با زایش شیوه تولیدی سرمایه داری یعنی در مرحله تلاشی فئودالیسم پدید می گردد. خانه خرابی و ورشکستگی دهقانان که زمین های خود را از دست می دادند نخستین منبع ایجاد پرولتاریا بود. بعدها نیز ورشکستگی خرده بورژوازی در شهر و ده با تکامل سرمایه داری به تقویت صفوف پرولتاریا منجر می شود. پرولتاریا یکی از دو طبقه اساسی فرماسیون اجتماعی - اقتصادی سرمایه داریست و طبقه دیگر اساسی این صورت بندی بورژوازی است. استعمار پرولتاریا از جانب بورژوازی موجد تضاد آشتی ناپذیر منافع طبقاتی آن ها و مبارزه طبقاتی آن ها است. در جریان این مبارزه رفته رفته پرولتاریا به منافع اساسی طبقاتی خود آگاهی می یابد، درک اجتماعی اش غنی تر می شود. به تدریج از اشکال مبارزه و درجات عالی تر تشکل استفاده می کند و بالاخره این مبارزه علیه سراسر سیستم سرمایه داری و به خاطر استقرار سوسیالیسم متوجه می گردد. پرولتاریا سازمان های طبقاتی صنفی و سیاسی خود را ایجاد می کند که عالی ترین شکل آن احزاب کمونیست و کارگری هستند، احزابی که تعالیم مارکسیسم - لنینیسم را راهنمای خویش قرار داده اند و آن خود تعمیم تجربیات نهضت انقلابی بین المللی پرولتاریاست و مرتبا تکامل می یابد. آموزش مارکسیسم - لنینیسم سلاح قاطع آگاهانه نبرد پی گیر پرولتاریاست.

پس از انقلاب سوسیالیستی و نابودی استعمار، پرولتاریا به طبقه ای جدید - طبقه کارگری که سیستم سرمایه داری را از بین برده و مالکیت سوسیالیستی بر وسائل تولید را مستقر ساخته و خود سرنوشت خویش را در دست دارد بدل می گردد.

۳۴ - پروپاگاندا و آژیتاسیون (Propagande et agitation)

آژیتاسیون یعنی وسیله تاثیر سیاسی در توده ها از طریق گفتگو، سخنرانی، نطق و میتینگ، جراید، کتب و رسالات، اوراق، رادیو، سینما، تلویزیون و غیره. در برخی موارد آن را فعالیت تبلیغی یا تنویری برای تفهیم عقاید و نظریات سیاسی خود در توده ها نامیده اند. برای آژیتاسیون یا تبلیغ نظریات البته از وسائل متنوع و مهمی نظیر مباحثه و نطق و تشکیل جلسات و میتینگ ها و همچنین وسائل سمعی و بصری و مطبوعات و غیره که نام بردیم استفاده می شود تا صحت نظریات سیاسی و مرام و روش خویش را ثابت کنیم و مردم را برای مبارزه در راه آن جلب نماییم. وجه مشخصه آژیتاسیون خصلت توده ای آنست، یعنی یک عمل سیاسی - تبلیغی است که برای توده مردم و سیما صورت می گیرد و معمولا حیطه کوچکتری از افکار و مسائل حادث تر یا مشخص تری را در بر می گیرد ولی هدف پخش و تبلیغ آن در بین عده هر چه بیشتری است. واضح است که آژیتاسیون همیشه وابسته به وظایف مبرم سیاسی حزب است و استفاده از اشکال گوناگون آن تابع شرایط موجود و این وظایف است. در آژیتاسیون به شیوه های تهییجی و احساسی برای توضیح و افناع نیز توجه جدی می شود.

پروپاگاندا که آن را در فارسی می توان ترویج ترجمه کرد معنای توضیح و اشاعه اندیشه های سیاسی و فلسفی و مفاهیم عمیق تری را در بر می گیرد و هدف، ترویج آن ها در بین عده کمتری است بنابر این وسائل آن هم با آژیتاسیون فرق می کند. در اینجا از جلسات، مذاکرات، کتب، رسالات علمی و تحقیقی و مجلات استفاده می شود تا اگر چه در بین عده کمتری ولی عمیق تر و با جزئیات بیشتر و همه جانبه تر مسائل برنامه و عقیدتی و مرامی توضیح داده شود و درک گردد. شیوه پروپاگاندا بیشتر شیوه تحلیلی و تعقلی است. واضح است که از آژیتاسیون و پروپاگاندا

همه احزاب و دسته های سیاسی استفاده می کنند و وسائل مختلف آن را در خدمت می گیرند. با وجود اهمیت این وسائل و طرز استفاده از آن ها، مهم در درجه نخست آنست که چه مرام و ایدئولوژی و اندیشه ای مورد ترویج و تبلیغ قرار می گیرد و ماهیت این اندیشه ها و نظریات چیست؟ اندیشه های سوسیالیستی و سیاسی و دمکراتیک از آنجا که دارای ماهیت حیات بخش و انسانیست و با قوانین تکامل اجتماعی تطبیق می کند و مبین منافع توده های مردم است به کوشش مروجین و مبلغین توده ای به میزان غیر قابل قیاسی بیش از اندیشه های ارتجاعی ضد ملی و ضد دمکراتیک در بین توده ها رسوخ می کند، اگر چه درجوامع سرمایه داری تقریباً کلیه وسائل تبلیغ و ترویج در دست زمامداران و طبقه حاکمه متمرکز است و در نظام های استبدادی طبقه کارگر و توده های مردم زحمتکش و احزاب مترقی از این وسائل به کلی محروم هستند. مبارزه در راه دمکراسی منجمله متضمن مبارزه برای داشتن وسائل بیشتر پروپاگاندا و آژیتاسیون، آزادی بیان و عقیده، اجتماعات و مطبوعات نیز هست تا بدین وسیله هرچه بیشتر عمیق تر و وسیع تر اندیشه، مسلک و مرام و برنامه ملی و مترقی در بین مردم ترویج و تبلیغ گردد.

۲۵ - تحت الحمايه (Protectorat)

یکی از اشکال استعمارست. از نظر لغوی به معنای حمایت و پشتیبانی یک دولت بزرگ و نیرومند از یک دولت کوچک و ضعیف است. در حقیقت دول امپریالیستی به زور، به نیروی ارتش خود با قدرت اقتصادی خود نظام تحت الحمايه (پروتکتور) را بر کشور کوچک تحویل می کنند، آن را زیر سیطره خود می گیرند و در عمل مبدل به مستعمره می کنند. در خلیج فارس نمونه های بسیاری از این سرزمین هاست که امپریالیسم انگلستان به نام تحت الحمايه سلطه کامل خود را در آنجا برقرار نموده، عمال دست نشانده خود را بر سریر حکومت نشانده و با یک سلسله قراردادهای نابرابر و تحمیلی زنجیر اسارت را محکم کرده است. تحت الحمايه اغلب با اشغال نظامی و با داشتن پایگاه های نظامی دریایی یا هوایی همراه است و چه بسا مرحله ای بوده است قبل از تبدیل کامل سرزمین مربوطه به مستعمره نظیر تحت الحمايه کره از جانب ژاپن در آغاز قرن کنونی و سپس تبدیل آن به مستعمره. درعصرما جنبش پر توان آزادیبخش خلق ها اساس بساط تحت الحمايه را هم زمان با تلاشی عمومی سیستم استعماری در هم ریخته است.

۲۶ - تئوری (Theorie)

عبارتست از تعمیم تجربه و پراتیک اجتماعی. تئوری مجموعه ایست از اندیشه های راهنما در این یا آن زمینه دانستنی های بشری عبارتست از توجیه و توضیح علمی قوانین تکامل در طبیعت یا در جامعه. تئوری که خود بر شالوده پراتیک و عمل پدید می گردد نقش فعالی در حیات جامعه در زمینه سایر شناسایی های علمی بشری ایفا می کند و به انسان ها دور نمای دقیق در فعالیت های علمی خود می دهد و پراتیک را به جلو می راند.

مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که وثیقه اجرای موفقیت آمیز وظایفی که در مقابل جامعه قرار دارد وحدت بین تئوری و پراتیک، بین اندیشه و عمل است. یک تئوری اگر با عمل انقلابی و پراتیک تحول بخش و تغییر دهنده همراه نباشد فاقد مضمون خواهد بود. پراتیک و عمل نیز اگر با چراغ راهنمای تئوری انقلابی روشن نگردد کور و بی ثمر خواهد بود. احزاب مارکسیست لنینیست پایه فعالیت خود را وحدت بین تئوری و عمل قرار می دهند. تئوری مارکسیسم - لنینیسم مجموعه اندیشه های راهنمای این دانش و قطب نمای علمی روشن و دقیق فعالیت ها و عمل احزاب کارگریست. نقش سازمان دهنده تئوری مارکسیستی لنینیستی درهمین جاست که به احزاب کمونیستی و کارگری امکان می دهد در هر وضع و موقعیتی راه خود را بشناسند، جریان وقایع را پیش بینی کنند، فعالیت خود را بر اساس مثنی علمی استوار سازند، مارکسیسم و لنینیسم آن چنان تئوری ایست که اجرای خلاق را ایجاب می کند.

فرا گرفتن دگماتیک و کتابی، به خاطر سپردن احکام و فرمول ها و تکرار کورکورانه آن ها به کلی با مارکسیسم - لنینیسم بیگانه است و کمترین نتیجه ای به بار نمی آورد. فرا گرفتن و به کار بستن خلاق تئوری مارکسیستی یعنی

فرا گرفتن ماهیت آن، به کار بردن آن به مثابه راهنمای عمل، استفاده از آن در اقدامات پراتیک و برای حل مسائلی که در مقابل حزب و نهضت در شرایط مختلف و متغیر ظاهر می شود. چنین برداشتی یا چنین فرا گرفتن علمی، خود به تکامل تئوری می انجامد، آن را با احکام و استنتاجات جدید غنی می کند، تزه‌های نوین بر اساس وضع تغییر یافته تاریخی و شرایط جدید پراتیک اجتماعی به وجود می آید.

۲۷ - جنبش آزادیبخش ملی و همزیستی مسالمت آمیز

استراتژی احزاب کمونیست و کارگری در مورد جنگ آنست که حتی در دوران کنونی یعنی با وجود آن که امپریالیسم هنوز از بین نرفته و هنوز نیرومند است جامعه بشری را از بلیه یک جنگ جهانی جدید برهاند و به عبارت دیگر اجازه ندهند که حل تضادها و اختلافات از طریق توسل به جنگ جهانی صورت گیرد یا به دیگر سخن اصول همزیستی مسالمت آمیز را به کشورهای سرمایه داری تحمیل نمایند. از جانب دیگر خلق هایی هستند که هنوز استقلال سیاسی خود را به دست نیاورده اند و بسیار دیگر خلق ها هستند که از استقلال اقتصادی نصیبی ندارند و مسئله اصلی جامعه آن ها ریشه کن کردن نفوذ امپریالیسم و سلطه انحصارات بیگانه و سرنگون کردن حکام دست نشانده و دنباله روی امپریالیست هاست. در تمام این کشورهاست که جنبش عظیم و خروشان آزادیبخش ملی - یکی از سه جریان عمده ضد امپریالیستی دوران معاصر - در کار پیکار است. در مورد رابطه این جنبش با سیاست همزیستی مسالمت آمیز در سالیان اخیر سفسطه های چپ نمایانه بسیار صورت می گیرد. انقلابی نمایان ظاهر الصلاحی پیدا شده اند که ادعا می کنند چه از نظر تئوریک و چه از نظر علمی بین سیاست همزیستی مسالمت آمیز و جنبش رهایی بخش ملی تضاد موجود است. ادعا می کنند که مخالفین یک جنگ جهانی گویا با مبارزه ملل در راه استقلال و آزادی مخالفند. آن ها مبارزه در راه همزیستی مسالمت آمیز را عملی غیر انقلابی و حتی همدستی با سرمایه داری به قلم می دهند. این یک سفسطه عامیانه و موزیانه است که با درک تضادهای واقعی جهان امروز و تشخیص نیروهای ضد امپریالیستی و شیوه و سیاست امپریالیست ها بی پایگی آن به آسانی معلوم می شود .

همزیستی مسالمت آمیز مربوط است به نحوه مناسبات بین کشورهایی که دول آن ها دارای سیستم های اجتماعی و سیاسی مختلف هستند به معنای آنست که اسلحه متجاوز و توسل به جنگ از چنگ امپریالیست ها به در آورده شود و نقشه های استراتژیک آن ها عقیم گذاشته شود. بر خلاف ادعای مدعیان چپ نما مبارزه در راه همزیستی مسالمت آمیز از همان آغاز تشکیل نخستین دولت سوسیالیستی شروع شد و نخستین منشوری که لنین به نام حکومت شوراهای امضاء کرد منشور معروف صلح بود که حاوی اصول سیاست همزیستی مسالمت آمیز است. یادآوری این نکته مهم تاریخی بی فایده نیست که در مقابل سیاست لنینی استقرار مناسبات عادی صلح آمیز بین دول دارای سیستم های اجتماعی مختلف در آن هنگام دول امپریالیستی سیاست مداخله، لشکر کشی ضد انقلابی را به کار بردند و این تنها پس از شکست مداخله دول ۱۴ گانه امپریالیستی بود که آن ها مجبور شدند به نوعی همزیستی مسالمت آمیز تن در دهند و دولت شوروی را به رسمیت بشناسند و با آن رابطه برقرار کنند و قراردادهای مختلف امضاء نمایند. این یک پیروزی سوسیالیسم بود و امروز هم تحمیل این سیاست به امپریالیسم که هرگز ماهیت جنگ طلبانه و تجاوز کارانه خود را از دست نداده چیزی جز یک پیروزی نیروهای مترقی و ضد امپریالیستی در نتیجه مبارزه ای مداوم و پی گیر نیست. به عبارت دیگر همزیستی مسالمت آمیز تنها و تنها ثمره مبارزه طبقاتی در مقیاس بین المللی علیه امپریالیسم و در زمینه روابط بین دول است. کمونیست ها همیشه این مفهوم همزیستی مسالمت آمیز را خاطر نشان می سازند و این مبارزه، مبارزه برای تحمیل اصول همزیستی مسالمت آمیز هرگز با پیکار خلق ها به خاطر استقلال و آزادی مغایر نیست، بلکه برعکس دست در دست آن علیه امپریالیسم متوجه است و جز این هم نمی تواند مفهومی داشته باشد. همزیستی مسالمت آمیز امکانات مناسبی را هم برای توسعه مبارزه طبقاتی در کشورهای امپریالیستی و هم برای نهضت آزادیبخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته ایجاد می نماید و به نوبه خود موفقیت ها و پیروزی های مبارزه آزادیبخش ملی به تحکیم اصل همزیستی مسالمت آمیز کمک می کند. اینست رابطه دیالکتیکی بین نهضت آزادیبخش ملی و سیاست همزیستی مسالمت آمیز. احترام به اصول اساسی همزیستی مسالمت آمیز برای

کشورهای نواخته ملی به معنای احترام کامل به حق حاکمیت آنهاست. استعمار و ستم ملی به هر شکلی که باشد با اصول همزیستی مسالمت آمیز ماینت دارد و به معنای تجاوز و تعرض مستمر به حقوق ملل است. بنابر این مبارزه ملی که برای آزادی خود قیام کرده است مبارزه ای عادلانه بوده و در این مبارزه از هر وسیله ای که این ملت صلاح بداند می تواند استفاده کند. جنگ عادلانه خلق ویتنام اکنون به همه جهانیان نشان می دهد که اجرای سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز از طرف کشورهای سوسیالیستی به هیچ وجه مانع آن نیست که این کشورها با تمام قوا و به همه اشکال از خلق ویتنام دفاع کنند و به وی کمک همه جانبه نمایند.

سیاست همزیستی مسالمت آمیز مغایر با جنبش آزادیبخش ملی نیست برعکس همبستگی و عمل مشترک کشورهای سوسیالیستی و جنبش رهایی بخش ملی و نهضت کارگری کشورهای سرمایه داری (سه نیروی عمده انقلاب عصر ما) برای جلوگیری از يك جنگ جهان گیر بهترین شرایط را برای لگام زدن بر امپریالیست ها و موفقیت نهضت های استقلال طلبانه و آزادی جویانه ملی فراهم می سازد. آیا باید این نکته را هم تکرار کرد که يك جنگ جهانی که مسلماً جنگی هسته ای خواهد بود زیان های عظیم و پیش بینی ناپذیری به تمدن انسانی وارد خواهد ساخت که برای جبران آن زمان های طولانی ضرور است. همزیستی مسالمت آمیز به معنای حفظ وضع سیاسی موجود و حفظ مناسبات اجتماعی موجود در کشورهای سرمایه داری به معنای حفظ استعمار و نو استعمار و یا هر نوع عقب نشینی و گذشت ایدئولوژیک و طبقاتی نیست، برعکس کمکی است برای گسترش مبارزه طبقاتی درمقیاس ملی و بین المللی، مانعی است بر سر راه کوشش امپریالیسم به رفع تضادهای درونی خویش از طریق تشدید وخامت و ایجاد کانونهای خطر جنگ، دریک کلمه در زمینه مبارزه طبقاتی در جوامع سرمایه داری و در زمینه مبارزه ایدئولوژیک همزیستی وجود ندارد و ممکن نیست.

همزیستی مسالمت آمیز یعنی رعایت اصول حق حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت و تمامیت ارضی هر کشور بزرگ یا کوچک، عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، احترام به حق کلیه خلق ها درانتخاب آزاد نظام اجتماعی - اقتصادی و سیاسی خویش، حل و فصل مسائل بین المللی حل نشده از طریق سیاسی و به وسیله مذاکرات. سیاست همزیستی مسالمت آمیز با حق خلق ها در انتخاب راه مبارزه ای که برای رهایی خویش لازم می شمرد اعم از این که مسلحانه یا غیر مسلحانه باشد تباين ندارد و نیز ابدأً به معنای پشتیبانی از رژیم های ارتجاعی نیست. همزیستی مسالمت آمیز مبارزه ایست عظیم که در آن هر سه نیروی عمده ضد امپریالیستی جهان معاصر ذي نفعند.

۲۸ - جنگ

جنگ یعنی مبارزه مسلحانه بین کشورها یا بین طبقات که به خاطر اجرای هدف های سیاسی و اقتصادی صورت می گیرد. جنگ يك پدیده اجتماعی تاریخی است. یعنی در جامعه بشری در مرحله معینی از تکامل تاریخ به وجود آمد و وابسته به شرایط گذرای حیات اجتماعی بوده و در مرحله معینی از تکامل تاریخ، از حیات بشری حذف می گردد. از نظر تاریخی لزوم ایجاد نخستین دسته های مسلح یا ارتش هم زمان با پیدایش مالکیت فردی و پیدایش طبقات و دولت پدید گشت و آن هنگام درجوامع منقسم به طبقات، جنگ به طور عمده به وسیله ای برای تحکیم تسلط طبقات استعمارگر و اشغال سرزمین های غیر و سیطره جویی بر سایرخلق ها بدل شد.

در عصر کنونی سرچشمه اساسی جنگ ها نظام سرمایه داری و تضادهای آنست که در مرحله امپریالیسم به منتهای حدت خود می رسد. لنین بر اساس تجزیه و تحلیل تاریخ جنگ ها و به ویژه جنگ های دوران امپریالیسم، جنگ ها را به طور علمی طبقه بندی کرده و انواع آن را تعیین کرد. تئوری مارکسیستی - لنینیستی درباره جنگ نشان می دهد که دو نوع اساسی جنگ وجود دارد: جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه.

جنگ عادلانه جنگی است که به خاطر اشغال سرزمین های دیگران و تسلط بر ملل دیگر صورت نمی گیرد بلکه جنگی است آزادیبخش به خاطر دفاع از میهن و دست آوردهای زحمتکشان علیه استعمارگران و استیلاگران، علیه اشغالگران و متجاوزان خارجی، علیه بندگی استعماری یا یوغ طبقات بهره کش.

جنگ غیر عادلانه جنگی است تجاوزکارانه برای برده کردن سایر خلق های ملل، برای سرکوب زحمتکشان، برای توسعه طلبی. به عنوان مثال هم اکنون در ویتنام جنگی عظیم جریان دارد: در این جنگ يك سو امپریالیست های امریکایی و نوکران محلی آن ها قرار دارند و در سوی دیگر خلق ویتنام. جنگی که آمریکا انجام می دهد جنگی است تجاوزکارانه و اسارت آور. جنگی که خلق ویتنام با آن همه قهرمانی انجام می دهد جنگی است عادلانه به خاطر کسب استقلال و آزادی و وحدت ملی. اخیراً این جنگ به جنگ عادلانه تمام خلق های هند و چین بدل شده است. به همین جهت است که هر فرد شرافتمند با تجاوز امریکا که با وحشی گری های بی سابقه می خواهد نظم استعماری و آزادی کش خود را مستقر سازد مخالف است و در مقابل از جان و دل با ملت قهرمان ویتنام که می خواهد در میهن خود آزاد و مستقل زندگی کند ابراز همبستگی می کند. مارکسیسم - لنینیسم مخالف جنگ غیر عادلانه تجاوز کارانه و مدافع جنگ عادلانه و توده ایست.

یکی از انواع جنگ های عادلانه جنگ های پارتیزانی خلقی است که عبارتست از جنگ دسته جات مسلح نامنظم خلق در پشت جبهه دشمن، در قلب نواحی تحت اشغال - جنگی است که توده های مردم با استفاده از اشکال مختلف مبارزه انجام می دهند. البته این شکل جنگ تازگی ندارد. جنگ پارتیزانی خلق اسپانیا علیه اشغالگران فرانسوی در زمان ناپلئون در ۱۶۰ سال پیش، جنگ مردم روسیه در زمان حمله ناپلئون در همان موقع جنگ میهن پرستان ایتالیایی به فرماندهی گاریبالدی در ۱۲۰ سال پیش، جنگ فرانسویان علیه اشغالگران آلمانی در ۹۰ سال پیش از نمونه های جنگ پارتیزانی به شمار می رود. همچنین است مبارزه مسلحانه دستجات پارتیزانی هنگام جنگ داخلی و جنگ دوم جهانی در اتحاد شوروی و طی همین جنگ جهانگیر دوم در فرانسه و ایتالیا و یوگوسلاوی و لهستان و بلغارستان و چکسلواکی و یونان و چین و کره و ویتنام و فیلیپین و غیره از این قبیل است.

هم اکنون جبهه ملی آزادیبخش ویتنام جنوبی از شکل جنگ پارتیزانی نیز در کنار واحدهای منظم ارتش آزادیبخش به طور وسیع و موثر استفاده می کند. در این بحث پیرامون مسئله جنگ باید مطلب دیگری را نیز روشن کرد و آن مبارزه برای صلح و جلوگیری از جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی است. گفتیم که سرچشمه اساسی جنگ ها نظام سرمایه داریست ولی این بدان معنا نیست که تا هنگامی که در تمام کشورها سوسیالیسم به پیروزی کامل و قطعی نرسیده بروز جنگ دارای خصلت ناگزیر و اجتناب ناپذیر است و امکانی برای جلوگیری از آن وجود ندارد و بنابر این باید دست روی دست گذاشت و در مقابل خطر يك فاجعه جهانی اقدامی نکرد. اکنون آن چنان قوای اجتماعی و سیاسی پدید آمده که دارای چنان قدرت و وسائلی هستند که بتوانند جلو بروز جنگ را از جانب امپریالیست ها بگیرند. در اعلامیه ۸۱ حزب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۰ گفته می شود:

« زمانی فرا رسیده است که می توان کوشش تجاوزکاران امپریالیستی را برای آغاز جنگ جهانی عقیم گذاشت. »

در جلسه مشورتی استراتژی این احزاب در مورد جنگ چنین تعیین شد که « جامعه بشری را حتی در دوران کنونی از کابوس يك جنگ جهانی جدید برهاند ». آن نیروهایی که می توانند این حکم را عملی سازند سه نیروی عمده اجتماعی کنونی: سیستم سوسیالیستی جهانی، جنبش ملی ضد امپریالیستی و جنبش کارگری انقلابی در کشورهای سرمایه داری هستند.

هم اکنون خصلت تجاوزکارانه امپریالیسم شکل خطرناک تازه ای به خود گرفته است و در این شرایط تعیین طرق و وسائل جلوگیری از جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی با حدت بیشتری مطرح می شود. مبارزه با خطر جنگ سهل و ساده نیست. برخی ها می گویند بروز جنگ جهانی به يك امر کاملاً اجتناب ناپذیر مبدل شده و در مقابل سیر حوادث نمی توان کاری کرد. این طفره رفتن از مسئله است. کسانی نیز مدعیند که به علت وجود سلاح های مدرن و بسیار خطرناک خلع سلاح توده ها در مبارزه به خاطر صلح و تأیید عملی مسابقه تسلیحاتی منجر می شود. تأیید می کنیم که احزاب کمونیست در اسناد خود از امکان جلوگیری از جنگ جهانی سخن گفته اند، ولی هرگز مدعی نشده اند که این کار به خودی خود انجام پذیر است. وظیفه کنونی عبارتست از یافتن شیوه هایی که به این امکان تحقق بخشد، آن هم در شرایطی که امپریالیسم می کوشد ضعف خود را با اقدامات تجاوزکارانه و ماجرا جویانه جبران نماید.

اکنون یکی از شیوه های عمده امپریالیست ها ایجاد جنگ های موضعی و محلی است. هدف آن ها وارد ساختن ضربه به مواضع سوسیالیسم و جنبش آزادیبخش ملی است. این شیوه هم آشکار و هم با مانورهای ماهرانه

صورت می گیرد. این مانور گاهی شامل اقداماتی می شود که توسط دست نشانندگان امپریالیسم صورت می گیرد (مثل تجاوز اسرائیل) یا از طریق توطئه و هدف کودتا (مثل کودتای سرهنگ ها در یونان) و همچنین از طریق تحریکات آگاهانه علیه کشورهای سوسیالیستی (مثل حادثه کشتی جاسوسی امریکایی پونلو علیه جمهوری توده ای کره). در این شرایط وظیفه مهمی و عمده و تاریخی دوران ما عبارتست از عقیم گذاردن نقشه های تجاوزکارانه پیش از آن که کار به جنگ بیانجامد. این وظیفه می تواند فقط بر پایه همکاری جمعی سه نیروی عمده ترقیخواه و ضد امپریالیستی دوران ما (یعنی سیستم جهانی سوسیالیسم، جنبش آزادیبخش ملی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری پیشرفته) انجام گیرد.

بنابر این از نظر مبارزه در راه صلح و علیه نقشه های جنگ طلبانه امپریالیستی نیز همکاری این سه نیرو و درک مسئولیت مشترک آن ها مهم ترین مسئله سیاسی کنونی است.

پیروزی این استراتژی یعنی تحمیل اصول اساسی همزیستی مسالمت آمیز به کشورهای سرمایه داری که خود نوعی و شکلی از مبارزه طبقاتیست، به سود هر سه این نیروهاست به سود کشورهای سوسیالیستی است زیرا که می تواند به رشد خود و اثبات برتری سیستم سوسیالیستی و کمک به سایر ملل جهان ادامه دهد. به سود جنبش آزادیبخش ملی است زیرا همزیستی مسالمت آمیز احترام به حق حاکمیت ملل را ایجاب می کند. با استعمار ملی به هر شکلی مابینت دارد و مبارزه عادلانه ملل را برای استقلال و آزادی در بر می گیرد، به سود زحمتکشان کشورهای سرمایه داریست زیرا این خلق ها فدای کار و هدفی که مربوط به آنها نیست نخواهند شد و دچار تضییقات مادی و معنوی ناشی از تدارکات جنگی نخواهند گشت.

این استراتژی و پیروزی صلح و جنگ، پیروزی همزیستی مسالمت آمیز بر تجاوز و ماجراجویی، پیروزی استقلال بر استعمار کاریست که تنها از طریق استفاده از تمام وسائل و امکانات تحت اختیار نیروهای ضد امپریالیستی می تواند انجام پذیرد. این پیروزی بر بر کاغذی نیست، بر درنده مکاریست که دندان های تیز دارد و اگر به وی امکان داده شود می تواند زبان های سنگینی وارد سازد.

۳۹ - جنگ سرد

مقصود از این عبارت رایج وضع بسیار وخیم بین المللی و تشدید این وخامت در روابط بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه داریست. این اصطلاح پس از جنگ دوم جهانی به وجود آمد، هنگامی که بر اثر سیاست دول امپریالیستی موسوم به سیاست از موضع قدرت روش تجاوزکارانه و خرابکارانه جلوگیری از هر نوع مناسبات عادی و مسالمت آمیز بین دول تحریک علیه کشورهای سوسیالیستی و مداخلات استعمارگرانه برای سرکوب نهضت های ملی آزادیبخش گسترش فراوان یافت. این اصطلاح حالتی را در روابط بین المللی نشان می دهد که جنگ با اسلحه گرم و برخورد ارتش ها وجود ندارد ولی وخامت اوضاع جهان زیاد می شود و روابط بین دول تیره می گردد و انواع حملات و تحریکات و اقدامات مغایر با روابط عادی زمان صلح انجام می گیرد و انواع حملات و تحریکات و اقدامات مغایر با روابط عادی زمان صلح انجام می گیرد. محافل امپریالیستی برای مقاصد استعمارگران و تحکیم تسلط خود به جنگ سرد دامن می زنند و آن را به عبارت معروف خود تا حد بند بازی بر لب پرتگاه جنگ می کشانند. دکترین «جنگ سرد» پس از جنگ جهانی دوم به وسیله وینستون چرچیل در فولتن بیان شد و امپریالیسم امریکا آن را سیاست رسمی خود قرار داد. هدف سیاست همزیستی مسالمت آمیز که از طرف کشورهای سوسیالیستی تعقیب می شود خاتمه دادن به جنگ سرد است که مشکلات فراوان در سر راه تکامل خلق ها و رهایی آن ها ایجاد می کند. سیاست جنگ سرد بیش از پیش دچارناکامی می گردد و به انفراد امپریالیسم امریکا منجر شده است. شکست قطعی این سیاست پیروزی سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز حتمی است.

۴۰ - جهان بینی

عبارتست از سیستم نظریات، مفاهیم و تصورات درباره جهان. این واژه در معنای وسیع خود کلیه نظریات انسان را درباره جهانی که ما را احاطه کرده در بر می گیرد از نظریات و عقاید فلسفی و اجتماعی و سیاسی گرفته تا اخلاقی و هنری و مسائل مربوط به علوم طبیعی و غیره مفهوم محدودتر واژه جهان بینی و هسته مرکزی آن عبارتست از نظریات و عقاید فلسفی.

مسئله مهم جهان بینی همان مسئله اساسی فلسفه است و بنا بر پاسخی که به این مسئله داده شود به طور کلی انواع جهان بینی ها را می توان به دو دسته تقسیم کرد: ماتریالیستی و ایده آلیستی. جهان بینی انعکاسی است از هستی اجتماعی و وابسته است به سطح معرفت و آگاهی های بشر در هر مرحله معین تاریخی و همچنین وابسته است به نظام اجتماعی مربوطه.

در جامعه طبقاتی جهان بینی ماهیتی طبقاتی دارد. قاعدتاً جهان بینی طبقه حاکم در هر جامعه ای جهان بینی حاکم است. جهان بینی دارای اهمیت عظیم پراتیک است، زیرا که مناسبات انسان را با جهان و واقعیت موجود تعیین می کند و معیاری برای نحوه عمل و برخورد با این جهانست. جهان بینی علمی، از آنجا که قوانین عینی طبیعت و جامعه کشف و به کار بستن آن ها را شالوده خود قرار می دهد و از آنجا که بیانگر منافع نیروهای ترقی خواه است به رشد و پیشرفت کمک می کند. جهان بینی غیر عملی و ارتجاعی در خدمت طبقات و نیروهای می رنده قرار دارد، مانعی در راه تکامل جامعه است. از منافع طبقات استثمارگر دفاع می کند و زحمتکشان را از پیکار برای رهایی خود باز می دارد.

جهان بینی کمونیستی - مارکسیسم لنینیسم - به شکل پی گیر و جامعی یک جهان بینی علمی است. این جهان بینی علمی بیانگر منافع پرولتاریا و همه زحمتکشان است با قوانین عینی رشد جامعه مطابقت دارد و در جامعه سوسیالیستی به جهان بینی همه خلق بدل می گردد. حقیقت و علمیت جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی را تمام تاریخ پراتیک بشریت، زندگی، و کلیه دستاوردها و دانش انسانی ثابت می کند.

۴۱ - چند نوع از فعالیت ها و بکارهای توده ای

اعتصاب - یعنی دست کشیدن از کار توسط زحمتکشان که می تواند کلی یا جزئی با مدت معین یا نامحدود باشد. اعتصاب یکی از وسائل مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه داران و کارفرمایان و دولت بورژوازیست و به خاطر رسیدن به هدف های اقتصادی، صنفی و سیاسی صورت می گیرد.

اشکال مختلف اعتصاب عبارتست از نرفتن سرکار و ماندن در منزل، اجتماع در جلو کارخانه و کارگاه، قطع کار و اشغال و راه ندادن کسی به آن، ماندن کار در سرکار و پشت ماشین خود ولی کار نکردن، کار آرام به نحوی که کلیه جریان تولید را به تعویق بیندازد، اجرای کلیه جزئیات وظایف و دقایق امور که خود باعث تاخیر بسیار کار در برخی از رشته ها و مختل شدن جریان امور می شود (گمرک ، ادارات و ...).

اعتصاب عمومی شکل عالی مبارزه اعتصابی طبقه کارگر و برای ارضاء خواست های سیاسی و اقتصادیست. در این شکل با توسل به همه انواع اعتصاب، توده های عظیم زحمتکشان به کلی چرخ اقتصاد کشور را فلج می کنند و قدرت اتحاد و مبارزه خود را نشان می دهند. در اعتصاب عمومی همه کارگران متشکلاً در کلیه کارخانه های یک رشته اقتصادی یا در همه موسسات یک استان یا در همه موسسات سراسر کشور به خاطر هدف های مشخص و شعارهای معینی دست از کار می کشند. اعتصاب عمومی یک وسیله عالی سازماندهی و تجهیز زحمتکشان در مبارزه علیه ستم سرمایه داریست. اعتصاب عمومی سیاسی برای تکامل جنبش کارگری اهمیت ویژه ای دارد. موقعیت مناسب ، شعارهای روشن و مهیج و اجرای نظم و تشکل آن اهمیت قاطعی دارد.

تظاهرات (دموستراسیون):

یک شکل از اشکال توده ای و وسیع مبارزه زحمتکشان است. به وسیله تجمع و راه افتادن در خیابان ها و میدان ها و بیان خواست ها توسط شعارهای کتبی و شفاهی، زحمتکشان با علیه یک اقدام و تصمیم و سیاست هیئت

حاکمه اعتراض می کنند و مخالفت خود را بیان می دارند و یا یکی از مطالبات اقتصادی و سیاسی خویش را بیان می دارند و عقیده و نظر خود را منعکس می کنند. حزب توده ایران و جنبش ملی در ایران بارها و به شکل موثر از حربه تظاهرات سیاسی استفاده کرده است.

میتینگ:

یک لغت انگلیسی است به معنای ملاقات برای مذاکره پیرامون یک مسئله. میتینگ یا به معنای جلسه ایست کم و بیش وسیع برای بحث و اظهار نظر در یک مسئله یا یک حادثه سیاسی و یا به معنای اجتماع انبوه مردم در یک نقطه و استماع گفته های سخنرانان که پیرامون حادثه و مسئله ای صحبت می کند و بدین وسیله نشان دادن نظر و عقیده.

شعار:

عبارتست از پیام یا عبارت کوتاه و موجز که با روشنی و اختصار هدف و مسئله مهمی را که یک حزب در مرحله یا یک لحظه معین تاریخی در مقابل دارد بیان نماید. شعار می تواند اقتصادی یا سیاسی، استراتژیک یا تاکتیکی باشد. شعارهایی که برای لحظه معین و مقصد مشخص فوری معینی به کار می رود شعار عمل نام دارد.

۴۲- حزب

حزب عبارتست از یک سازمان سیاسی که در آن همفکران و طرفداران یک آرمان داوطلبانه گرد می آیند و علی القاعده آگاه ترین عناصر یک طبقه یا اقشار اجتماعی متحد المنافع را گرد می آورد، بیانگر منافع آن طبقه یا قشر بوده و آن را مبارزات اجتماعی رهبری می نمایند.

در جریان تکامل سرمایه داری، سازمان های سیاسی پرولتاریا و بورژوازی - دو طبقه اساسی جامعه سرمایه داری - و چه بسا سازمان های سیاسی طبقات دیگر تشکیل می شود.

علت اساسی تعدد احزاب بورژوازی در برخی از کشورهای سرمایه داری وجود گروه ها و اقشار مختلف در طبقه سرمایه دار و مبارزه داخلی آن ها برای کسب قدرت حاکمه است. به علاوه بورژوازی از وجود چندین حزب با قیافه ها و نقاب های مختلف برای فریب و اغوای توده های مردم استفاده می کند تا آن ها را از مبارزه صریح و روشن طبقاتی منحرف سازد. در مرحله امپریالیسم، انحصار گران و زمامداران در مقابل جنبش توده ها به دیکتاتوری و اختناق متوسل می شوند و احزاب فاشیستی به وجود می آورند. احزاب فاشیستی در حقیقت گروه های ضربتی سرمایه داری هستند.

بورژوازی همچنین با استفاده از آریستوکراسی کارگری سعی می کند سازمان های رفرمیستی برای فریب کارگران ترتیب دهد. حزب پرولتاری، حزب مارکسیستی-لنینیستی، سازمان سیاسی طبقه کارگر، مدافع و بیانگر پیگیر منافع همه توده های زحمتکش است. حزب طبقه کارگر است که می تواند رهبری صحیح مبارزه طبقاتی زحمتکشان را به دست گیرد از همه انواع مبارزه استفاده کند و در آمیختگی صحیح تمام اشکال آن را تامین نماید. در دوران امپریالیسم هنگامی که انقلاب سوسیالیستی به صورت وظیفه عملی بلا واسطه در می آید نقش حزب بسیار با اهمیت است.

احزاب پرولتاری در فعالیت خود آموزش مارکسیسم - لنینیسم، علم انقلابات اجتماعی و بنای جامعه نوین را رهنمای خود قرار می دهند و متقابلاً با تجربه خود آن را غنی می سازند. چنین احزاب- احزاب کمونیست از آنجا که پیشاهنگ و پرچمدار انقلابی ترین طبقه جامعه معاصر و رهبر همه زحمتکشان هستند، از آنجا که با تئوری انقلابی و علمی و موازین سازمانی مستحکمی مجهز هستند احزاب طراز نوین را تشکیل می دهند که با احزاب طراز کهن کارگری که در انترناسیونال دوم شرکت داشتند تفاوت کیفی دارند.

ایجاد کننده و آموزگار احزاب طراز نوین کمونیستی ولادیمیر لنین است. نام او و تعالیم او عمیقاً با احزاب پرولتری بهم پیوسته است. تعالیم او می آموزد:

۱ - حزب مارکسیستی گردان مترقی انقلابی پرلتاریا و پیشاهنگ پرولتاریاست. حزب مارکسیستی که عالی ترین شکل سازمانی پرولتاریاست تمام سازمان های دیگر پرولتاریا (اتحادیه ها و تنویراتیوها و غیره) را بهم پیوند می دهد، آن ها را از لحاظ سیاسی رهبری می کند و فعالیت آن ها را در جهت نیل به هدف واحد یعنی سرنگونی سرمایه داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی سوق می دهد. حزب کارگری پیشاهنگ پرولتاریاست، پیشاهنگی که قادر است قدرت را در دست گیرد، تمام خلق را به سوی سوسیالیسم ببرد، امر ساختمان زندگی اجتماعی بدون بورژوازی و علیه بورژوازی را رهبری کند، آموزگار و رهبر و پیشوای تمام زحمتکشان و استثمار شوندهگان باشد.

۲ - حزب مارکسیستی از آن جهت می تواند نقش پیشاهنگ گردان مترقی طبقه کارگر و رهبر تمام خلق را اجرا کند که مجهز به تئوری علمی مارکسیستی به معرفت قوانین تکامل اجتماعی است و عملاً می تواند از این قوانین به سود تحول انقلابی جامعه استفاده نماید.

۳ - حزب مارکسیستی که گردان مترقی و آگاه پرولتاریاست پیوسته آگاهی سوسیالیستی را در توده های وسیع کارگر رشد و پرورش می دهد، طبقه کارگر را از نفوذ ایدئولوژی فاسد بورژوایی مصون می دارد با هرگونه کوششی که در راه قلب و تحریف مارکسیسم به عمل آید به طور آشتی ناپذیر مبارزه می کند و مارکسیسم را بر اساس نوین ترین دستاوردهای علم و فعالیت اجتماعی رشد می دهد.

۴ - حزب مارکسیستی فقط گردان مترقی و آگاه و طبقه کارگر نیست بلکه گردان متشکل طبقه کارگر نیز هست - گردانی که افراد آن را خواست مشترک تحقق افکار انقلابی مارکسیسم - لنینیسم به هم پیوند می دهد. در حزب جایی برای فراکسیونیسم و گروه بندی جایی برای اپورتونیسم چپ و راست که می کوشند وحدت صفوف حزب را بر هم زنند، آن را از درون متلاشی سازند و از این راه قدرت رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا را از آن سلب کنند، نیست.

۵ - حزب مارکسیستی حزب واقعی خلق و محل تجمع بهترین نمایندگان خلق است و با هزاران رشته با توده های وسیع زحمتکشان رابطه دارد. از آنجائی که حزب مظهر خواست ها و تمایلات خلق و مدافع پی گیرمنافع مبرم اوست از اعتماد و پشتیبانی توده های مردم بر خوردارست. نیروی غلبه ناپذیر حزب مارکسیستی در همین ارتباط با خلق و برخورداری از پشتیبانی و توجه خلق است. حزب طراز نوین با انواع تسمه های ارتباطی با توده های وسیع مردم باید ارتباط داشته باشد.

۶ - موازین لنینی زندگی حزبی بر اساس سانترالیسم دموکراتیک قرار دارد. مراعات اکید این اصل لنینی قانون انکار ناپذیر فعالیت احزاب کمونیستی است. این موازین حفظ وحدت حزب، تأمین استحکام ایدئولوژیک پرولتری، اجرای اصل دموکراسی حزبی و رهبری جمعی کوشش در راه حفظ و تأمین ارتباط رهبری با اعضاء حزب و حزب با توده های وسیع زحمتکشان، اجتناب از کیش پرستش شخصیت که سد راه تکامل فکر خلاق و ابتکار کمونیست هاست، انتقاد و انتقاد از خود در صفوف حزب را ایجاب می نماید.

۷ - میانی ایدئولوژیک و سازمانی حزب کمونیستی در مبارزه با رویژونیسم و اپورتونیسم از یک سو و دکماتیسم و سکتاریسم از سوی دیگر تحکیم می یابد. انحراف نخست روح انقلابی مارکسیسم را قلب می کند، مروج ایدئولوژی بورژوایی در تئوری و عمل است، نیروی مبارزه علیه امپریالیسم و استثمار و استبداد و اسستعمار را از کارگران و توده های زحمتکش سلب می نماید. انحراف دوم کمونیست ها را از قشرهای وسیع زحمت کشان جدا می کند، کار را به عملیات چپ روانه و ماجراجویانه می کشاند، احزاب انقلابی را از غنی ساختن مارکسیسم لنینیسم بر اساس تحلیل علمی و انطباق خلاق آن در شرایط مشخص محروم می سازد، مانع ارزیابی درست تجربیات نو و اوضاع و احوال متغیر می شود.

زیر این عنوان چند واژه را توضیح می‌دهیم که وجه مشترک آن‌ها اینست که مربوط به ساختمان حزبی و حیات تشکیلاتی است.

مرامنامه - مرامنامه (یا برنامه) یک حزب عبارتست از سند اساسی که در آن هدف‌ها و وظایف آن حزب قید گردیده است. مرامنامه یک حزب کارگری مارکسیستی - لنینیستی یک سند علمی است که بر پایه تحلیل عمیق مرحله انقلاب، مرحله تکامل مشخص اجتماعی و اقتصادی تدوین شده است و هدف‌های حزب در آن مرحله و وظایفی را که برای نیل به هدف متوجه حزب می‌شود در بر می‌گیرد. مثلاً در مرامنامه حزب توده ایران هدف غائی حزب ایجاد جامعه سوسیالیستی در میهن ما توصیف شده و بر شالوده تحلیل مرحله کنونی انقلاب ایران و تضادهای اساسی کنونی، هدف فعلی ایجاد نظامی ملی و دموکراتیک تعریف گشته است. احزاب کمونیست با تکیه بر تعالیم مارکسیسم - لنینیسم و شناخت راه اصولی خود برای هر مرحله از تکامل جامعه برنامه علمی جامعی تدوین می‌کنند که در حقیقت قانون اساسی حزب به شمار می‌رود و عضو حزب آن را قبول کرده برای تحقق بخشیدن به آن فعالیت و مبارزه می‌کند. در مرامنامه که اکنون واژه برنامه را بیشتر به جای آن به کار می‌برند راه‌های تحول انقلابی و شیوه‌ها و وسائل نیل به هدف ذکر می‌شود و در خطوط عمده خود به طور مشخص جنبه‌های مختلف هدفی که باید به آن رسید در زمینه‌های مختلف مثلاً در صنایع، کشاورزی و ساختمان دولتی امور مربوط به مسئله ملی و امور اجتماعی و رفاه و ترقی و غیره تشریح می‌گردد. در تاریخ جنبش کارگری نخستین مرامنامه یا برنامه همان مانیفست حزب کمونیست است. در بسیاری موارد مرامنامه یا برنامه شامل یک بخش تئوریک یا بیان اصول ایدئولوژیک و یا تحلیل پدیده‌های عمده دوران معاصر نیز هست. مثلاً در طرح برنامه حزب توده ایران مبحثی در این باره تحت عنوان مدخل وجود دارد. سپس در سه بخش هدف‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی درج است. در تزه‌ها و رهنمودهای حزب ما که پس از تهیه این طرح انتشار یافته و در سایر مدارک و اسناد حزبی این طرح تکامل یافته است. علاوه بر مرامنامه اسناد دیگر برنامه‌ای حزب نیز تنظیم می‌شود که هدف‌های مبرم را برای دوران‌های تاکتیکی روشن می‌سازد.

اساسنامه - عبارتست از مجموعه موازین و مقررات و قواعد حاکم بر حیات داخل یک حزب یا یک سازمان که ترکیب و ساختمان آن و نحوه عمل آن و ترتیب کار و فعالیت آن را طبق هدف‌های برنامه‌ای حزب یا سازمان مربوطه تعیین می‌کند. بنابر این در اساسنامه حزب مجموعه مقررات و اصول سازمانی حزب درج می‌گردد. در اساسنامه همچنین وسائل عمل پراتیک سازمان‌های حزب، نحوه تشکیل ارگان‌های آن و رهبری آن، کنگره‌ها و کنفرانس‌ها و جلسات و حوزه‌ها تشکیل می‌شود. در طرح اساسنامه حزب توده ایران حزب ما به مثابه سازمان سیاسی طبقه کارگر در سراسر ایران و عالی‌ترین شکل سازمانی آن توصیف شده و گفته می‌شود:

«حزب توده ایران اتحاد داوطلبانه مبارزین پیشرو طبقات و قشرهای زحمتکش ایران، کارگران و دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران و افرادیست که برنامه‌اش را می‌پذیرند و در راه تحقق آن گام بر می‌دارند.»

در اساسنامه جهان بینی حزب ما مارکسیسم - لنینیسم و اصول تشکیلاتی آن ناشی از این جهان بینی تعریف شده است. غیر از این‌ها در اساسنامه حزبی شرایط عضویت در حزب، وظایف و حقوق اعضای حزب، ساختمان حزبی بر اصل مرکزیت دموکراتیک، مقررات مربوط به حوزه‌ها و ارگان‌ها و کمیته‌ها و روابط حزب توضیح داده شده است. کنگره حزبی - عالی‌ترین مقام و ارگان‌های رهبری حزب را کنگره می‌نامند و آن اجتماعی است از نمایندگانی که اعضای حزب و سازمان‌های ایالتی معمولاً به نسبت تعداد عضو انتخاب نمایندگی در جلسات کنگره اولاً برنامه حزب و اساسنامه حزب تدوین و تصویب می‌شود و در صورت لزوم یعنی به هنگام تحول وقایع و ضرورت تطبیق اسناد اساسی حزب با اوضاع جهان و کشور و وضع داخلی حزب در مرامنامه و اساسنامه تجدید نظر لازم به عمل می‌آید. ثانیاً گزارش‌های رهبری حزب استماع می‌شود، نمایندگان فعالیت حزبی را ارزیابی کرده و بررسی می‌کنند و وظایف آینده خط مشی حزب را در مسائل اساسی سیاسی و نقشه عمل را تا کنگره بعدی تعیین می‌کنند. ثالثاً ارگان‌های رهبری حزب، اعضای کمیته مرکزی و مشاوران آن و اعضای کمیسیون تفتیش برگزیده می‌شوند. اهمیت ویژه کنگره در حیات حزب به خوبی از وظایف آن روشن می‌شود.

کمیته مرکزی - یک ارگان دائمی و منتخب است که در فاصله بین دو کنگره عالی‌ترین مقام حزبی بوده و فعالیت سیاسی و کار سازمانی حزب را اداره می‌کند و در مقابل کنگره مسئول و جوابگوست.

پلنوم - پلنوم کمیته مرکزی یعنی جلسه ای که در آن اعضاء اصلی کمیته مرکزی و مشاورین شرکت می کنند. در این جلسات مسائل حیاتی و وظایف حاد سیاسی در تناوب زمانی معین و در پرتوی تصمیمات کنگره ها مورد بحث قرار می گیرد. در برخی موارد عده ای از کادرها و مسئولین دیگر حزبی را برای شرکت در این گونه جلسات دعوت می کنند و در این حالت پلنوم وسیع کمیته مرکزی می گویند. لغت پلنوم یعنی مجمع عمومی یک ارگان یا یک کمیته انتخاب شده توسط یک سازمان. مثلاً پلنوم کمیته استان یا پلنوم کمیته شهر و غیره. در شرایط علنی تناوب زمانی این جلسات توسط اساسنامه تعیین شده و لازم الاجراست.

کنفرانس - کنفرانس یعنی مجمع نمایندگان یک سازمان اعم از سیاسی و اجتماعی و علمی و هنری و غیره که برای بحث یک یا چند مسئله معین تشکیل می شود و یا مجمع نمایندگان سیاسی دولت ها یا احزاب کشورهای مختلف.

در مورد حیات داخلی حزب، کنفرانس حزبی استان و شهرستان و شهر و بخش مرکب از نمایندگان اعضاء حزب در منطقه مربوطه بوده و عالی ترین ارگان سازمانی در آن منطقه می باشد. کنفرانس، کمیته های حزبی را انتخاب نموده و قرارها و تصمیمات لازم را برای فعالیت آینده سازمان مربوطه، اتخاذ می کند و همچنین برای کنفرانس های بالاتر و یا در مورد کنفرانس استان برای کنگره حزبی نماینده تعیین می کند. فاصله زمانی که کنفرانس ها در اساسنامه تعیین می شود. در موقعی که مسائل به ویژه و مهمی بروز می کند کنفرانس حزبی سراسر کشور تشکیل می گردد.

واضح است که در شرایط کار مخفی هنگامی که پلیس و ماموران حکومت قانون شکل امکان فعالیت آزاد و علنی را از یک حزب سیاسی سلب می کنند، موازین و قواعد اساسنامه ای و منجمله این اشکال سازمانی رهبری که نقش مهمی در اجرای اصل سانترالیسم دموکراتیک دارند نمی تواند رعایت شود و سیاست شکل های مشخص و ویژه ای برای کار سازمانی و فعالیت حزبی پیدا نمود تا صفوف حزب را از دستبرد دشمن حفظ کرد و ضمناً به فعالیت های اساسی برای نیل به هدف های مرامی ادامه داد تا در عین حال اشکال نباید از اصول عمده سازمانی حزب طبقه کارگر منحرف شود.

انتقاد و انتقاد از خود - عبارتست از اسلوب اساسی پی بردن به اشتباهات و کمبودها در فعالیت حزب و از بین بردن آن ها و جلوگیری از تکرار آن ها. هدف از آن تعمیق وحدت و حزب تصحیح مداوم مشی و سیاست آنست. به وسیله این روش (نشان دادن نقائص و معایب و ریشه آن ها و راه برطرف کردن آن ها) موانعی که در راه پیشرفت حزب وجود دارد برداشته می شود، آنچه کهنه است و باید دور ریخته شود نمایان می گردد، آنچه نو و بالنده است و باید تقویت گردد تعیین می شود. انتقاد و انتقاد از خود وسیله مهمی برای شرکت اعضاء حزب در تعیین سیاست و روش حزب و تامین فعالیت ثمر بخش و ابتکاری آنهاست. احترام به این اصل و اجرای دقیق آن دلیل زنده بودن و تحرك سازمان ها و ثمره آن تقویت و تحکیم این سازمان هاست.

از نظر تعمیم تجربیات، غنی کردن مارکسیسم - لنینیسم در پرتو واقعیات مشخص و شرایط نوین نیز احترام به این اصل اهمیت خاص دارد زیرا بدون تبادل آرا و مبارزه عقاید و انتقاد آزاد چنین پیشرفتی امکان پذیر نیست.

اجرای این اصل مانع می شود تا اشتباهات و نواقص ادامه یابد همه چیز به طور مصنوعی بی نقص جلوه گر شود، عینک خوش بینی زائد و فریبنده به چشم زده شود و مستی ناشی از موفقیت جایگزین هوشیاری روشن بینانه و مبارز برای کسب دستاوردهای هر چه عالی تر گردد. در جوامع سوسیالیستی انتقاد و انتقاد از خود نیروی محرکه تکامل جامعه است و از این بابت نقش حیاتی و مهمی را ایفا می کند.

رهبری - حزب به طور کلی مرکب از رهبری، هسته مرکزی یا کادرها و اعضاء ساده حزبت. رهبری در حزب جمعی است ولی مسئولیت ها فردیست. رهبری جمعی یکی از مهمترین اصول حیات داخل حزبی یکی از شرایط حفظ دمکراسی حزبی و یکی از محمل های پرهیز از سوپزکتیویسم (ذهنی گری) و ولونتاریسم (تمایل و اراده شخصی را اساس تحلیل و عمل قرار دادن و واقعیت را نا دیده گرفتن) است. رهبری جمعی حزب را از کیش شخص پرستی که می تواند زبان های بسیار به حزب وارد سازد بر حذر می دارد و اجرای رهبری را بر اساس علمی میسر می سازد و بطور خلاصه رهبری حزبی باید

- ۱ - فاکتورهای لازم را در هر مورد جمع آوری و دقیقاً مطالعه کند
 - ۲ - آن ها را بر اساس آموزش مارکسیسم - لنینیسم تحلیل نماید
 - ۳ - از این تحلیل، شعارها و رهنمودهای عمل را استخراج کند
 - ۴ - این رهنمودها و شعارها را اجرا کند و بر اجرای آن ها نظارت نماید و اشتباهات را اصلاح نماید .
- کادرها یا فعالین حزب، هسته مرکزی حزب را تشکیل می دهند که اداره کننده سازمان حزبی و باید از میان فعال ترین و آگاه ترین افراد حزبی بر اساس انتخاب یا انتصاب معین گردند.
- کادر - این واژه در زبان فارسی در عبارات کادر اداری، کادر فنی، کادر حزبی و غیره مورد معین که در رشته های مختلف اداری، سیاسی و نظامی و غیره به فعالیت دائم می پردازد. کادرها مجموعه اساسی کارمندان سازمان حزبی یا دستگاه دولتی یا سندیکایی و غیره را تشکیل می دهند.
- کادر سیاسی برای فعالیت حزب و اجرای سیاست و تحقق برنامه آن اهمیت ویژه ای دارد. احزاب کمونیست توجه خاصی به تربیت و پرورش کادرها مبذول می دارند. روش آماده ساختن شرایط برای پیشرفت فعالین و آمیختن کار کادرهای جوان و کادرهای قدیمی و با تجربه، تربیت مارکسیستی - لنینیستی آنان، تقویت حس مسئولیت و ابتکار و کار خلاق آنان و در نظر گرفتن ملاک سیاسی (درجه ایمان و قابل اعتماد بودن) و ملاک عملی (لیاقت برای انجام وظیفه معین) در برگزیدن مسئولین از مسائل اساسی سیاست کادرها در یک حزب کمونیست است. اصول این سیاست معمولاً در اساسنامه های حزبی قید می گردد. واضح است که برگزیدن کادرها و انتخاب مسئولین بر اساس دوستی شخصی، همسایگی، همشهری گری، علاقه فردی، خویشاوندی و غیره خاص نظام های ارتجاعی و احزاب فرمایشی ضد خلقی است و نباید در حزب طراز نوین جایی داشته باشد.

۴۴ - دکماتیسم (Dogmatisme)

از واژه دگم به معنای حکم جامد آیه آسمانی، فرمان لایتغیر مشتق است و به آن شیوه و اسلوب تفکر اطلاق می شود که پایه آن مفاهیم تغییر ناپذیر، فرمول ها و دستورهای متحجر بدون توجه به دستاوردهای تازه علم و عمل، بدون توجه به شرایط مشخص زمان و مکان است. از نظر فلسفی دگماتیسم اصل مشخص بودن حقیقت یعنی وابستگی حقیقت را به شرایط زمانی و مکانی نفی می کند. در فلسفه معاصر، دگماتیسم وابسته به اسالیب ضد دیالکتیکی است که تکامل و تحرك جهان و رشد اشیاء و پدیده ها را نفی می کند.

یکی از علل دگماتیسم عدم درک این نکته است که قوانین دیالکتیک رشد، در شرایط مختلف تاریخی، در اشیاء و پروسه های مختلف، به صور مختلف ظاهر شده و عمل می کند.

از نظر تاریخی پیدایش دگماتیسم وابسته به پیدایش ادیان و باور به آنست که حقایق جاویدان و فرامین انتقاد ناپذیر و اجباری برای همه کس وجود دارد. این طرز فکر تفکر تعبدی سپس به فلسفه و علم و سیاست سرایت کرده است.

از نظر سیاسی دگماتیسم منجر به علل سکتاریستی، تحجر، نفی مارکسیسم خلاق، ذهنی گری و نادیده گرفتن حقایق موجود و شرایط تغییر یافته، جدایی کامل تئوری و عمل می شود.

دگماتیسم مانند روبریونیسیم در شرایط کنونی خطر بزرگی علیه نهضت بین المللی کارگریست. دگماتیک ها شرایط متغیر رشد را در نظر نمی گیرند، لجوجانه به فرمول های جامد و کهنه می چسبند که پاسخگوی شرایط دیگری بوده اند. یک وجه مشخصه دگماتیک ها به کار بردن جمله پردازی های انقلابی نما، چپ نما و افراطی گری و شعار پراکنی دور از عمل است که هرگز منجر به یک سیاست و روش واقعاً انقلابی و ثمر بخش نمی شود. لنین به همه کمونیست ها مبارزه بی امان علیه دگماتیسم و هرگونه طرز اندیشه و عمل ناشی از آن را توصیف می کرده است.

کلاسیک های مارکسیستی بارها تکرار کرده اند که آموزش آن ها دگم نیست، آموزش عمل است.

۴۵ - دماگوژی (Demagogie)

دماگوژی را «عوامفریبی» یا «مردم فریبی» ترجمه کرده اند و آن عبارتست از اغواء خلق از طریق دادن مواعید و شعارهای فریبنده و دروغین. دماگوگ یا عوامفریب کسی است که ادعای او دروغ با وعده های بی پایه و بدون پشتوانه، با تحریف حقایق سعی می کند مردم را به سوی خود بکشد و موافقت و تحسین و پشتیبانی آنان را جلب کند.

آوردن نمونه برای نشان دادن مفهوم دماگوژی یا عوامفریبی زائد است. دماگوژی به مثابه یکی از اساسی ترین اسالیب و طرز عمل سیاست احزاب بورژوازی و دولت های ضد خلقی در ایران رواج کامل دارد و یک دستگاه تبلیغاتی و عظیم با استفاده از رادیو، تلویزیون، جراید، آگهی ها، رپرتاژ، مصاحبه ها، نطق ها، مراسم تشریفاتی و غیره و غیره سرگرم این کار است. هدف همان طور که گفتیم اغواء مردم است از راه سخنان فریبنده، گاهی را کوهی جلوه گر ساختن و وعده های سرخرمن دادن.

نمونه دیگر دماگوژی که در داخل توده مردم زبان بسیار به بار می آورد اغوای مردم از طریق دادن شعارهای به ظاهر انقلابی و فریبنده، ایراد سخنان به ظاهر مبارزه جویانه ولی بی محتوی است که هدف آن هم جلب موافقت مردم تنها به اتکاء همین فریبندگی جملات مطمئن بدون پشتوانه عمل واقعاً انقلابی پیگیر و اصولی است. چپ رو ها معمولاً در ایران این چنین جملات و دادن این گونه شعارهای عوام فریبانه چیره دستند. در حالی که امپریالیسم و ارتجاع کمتر از هر چیز از این گونه شعارهای بی محتوی زبان می بینند و بیش از هر چیز در مقابل این جملات به ظاهر انقلابی مقاومت می کنند.

دماگوژی یا مردم فریبی با سیاست و روش مبارزه منطقی اصولی و پی گیر حزب کمونیست بیگانه است. حزب طبقه کارگر از «عوامفریب» و «دنباله روی» و «وجهه طلبی» که با عوام فریبی همراهند اکیداً احتراز دارد و همیشه تحلیل واقعی را مطرح می سازد و توده ها را در چارچوب امکانات واقعی به سوی هدف های مطلوب انقلابی سیر می دهد و اگر در این یا آن مرحله از سیاست صحیح، علمی و انقلابی خود با دشواری هایی از جهت توضیح و اقناع روبرو شود با تمام قوا می کوشد این وظیفه را انجام دهد نه آنکه به خاطر وجهه طلبی ارزان، دست به عوام فریبی بزند.

۶۱ - دموکراسی (Democratie)

دموکراسی از واژه یونانی دموس (یعنی خلق ، مردم) و کراتوس (یعنی حاکمیت، قدرت) مشتق است. دموکراسی یکی از انواع حاکمیت بوده و وجه مشخص آن اعلام رسمی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و به رسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد و اتباع است. ولی این تنها یک تعریف و فرمول صوریست که جامعه شناسی بورژوازی بدان بسنده می کند و دموکراسی را جدا از شرایط اقتصادی و اجتماعی زندگی جامعه بررسی کرده، وضع واقعی و عملی موجود را نادیده می گیرد. نتیجه چنین بررسی صوری، ادعای موجود «دموکراسی خالص» است که ماهیت طبقاتی اجتماع، تضاد و مبارزه طبقاتی را نفی می کند. رفرمیست ها مبلغ چنین دموکراسی ادعایی هستند. در واقع هر دموکراسی به مثابه شکلی از سازمان سیاسی اجتماع، در آخرین تحلیل به شیوه تولید معینی خدمت می کند و توسط آن تعیین می شود. مضمون و شکل دموکراسی در طول تاریخ تکامل حاصل کرده و همواره و کاملاً وابسته به فرماسیون اجتماعی - اقتصادی مربوطه بوده و با خصلت و شدت مبارزه طبقاتی پیوند داشته است. در جوامع منقسم به طبقات متناقض، دموکراسی عملاً تنها برای نمایندگان طبقه حاکمه وجود دارد. در جامعه سرمایه داری، دموکراسی یکی از اشکال حاکمیت و سلطه طبقه بورژوازی است شکلی است که ماهیتش دیکتاتوری این طبقه استثمارگر بر اکثریت محروم می باشد. تکامل این طبقه (که در آغاز ضد فئودالی و مترقی است) وی را در تشکیل مجالس مقننه، تدوین قوانین اساسی، تدوین قوانین اساسی، تاسیس موسسات دارای نمایندگی و به نسبت فشار و نیروی مردم و مبارزه توده ها، در احترام به حقوق مدنی و آزادی اجتماعات و انتخابات و قلم و بیان (که اغلب و ماهیتاً صوری است) ذی نفع می کند ولی تمامی دستگاه حکومتی و طرز عمل واقعی دولت متوجه آنست که زحمتکشان را از شرکت در حیات سیاسی باز دارد، جلو فعالیت توده ها را بگیرد و در همه جا مدافع منافع طبقاتی اقلیت استثمارگر باشد. هیچ یک از حقوق اعلام

شده دارای تضمین مادی و علمی نیست و نهادهای سیاسی - پارلمان و مجالس محلی، دستگاه های اداری و سازمان های منتخب - در خدمت طبقه حاکم قرار می گیرند و وسیله اجرای سیاست آن طبقه می گردند.

وجه مشخصه دموکراسی بورژوازی عبارتست از پارلمانتاریسم با تفکیک قوای سه گانه به ویژه قوای مقننه و اجراییه از هم با تمایل روز افزون به تحکیم و بالا بردن نقش قوه اجراییه است. در عصر امپریالیسم تنها نیروی مبارزه مداوم زحمتکشان می تواند حقوق و آزادی های دموکراتیک را حفظ کند و جلو ارتجاع دیکتاتوری، اختناق و فاشیسم را بگیرد. بورژوازی هر جا که بتواند اصول دموکراسی را لگد مال می کند، به سوی سیاست اختناقی می گراید و در بسیاری کشورهای رژیم های ترور و اختناق ایجاد کرده و به میلیتاریسم بین المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) پیرامون اهمیت نبرد در راه دموکراسی در چهار چوب پیکار ضد امپریالیستی منجمله چنین گفته می شود:

«مبارزه علیه امپریالیسم که در تلاش خفه کردن آزادی های اساسی انسان است با نبردی خستگی ناپذیر به خاطر دفاع و تحصیل آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تظاهرات، تشکیلات، به خاطر برابری حقوق افراد مردم، به خاطر دموکراتیزه کردن تمام جوانب زندگی اجتماعی ملازمه دارد. ضرور است که علیه هر گونه اقدام و هرگونه قانونی که ارتجاع به قصد پایمال کردن حقوق و آزادی های دموکراتیک عملی می کند مقابله قطعی صورت گیرد. این آزادی های دموکراتیک خود ثمره نبرد های طولانی طبقاتی است می بایستی با پی گری چه در مقیاس ملی و چه در صحنه بین المللی برای رهایی میهن پرستان و دموکرات های که جانانشان به مخاطره می افتد مبارزه کرد. باید علیه احکام جابرانه محاکماتی که کمونیست ها و دیگر میهن پرستان در معرض آن قرار می گیرند مبارزه کرد. باید برای آزادی میهن پرستان و دموکرات های زندانی و به خاطر دفاع از حق پناهندگی سیاسی مبارزه کرد.

در میهن ما دموکراسی پایمال گردیده، شکل حکومتی استبداد سلطنتی است. شاه کارگردان اصلی رژیم، قدرت مطلقه خود را به حدی بسط داده که در واقع کلیه قوای دولتی در دست او متمرکز شده، سازمان امنیت، محاکم نظامی، احزاب دولتی و مجالس فرمایشی وسیله اجرایی این حکومت مستبده فردیست. از آزادی های ابتدایی و اصول دموکراتیک، آزادی احزاب و اجتماعات، آزادی بیان و قلم، آزادی انتخابات و مطبوعات اثری نیست. خصلت ضد دموکراتیک و بوروکراتیک رژیم مرتباً بسط می یابد. فرد پرستی و استناد به دستور شاه جانشین نظارت دموکراتیک در امور دولتی و حکومت پارلمانی شده، هر گونه مخالفتی یا مقاومتی با شدت و خشونت سرکوب می شود. در این شرایط مبارزه برای دموکراسی به وظیفه عمده بدل می شود. این دموکراسی نیز از آنجا که جامعه ما طبقاتی است نمی تواند چیزی غیر از دموکراسی بورژوازی آن طور که در قانون اساسی و منشور حقوق بشر ذکر شده است باشد. دعوی سخنگویان رژیم دائر بر آن که آنها گویا نوع سومی از دموکراسی یافته اند که نه دموکراسی بورژوازی و نه دموکراسی سوسیالیستی است، نمی تواند دارای مبنای علمی و محتوی واقعی باشد. در سند تحلیلی از وضع کشور و وظایف میرم حزب ما که توسط حزب توده ایران تهیه شده مبارزه در راه آزادی های دموکراتیک مبارزه ای وسیع و همه جانبه خوانده شده است که شامل عرصه های گوناگون حیات اجتماعی و حرفه ای، سیاسی و فرهنگی، قضایی و اداری و غیره می شود. این مبارزه ایست در راه بسط فعالیت و آزادی های سندیکایی، در راه آزادی سازمانی، صنفی و حرفه ای در راه آزادی همه زندانیان و تبعیدیان و محکومین سیاسی، در راه تأمین بازگشت پناهندگان سایسی، در راه الغای دادگاه های نظامی و سازمان امنیت در راه آزادی انتخابات در راه آموزش به زبان مادری برای همه خلق ها و اقلیت های ایران در راه علنی شدن کلیه احزاب ملی و دموکراتیک ...

شکل های دموکراسی - شکل واقعی آن - دموکراسی سوسیالیستی است. زیرا که به سود اکثریت عظیم زحمتکشان و حافظ منافع آنانست. شالوده اقتصادی آن مالکیت جمعی بر وسائل تولید است. تنها در جامعه سوسیالیستی است که حق مساوی همه افراد می تواند تأمین شود. تا در جامعه استثمار هست، تا آلت استثمار - وسائل تولید - در دست طبقات بهره کش است نوع دموکراسی نمی تواند واقعی و اصیل باشد. در سوسیالیسم تساوی واقعی افراد صرفنظر از جنس، نژاد، مذهب و ملیت در همه امور، در کلیه شئون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، نژاد، مذهب و ملیت در همه امور، در کلیه شئون اقتصاد، سیاسی و فرهنگی و حق مساوی در شرکت در رهبری اجتماع و دولت تأمین می شود.

طی تکامل جامع سوسیالیستی، دموکراسی سوسیالیستی به تدریج عمیق تر و وسیع تر می شود و منجر به زوال دولت و جایگزین شدن آن به «خودگردانی اجتماعی» می گردد.

۴۷ - دولت

دولت سازمان سیاسی جامعه و مهم ترین وسیله برای تامین تسلط طبقه ایست که از نظر اقتصادی در جامعه نقش حاکم دارد. وظیفه اساسی دولت حفظ و تحکیم آن نظام اقتصادی و دفاع از آن طبقه ایست که زاینده آن بوده است. از نظر تاریخی دولت هم زمان با پیدایش جوامع منقسم به طبقات به وجود آمد. از همان زمانی که دوران بردگی با دو طبقه اصلی بردگان و برده داران پیدا شد دولت نیز به مثابه ارگان سیاسی که وسیله تامین منافع برده داران علیه بردگان بود، ایجاد گشت. وسایل اساسی که دولت برای انجام وظایف خود به کار می برد عبارتست از ارتش، پلیس، دستگاه های امنیتی و جاسوسی و اطلاعاتی، زندان ها و غیره. بین نوع دولت و شکل آن باید تفاوت قائل شد.

نوع دولت را آن نظام اقتصادی تعیین می کند که این دولت وظیفه دار حفظ و دفاع از آنست و آن طبقه ای که قدرت حاکمه را در دست دارد. بنابر این در طول تاریخ جوامع طبقاتی سه نوع دولت یافت می شود: دولت نوع بردگی، دولت نوع فئودالی و دولت نوع سرمایه داری. در هر یک از این دوران های اجتماعی، اقتصادی، صرفنظر از اشکال حکومتی، نوع دولت و ماهیت آن یگانه است. ولی شکل هر دولت ممکن است در این یا آن کشور و در هر دوران معین فرق کند ماهیت طبقاتی و اقتصادی آن می تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد. اشکال دولتی اغلب وابسته به شرایط تاریخی، سنن گذشته، وظایف متغیر برای حفظ تسلط طبقاتی و همچنین وابسته به حدت مبارزه طبقاتی و تناسب نیروها در هر جامعه است. مثلاً جمهوریت یا سلطنت از اشکال دولت است و هر یک از آن ها نیز می تواند اشکال مختلفی پیدا کند مثل سلطنت مشروطه یا سلطنت استبدادی، جمهوری با قدرت پارلمانی یا جمهوری با اختیارات رئیس جمهور و غیره. حتی در دوران بردگی میتوان هم شکل وجود سلاطین خودکامه را یافت هم شکل جمهوری (مثلاً در یونان باستان)، ولی این تفاوت شکل در ماهیت دولت در آن زمان که نوع بردگی بود تغییری نمی دهد. در نظام سرمایه داری نیز در طی تاریخ هم شکل دموکراسی بورژوازی با آزادی نسبی بیان و مطبوعات و اجتماعات و تساوی در مقابل قانون و احترام به حقوق بشری به ویژه در دوران رشد سرمایه داری و مبارزه اش با فئودالیسم پیدا شد و هم شکل ارتجاعی، آزادی کشی و حق فاشیستی که دیکتاتوری آشکار و خفقان آور علیه توده های مبارز و حق طلب مردم است. با وجود اهمیت اساسی که نوع دولت دارد و اساس تغییر آن گذار از یک دوران اجتماعی - اقتصادی به دوران عالی تر است، اشکال حکومتی نیز برای توده های مردم و مبارزه آن ها حائز اهمیت ویژه ایست. جمهوریت شکلی از حکومتی است که در آن ارگان های عالی قدرت دولتی را برای مدت معینی انتخاب می شون. سلطنت آن شکلی است که یک شخص تنها بر پایه وراثت رئیس کشور است. در عصر کنونی به جز عده معدودی از کشورها در اکثریت مطلق ممالک شکل جمهوری دولت استقرار یافته و شکل سلطنت به منزله یک مقوله سخت کهنه و فرسوده به بایگانی تاریخ سپرده شده است. تازه در برخی از کشورها نیز که این شکل هنوز موجود است ماهیت اولیه اش به کلی تغییر یافته و بنا به برخی سنن از کشورها نیز که این شکل هنوز موجود است ماهیت اولیه اش به کلی تغییر یافته و بنا به برخی سنن محافظه کارانه همچنان حفظ می شود بدون آن که شاه قدرت و اختیار ویژه ای داشته باشد و مقام غیر مسئول است. چنین است شکل حکومتی سلطنتی در کشورهای نظیر سوئد و نروژ و انگلستان و غیره.

این گونه شکل دولتی را سلطنت مشروطه می نامند که در آن همان طور که نیاکان مشروطه خواه ما گفته اند شاه فقط سلطنت می کند نه حکومت و کلیه قدرت ناشی از مردم و متعلق به ملت است. در عصر کنونی تنها در دو سه کشور جهان سلطنت استبدادی وجود دارد نظیر ایران و عربستان سعودی. این ارتجاعی ترین شکل دولتی است و در آن عملاً قدرت های سه گانه در دست شخص شاه متمرکز شده، آزادی های دموکراتیک از مردم سلب شده و شاه عملاً مطلق العنان و تام الاختیار است. این شکل حکومتی با تمام مختصات آن نظیر کیش شاه پرستی در نیمه دوم قرن بیستم هیچ گونه توجیهی ندارد. در جوامع پیش افتاده، پس از انقلاب کبیر فرانسه واژه شاپرست معادل با مفهوم مرتجع افراطی تلقی می گردد. مبارزه خلق ها برای تغییر شکل حکومتی و استقرار دموکراسی حتی در چهار چوب دوران اجتماعی - اقتصادی معینی کاملاً موجه و قانونی و حق است و پیکار نهایی برای تغییر بنیادی نوع دولت در ایجاد نظام برتر اجتماعی - اقتصادی را تسهیل می نماید.

۴۸ - دیکتاتوری پرولتاریا (Dictature du proletariat)

عبارتست از قدرت دولتی طبقه کارگر در نتیجه انحلال نظام سرمایه داری و در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی ایجاد می گردد. دیکتاتوری پرولتاریا محتوی اساسی انقلاب سوسیالیستی و شرط اساسی انجام آن و نتیجه اساسی پیروزی آنست. آموزش مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا از مهم ترین اصول تئوری مارکسیسم - لنینیسم است. پرولتاریا از قدرت دولتی از سیادت سیاسی خود برای درهم شکستن مقاومت استعمارگران، برای تحکیم پیروزی انقلاب، برای جلوگیری از هرگونه تثبیت به خاطر بازگرداندن قدرت بورژوازی، برای دفاع در مقابل تجاوزات ارتجاع بین المللی استفاده می کند. با این حال دیکتاتوری پرولتاریا عملی خلاق و سازنده است. دیکتاتوری پرولتاریا وسیله ایست برای جلب توده عظیم زحمتکشان به سوی طبقه کارگر و بسیج آن ها در ساختمان جامعه نو - جامعه سوسیالیستی. دیکتاتوری پرولتاریا اساسی ترین وسیله تحول بنیادی و همه جانبه در همه شئون حیات جامعه، در اقتصاد و سیاست و فرهنگ و طرز زندگی و تربیت کمونیستی توده ها و بنای جامعه سوسیالیستی است. دیکتاتوری پرولتاریا افزار عمده سیاسی برای ساختمان سوسیالیسم است.

دیکتاتوری پرولتاریا نتیجه قانونمند رشد مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داریست و زمینه را برای ایجاد وسیع ترین دموکراسی به سود توده زحمتکش علیه اقلیت استثمارگر آماده می کند. حال آن که دموکراتیک ترین شکل جمهوری بورژوازی جز دیکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت محروم چیزی نیست .

شالوده دیکتاتوری پرولتاریا و اصل عالی آن عبارتست از اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان با رهبری طبقه کارگر. پایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا ضمن ساختمان جامعه سوسیالیستی مرتباً وسیع تر و محکم تر می شود. نیروی رهبری کننده اساسی در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا حزب کمونیست این گردان پیشاهنگ طبقه کارگراست. در این سیستم سازمان های مختلف توده ای و صنفی زحمتکشان (سندیکاها، کنوپراتیوها و غیره) احتمالاً سایر احزاب که دیکتاتوری پرولتاریا و اصل بنای سوسیالیسم را پذیرفته اند ، مجالس ملی و محلی نمایندگان زحمتکشان وارد می شوند.

دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها مغایر با دموکراسی سوسیالیستی نیست بلکه ضامن آنست، ضامن آن که دموکراسی به خلق خدمت کند و از منافع توده زحمتکش یعنی اکثریت عظیم جامعه حمایت نماید و در قبال توطئه های ضد انقلابی داخلی و تجاوزات امپریالیستی حفظ گردد، زیرا دموکراسی تا زمانی که تضاد طبقاتی وجود دارد، همیشه مسئله ای طبقاتی است.

از نظر تاریخی نخستین شکل دیکتاتوری پرولتاریا کمون پاریس (۱۸۷۱) بود که مارکسیسم را با تجربیات تاریخی بسیار گران بهایی غنی ساخت. این «نخستین یورش بسوی افلاک» به مارکس امکان داد درباره شکل دولتی جامعه آینده نتیجه گیری لازم به عمل آورد. مارکس نوشت:

«مبارزه طبقاتی ناگزیر به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد و ... دولت دوران گذار... چیزدیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد.»

شوراها شکل دیگر دیکتاتوری پرولتاریاست که لنین آن را در نتیجه تجربه انقلابات روسیه (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) کشف کرد. لنین خاطر نشان ساخت که مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مسئله عمده مارکسیسم است. او در قبال دموکراسی بورژوازی که بیانگر منافع اقلیت دموکراسی است، بیانگر منافع اکثریت قاطع مردم است و موجبات شرکت کاملاً وسیع مردم را در اداره جامعه و دولت فراهم می سازد. درباره شکل شورها لنین نوشت:

«آن از هر جمهوری پارلمانی بورژوازی به مراتب دموکرات تر است. حکومتی که درهای آن بر روی همگان گشوده است. تمام فعالیت خود را در انظار توده ها انجام می دهد. مناسب حال توده هاست و از توده ها ریشه می گیرد.»

دموکراسی توده ای شکل جدیدتر دیکتاتوری پرولتاریاست که پس از جنگ دوم جهانی پدید شد. هر خلقی می تواند با انقلاب سوسیالیستی خود، شکل جدیدی از دموکراسی سوسیالیستی برای توده ها، شکل جدیدی از

دیکتاتوری پرولتاریا را ایجاد و تجربه تاریخی را غنی تر کند. در هر حال این تجربه نشان می دهد که در شرایط تضاد طبقاتی، پرولتاریا نظام نوین را تنها به اتکاء قدرت دولتی خود می تواند بنا نهد.

دیکتاتوری پرولتاریا خود هدف نیست بلکه یک ضرورت تاریخی و تنها وسیله گذار به جامعه بدون طبقات و دیکتاتوری است. طی دوران ساختمان سوسیالیسم دیکتاتوری پرولتاریا تغییر می پذیرد و اشکال و طرز عمل آن تحول می یابد و طی یک پروسه طولانی و تدریجی، دولت دیکتاتوری پرولتاریا به صورت دولت تمام خلق در می آید.

گذار از دیکتاتوری پرولتاریا به سازمان سیاسی تمام خلق به هیچ وجه به معنای تضعیف دولت سوسیالیستی نیست برعکس فقدان تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی در این مرحله و تحکیم دائمی وحدت معنوی - سیاسی سراسر جامعه و وسیع ترین شالوده اجتماعی را برای دولت تمام خلق فراهم می سازد .

رشد نظام دولتی سوسیالیستی در زمینه سیاسی به معنای رشد مداوم دموکراسی سوسیالیستی شرکت هر چه بیشتر مردم در رهبری امور و حل کلیه مسائل دولتی و اجتماعی به دست خود توده زحمتکش است.

۴۹ - دیوار چین

یک دیوار بسیار عظیم و طویل است که طی چندین قرن با کادر متوالی میلیون ها نفر در قسمت شمالی چین ساخته شد. قسمت مهم ساختمانی دیوار به ویژه در قرن سوم قبل از میلاد صورت گرفت. دیوار مزبور از استان گان سو تا دریای زرد امتداد داشته و هدف از ساختن آن جلوگیری از یورش ها و شیبخون ها و حملات قبایل و عشایر شمالی و حفاظت مناطق واقع در جنوب آن بوده است. این دیوار قریب به چهار هزار کیلومتر درازا و تا ۱۰ متر بلندا و هفت متر پهنا دارد و اکنون بخش مهمی از آن ویران شده است. با این وسیله دفاعی سابق قسمت مهمی از سرزمین چین باستان از نواحی دیگر شمالی مجزا شد. اصطلاح دیوارچین در مباحث سیاسی و اجتماعی به معنای جدا کردن کامل، مجزا کردن قطعی، ایجاد سد غیر قابل عبور و نظایر این مفاهیم مورد استعمال فراوان دارد. مثلاً وقتی می گوئیم بین انقلاب بورژوا دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در عصر ما دیوارچین وجود ندارد یعنی در صورت رهبری طبقه کارگر می توان از یکی به دیگری گذشت و این دو از هم کاملاً مجزا نیستند. یا وقتی رژیم نمی تواند بین حزب طبقه کارگر و توده مردم زحمتکش دیوار چین ایجاد کند یعنی آن که قادر نخواهد بود پیوندهای بنیادی بین حزب و زحمتکشان را قطع کند و بین آنان تفرقه افکند.

۵۰ - رادیکالیسم (Radicalisme)

رادیکال در لغت به معنای اساسی بنیادی و ریشه ایست. رادیکالیسم در مفهوم عام به معنای مشی کسانیست که طرفدار اقدامات قطعی هستند. در اصطلاح رایج، رادیکالیسم بورژوازی نیز وجود دارد و آن به یک جریان سیاسی گفته می شود که در آغاز برنامه خود مطالبات جدی خواست های اصلاحاتی و دموکراتیک در چارچوب دوران سرمایه داری مطرح می کرده است. در واقع بیانگر منافع قشرهای خرده بورژوازی بوده است. در زمان حاضر احزابی که در کشورهای امپریالیستی واژه رادیکال را به دنبال نام خود یدک می شکنند اغلب به حریه ای در محافل انحصاری بدل شده و در هر صورت عجز خود را از ایجاد تغییرات واقعاً دموکراتیک ثابت کرده اند.

در مفهوم عام همچنان واژه رادیکال به معنای بنیادی و قاطع به کار می رود مثلاً در عبارت «ما خواهان تحولات رادیکال هستیم» و یا «فلان مسئله احتیاج به تغییرات رادیکال دارد» که به معنای قاطع ریشه ای و بنیادی است.

۵۱ - راسیسم (Racisme)

راسیسم یا نژاد پرستی از کلمه «راسم به معنای نژاد مشتق است. راسیسم یک «تئوری» ضد علمی و ارتجاعی است که میان نژادهای مختلف از لحاظ استعداد و قدرت فکری عدم تساوی قائل است و گویا طبیعت از آغاز نژادها را متفاوت، یکی را عالی و دیگری را پست، خلق کرده است. نژاد پرستان با این «تئوری» عمیقاً ارتجاعی و ضد انسانی منکر برابری انسان ها و حقوق مساوی برای آن ها می شوند، در حالی که علم و تجربه ثابت کرده است که تفاوت های نژادی، صوری و فرعی بوده، از نظر رشد استعداد و امکانات معنوی و فکری و فعالیت اجتماعی و علمی هیچگونه اهمیتی ندارند.

محافل ارتجاعی کشورهای سرمایه داری به اتکاء به تئوری نژاد پرستی سیاست ضد انسانی تبعیض نژادی و ستم ملی را اعمال می کنند، اقلیت های ملی و نژادی را در داخل کشور و یا ساکنین مستعمرات را تحت فشارهای گوناگون مادی و معنوی قرار می دهند، حقوق آنان را پایمال می کنند و نسبت به آن ها جنایات فجیع مرتکب می شوند. اقداماتی که در ایالات متحده امریکا علیه سیاهپوستان و بومیان «سرخ پوست» و یا در رودزیا و افریقای جنوبی علیه اکثریت سیاه پوست این کشورها انجام می گیرد، همه آشکار است. علیرغم اعلامیه حقوق بشر، سیاست تبعیض نژادی که بر تئوری راسیسم متکی است همچنان در قسمت مهمی از جهان سرمایه داری بیداد می کند .

علوم انسان شناسی و مردم شناسی و تاریخ و همچنین تجربه کشورهای سوسیالیستی که در آن ها ستم ملی ریشه کن شده و نیز نمونه های فراوان کسانی که از نژادهای مختلف بوده و استعداد و نبوغ خود را در زمینه های مختلف علمی، ادبی، هنری، اجتماعی، سازماندهی و غیره به اثبات رسانده اند، رشته های پوسیده تئوری کاذب نژاد پرستی را از هم می درد. تمدن، پیشرفت، علم و تکنیک و فرهنگ در انحصار و امتیاز نژاد خاصی نیست، عقب ماندگی در این یا آن زمینه معلول عوامل اجتماعی و سیاسی و ناشی از استعمار و استثمار است.

۵۲ - رفرم (Reforme)

رفرم که به فارسی آن را اصلاح (و اغلب به صورت جمع - اصلاحات) می گویند اقداماتی است که برای تغییر و تعویض برخی از جنبه های حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی صورت می گیرد بدون آن که بنیاد جامعه را دگرگون سازد. از این قبیل است رفرم اراضی، رفرم اداری، رفرم آموزشی، رفرم بازرگانی، رفرم انتخاباتی و غیره.

رفرم آن چنان تغییراتی است که از چارچوب نظام اجتماعی معین فراتر نمی رود و تناسب قوای سیاسی لحظه موجود را کم و بیش منعکس می سازد. رفرم یا اصلاحات در هر عرصه ای از حیات جامعه محصول مبارزه طبقاتی است ولی طبقه حاکمه می کوشند برای دفع فشار طبقه کارگر و سایر زحمتکشان تنها به آن رفرم هایی اکتفا ورزد که به موجودیت و تسلط آن صدمه نزند و هدفش تثبیت وضع و جلوگیری از تحول بنیادپست و البته در جریان عمل همیشه سعی دارد آنچه را که به زور از دستش گرفته اند دوباره بگیرد یا به شکل نیمه تمام و مثله شده کار را فیصله دهد.

اقدامات و تدابیری که در کشور ما طی سالیان اخیر در زمینه های مختلف صورت گرفته و می گیرد نمونه هایی از رفرم است. این اقدامات بدون آن که خصلت طبقاتی جامعه را عوض کند و یا ماهیت رژیم را دگرگون سازد در جنبه های مختلف حیات جامعه تغییراتی به وجود می آورد که از یک طرف ثمره فرعی مبارزه انقلابی زحمتکشان و نیروهای ترقی خواه است که به پیروزی قطعی نرسیده اند ولی تاثیر خود را بر حیات جامعه باقی گذارده اند و از سوی دیگر منعکس کننده رشد قدرت سیاسی و اقتصادی سرمایه داری و کوشش هیئت حاکمه برای استقرار و نفوذ هر چه بیشتر این نظام مبتنی بر استثمار در شئون مختلف است. این سلسله تدابیر و اقدامات اصلاحی بر خلاف عناوین ساختگی نظیر «انقلاب سفید» و «انقلاب شاه و مردم» که بر روی آن می گذارند به هیچ وجه یک انقلاب نیست و تحولی بنیادی و چرخشی اصیل در شالوده اجتماع وارد نمی کند بلکه سرمایه داری را که بیش از یک قرن پیش در کشور ما پدید شده و در نیم قرن اخیر کم و بیش در اغلب شئون ریشه دوانده و گسترده شده با آهنگی سریع تر رشد می دهد، قدرت و

تسلط بورژوازی را مستحکم تر می کند و بر همین شالوده تغییراتی در جنبه های مختلف حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پدید می آورد. شاه در اسفند سال ۱۳۴۳ در کنفرانس اقتصادی گفت که ما به این رفرم ها از بالا تن دادیم تا انقلاب از پایین جلوگیری. در انقلاب مسئله اساسی قدرت حاکمه، قدرت دولتی است زیرا عاملی که انجام تحولات و قشرهای انقلابی و دفاع از این تحولات و توسعه دامنه آن را تامین می کند همان انتقال قدرت حاکمه به دست طبقات و قشرهای اجتماعی جدید است. انقلاب و رفرم دو مفهومی هستند که همیشه در محو ایدئولوژی و سیاست جنبش کارگری قرار داشته اند. استراتژی و تاکتیک صحیح و لینی احزاب کمونیست درک رابطه دیالکتیکی بین این دو مفهوم و روش اصولی در قبال آن ها را ایجاب می کند. ولادیمیر ایلیچ لنین می نویسد:

«مفهوم رفرم بدون شک با مفهوم انقلاب متناقض است. فراموش کردن این تناقض و عدم توجه به مرز میان این دو مفهوم موجب بروز اشتباهات جدی می گردد. ولی این تناقض مطلق و این مرز جامد نیست، بلکه زنده و متحرک است. در هر مورد مشخص باید آن را معین کرد.

این گفته لنین راهنمای همه احزاب انقلابی است. اینک هم زمان با تغییر تناسب قوا در عرصه جهانی و هنگامی که سوسیالیسم به نیروی قاطع و تعیین کننده بدل می شود با افزایش قدرت متشکل طبقه کارگر، با توسعه نفوذ آن در سایر قشرهای جامعه و با اتخاذ سیاست صحیح از طرف احزاب کمونیست، اهمیت رفرم در مبارزه پرولتاریا افزایش می یابد. جلسه «صلح و سوسیالیسم» نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری نوشته است:

رفرم هایی که قبل از تحول انقلابی سرمایه داری به سوسیالیسم انجام می گیرد نقش مهمی دارند. این رفرم ها وسیله ای هستند برای بهبود وضع طبقه کارگر در همان چارچوب رژیم سرمایه داری. این رفرم ها بقایای مناسبات ما قبل سرمایه داری را از بین می برند و به انجام وظایف عمل نشده انقلاب های بورژوا - دموکراتیک و توسعه مبارزه ضد انحصارات کمک می کنند و مقدمات عینی لازم را برای گذار سوسیالیسم فراهم می سازند. در جریان مبارزه برای تحقق این رفرم ها توده مردم تجربه سیاسی مهمی کسب می کنند. بویژه به محدودیت دامنه تحولاتی که در چارچوب جامعه سرمایه داری انجام می گیرد یقین حاصل می کنند. مبارزه در راه رفرم، زحمتکشان را به ضرورت تحولات انقلابی قاطع متقاعد می سازد و اکثریت توده های را به سوی انقلاب جلب می کند.

کمونیست ها در عین حال که برای انجام قاطع و پیگیر رفرم ها، بهبود وضع زندگی زحمتکشان و تغییر در وضع اقتصادی و از بین بردن بقایای مناسبات ماقبل سرمایه داری نظیر مناسبات ارباب - رعیتی و غیره برای اصلاحات در حیات اجتماعی و تامین حقوق و آزادی های دموکراتیک و توسعه دموکراسی مبارزه میکنند فراموش نمیکنند که این تغییرات هر قدر هم مهم باشد سرمایه داری را از بین نمی برد. آنها رفرم را محصول فرعی مبارزه انقلابی میدانند و از آن برای بیداری و تشکل توده ها و تسخیر سنگری به منظور حمله به سنگ مقدم تر و پیشبرد هدف انقلابی خود استفاده میکنند.

کمونیست ها تسلیم این نظریه می شوند که رفرم همه مسائل را حل می کند و انقلاب و وجود حزب انقلابی دیگر ضرورتی ندارد و نه تسلیم این نظریه که باید با هر رفرمی مخالفت کرد و هرچه وضع بدتر باشد بهتر است. آن نظریه ایست راست و تسلیم طلبانه و این نظریه ماوراء چپ و ماجراجویانه. مجله «دنیای ارگان تئوریک و سیاسی حزب ما نوشته است:

«مارکسیسم - لنینیسم مخالف رفرم نیست. اصلاحات و رفرم هایی را که در کادر سرمایه داری انجام می گیرد نفی نمی کند. مارکسیسم - لنینیسم بر آنست که رفرم محصول فرعی انقلاب است. فشار انقلابی توده ها گاه که پیروز نمی شود هیئت حاکمه را به عقب نشینی و به تن دادن به رفرم ها وامی دارد. حزب انقلابی باید مردم را به مبارزه برای تعمیق این رفرم ها و واداشتن هیئت حاکمه به عقب نشینی بیشتر سوق دهد و چنانچه لنین می گوید از رفرم ها برای بسط و توسعه مبارزات طبقاتی استفاده کند.

اگر در داخل جنبش کارگری این رفرم ها و تغییرات و اصلاحات را علاج دردها و راه حل مسائل و تغییر دهنده بنیان اجتماع بداند وی را رفرمیست می نامیم. رفرمیسم عبارتی است در مورد آن جریان سیاسی در داخل جنبش کارگری که دشمن مارکسیسم و منافع اساسی طبقه کارگر است، مبارزه طبقاتی و لزوم انقلاب را نفی می کند و فقط به رفرم ها و اصلاحاتی که در بنیاد سرمایه داری تاثیری ندارد دل خوش می کند. پس اگر رفرم و اصلاحات مربوط به تدابیر و

اقدامات هیئت حاکمه است رفرمیسم عبارتست در مورد تسلیم طلبان راست در داخل جنبش کارگری. احزاب سوسیال دموکرات راست و اعضای انترناسیونال سوسیالیستی نمونه های آن هستند.

۵۳ - رفرم ارضی

رفرم ارضی یا اصلاح ارضی عبارتست از اقدامات یک دولت برای ایجاد تغییراتی در نحوه مالکیت ارضی و طرز استفاده از زمین.

در کشورهای سرمایه داری هدف از اصلاحات ارضی ایجاد شرایط برای رشد سریع تر مناسبات سرمایه داری در ده، تضعیف مبارزه دهقانان و جلوگیری از قیام آنانست که در عین حال با حفظ منافع مالکان از طریق پرداخت غرامت یا بهای زمین به حساب دهقانان همراه است. در نتیجه این گونه رفرم ارضی که اغلب نیم بند و نا پیگیر است سرمایه داران صاحب صنایع و بانک ها و رجال دولتی و ارتشی و سایر ثروتمندان برای چنگ انداختن بر ارضی امکان به دست می آورند و اشکال استثمار سرمایه داری (انفرادی و جمعی) جانشین استثمار ما قبل سرمایه داری می شود. این قبیل رفرم ها اگر چه از نظر اقتصادی می تواند موجبات استفاده از علم و تکنیک را در کشاورزی فراهم آورد و میزان محصولات کشاورزی را افزایش دهد، از نظر اجتماعی به شدت پروسه قشر بندی در روستا می افزاید و اکثریت عظیم دهقانان را خانه خراب می کند و تناقضات تازه و عمیق به وجود می آورد و در حال از حل رادیکال و نهایی مسئله ارضی عاجز است. اصلاحات ارضی در ایران نیز از همین نوع است.

در نظام سوسیالیستی هنگامی که قدرت سرمایه داران و مالکان بر می افتد و قدرت زحمتکشان استقرار می یابد تحولات بینادی انقلابی همراه با رفرم ارضی واقعی و عمیق به سود دهقانان انجام می گیرد.

در دوران ما منافع خلق ها ایجاب می کند که بقایای نظام فئودالی و مناسبات مبتنی بر استثمار از طریق انجام رفرم ارضی واقعی برای همیشه ریشه کن شود. پایه ها و بقایای فئودالیسم فقط تحت فشار نهضت دموکراتیک مردم می تواند منهدم شود. فقط اصلاحات ارضی عمیق می تواند سدها را از سر راه ترقی نیروهای مولده بردارد، به شکل خواربار که در بسیاری نقاط از مسائل حاد است پایان بخشد و راه استفاده منطقی و علمی از همه وسائل را برای افزایش فرآورده های کشاورزی هموار نماید.

سوسیالیسم استثمار را از ده بر می اندازد، کلیه دهقانان را از لحاظ زمین تامین می کند، نیروی کار آن ها را بر مبنای داوطلبانه در تعاونی های تولید متحد می سازد، تکنیک معاصر را در اختیار آنان می گذارد و با کمک های مادی و سازمانی وسایل پیشرفت اقتصاد کشاورزی و بهبود شرایط زندگی روستائیان را فراهم می آورد.

۵۴ - رویونیسم (Revisionisme)

رویونیسم را تجدید نظر طلبی ترجمه کرده اند و مقصود از آن عبارتست از جریانی در جنبش کارگری که در اصول اساسی مارکسیسم بدون هیچگونه محمل عینی تجدید نظر می کند، این اصول را نفی می کند، آن ها را تحریف می کند و محتوی انقلابی و اساس تعالیم مارکسیستی را از بین می برد. به عبارت دیگر رویونیسم یعنی تجدید نظر کردن در برخی احکام و اصول مارکسیسم - لنینیسم بدون آن که شرایط عینی ضرور برای چنین تجدید نظری وجود داشته باشد. رویونیسم که نفی اصولی جهان بینی پرولتاریاست مستقیماً طبقه کارگر را از سلاح تئوریک خود محروم می کند و در نتیجه به سرمایه داری خدمت می کند. از همین آغاز بگویم همان طور که خود مارکس و انگلس و سپس لنین به کرات خاطر نشان ساخته اند، جهان بینی پرولتاریا و سوسیالیسم علمی یک علم خلاق است، دگم نیست، یعنی نباید آن را از فرمول های آبه دار و لاتعیر در همه شئون وزمینه ها و در همه شرایط مرکب دانست. مارکسیسم - لنینیسم علم است و همراه با تکامل زندگی و رشد جامعه و پیدایش پدیده های نوین مرتباً غنی تر می شود و تکامل می پذیرد. قابلیت زندگی وثیقه پیروزی مارکسیسم در همین خلاقیت آن، رابطه آن با تکامل جامعه و تعمیم تجربیات جنبش جهانی کارگری و آخرین دستاوردهای دانش نهفته است. این حکم یا آن حکم مارکسیستی که در مرحله معینی

از تکامل جامعه و رشد نهضت کارگری درست است ممکن است در مرحله و شرایط دیگری درست نباشد - یعنی شرایط عینی این تکامل، تغییر و تحول در حکم معینی ایجاب نماید. در این صورت چنین تغییر و تحولی اجرای خلاق مارکسیسم است نه رویزیونیسم و برعکس تکرار حکم کهنه شده و منسوخ با روح و ماهیت مارکسیسم مغایر است و کار را به دگماتیسم می کشاند.

از نظر تاریخی پیدایش رویزیونیسم به دهه آخر قرن گذشته مربوط است. نماینده رویزیونیسم در آن زمان سوسیال دموکرات آلمانی به نام برنشتاین بود که آشکارا در صدد نفی اصول اساسی تعالیم مارکسیسم و جایگزین کردن آن با تئوری های دیگر بود. شکل دیگر رویزیونیسم کوششی بود که در آن زمان توسط کائوتسکی یکی دیگر از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان انجام می گرفت. وی در حرف مارکسیسم را قبول داشت ولی در عمل و زیر جملات به ظاهر مارکسیستی اصول اساسی آن را رد می کرد. رویزیونیست ها مدعی اند که تعالیم مارکسیستی دیگر کهنه شده و بدین وسیله آموزش مارکسیستی را که تنها راه تحول بنیادی جامعه و استقرار سوسیالیسم است از محتوی انقلابی خود خالی می کنند. نفی ضرورت انقلاب و انتقال قدرت به دست پرولتاریا و نفی نقش رهبری کننده حزب مارکسیستی - لنینیستی، نفی مبارزه طبقاتی، نفی اصول انترناسیونالیسم پرولتری، نفی اصول لنینی ساختمان حزب به مثابه یک سازمان منضبط انقلابی و از جمله سانتالیسم دمکراتیک از جنبه های گوناگون رویزیونیسم است .

از نظر فلسفی رویزیونیسم در اصول دیالکتیک ماتریالیستی تجدید نظر می کند، ایدالیسم و ذهنی گری را به جای آن می نشاند، مبارزه اضداد و گذار تحولات کمی را به تغییرات کیفی نفی می کند، حرکت و جنبش را یک جریان ساده رشد و تحول آرام کمی جلوه گر می سازد و بر این شالوده تئوری تغییر تدریجی و آرام جامعه سرمایه داری و رفرمیسم را بنا می نهد. مطلق کردن مبارزه علنی و قانونی و راه تحولات پارلمانی از جنبه دیگر شیوه عمل رویزیونیستی است. مارکسیسم با رویزیونیسم مخالف است و برخورد انتقادی و خلاق به تئوری، ارزیابی و سنجش جهت آن در پرتو حوادث و واقعیات و دستاوردها و تجارب و درس های مثبت و منفی و سپس غنی کردن آن با احکام نوین و کنار گذاردن احکام و مقولات کهنه شده را شیوه صحیح می داند. مثلاً در شرایط نیمه دوم قرن نوزدهم، در مرحله سرمایه داری ماقبل انحصارات، مارکس و انگلس، تئوری انقلاب هم زمان در همه کشورها یا تقریباً همه کشورهای پیش پا افتاده را مطرح می ساختند. تئوری لنین دایر بر امکان انقلاب سوسیالیستی تنها در یک کشور، رویزیونیسم نبود، بلکه تکامل خلاق تعالیم مارکس و انگلس در شرایط جدید تکامل سرمایه داری یعنی دوران امپریالیسم و رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای امپریالیستی بود .

در بحث مربوط به رویزیونیسم یک نکته دیگر را هم باید خاطر نشان ساخت و آن این که رویزیونیسم در احکام و اصول مارکسیستی - لنینیستی هم از چپ و هم از راست صورت می گیرد. رویزیونیسم راست در جهت منافع مستقیم بورژوازی، انصراف از انقلاب اجتماعی، کرنش و تسلیم در مقابل سیر خود به خودی و خلاصه در جهت اپورتونیسم و رفرمیسم عمل می کند و رویزیونیسم چپ یعنی تجدید نظر در اصول و احکام مارکسیستی در جهت روحیات انقلابی نمای کاذب خرده بورژوازی و تازاندن و تسریع تحمیلی پروسه تکامل اجتماع در جهت ماجراجویی و ناچیز گرفتن عوامل عینی و غیره.

گروه چپ رو ها در نهضت کارگری در حقیقت در اصول و احکام مارکسیستی دست به رویزیونیسم از چپ زده اند. تبلیغات چپ نمای آن ها پیرامون تازاندن انقلاب در جهان و در درون همه کشورها از راه توسل به اعمال قهر و آن هم تنها به صورت جنگ پارتیزانی بدون آن که شرایط عینی و ذهنی برای این تحول به معنای علمی کلمه نضج یافته باشد، نمونه این رویزیونیسم و مغایر با تعالیم مارکسیستی - لنینیستی است.

رویونیسم راست ناشی از تاثیر ایدئولوژی و رویزیونیسم چپ ناشی از روحیات خرده بورژوازی در جنبش کارگریست. اتهامات رویزیونیست های چپ که احزاب کارگری و کمونیستی جهان را رویزیونیست می خوانند در واقع تغییری نمی دهد. مارکسیسم - لنینیسم این علم خلاق و راهنمای عمل، تنها تئوری و ایدئولوژی پرولتری انقلابی است.

از دو کلمه « ژئو » به معنای زمین و « پلیتیک » به معنای سیاست ترکیب یافته و عبارت از یک تئوری ارتجاعی است که سعی می کند سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی را به کمک عوامل جغرافیایی توضیح دهد. هدف اصلی آن موجه جلوه گر ساختن اشغال زمین های بیگانه و برده کردن سایر خلق هاست . مثلاً فاشیست های هیتلری می خواستند ثابت کنند که آلمان احتیاج به فضای حیاتی دارد و جنگ برای اشغال سرزمین های همسایه و بدست آوردن مستعمرات حق آلمان است. هم اکنون محافل تجاوزگر اسرائیل به کمک امپریالیست های امریکایی نیز به اشغال سرزمین های عربی در واقع به این «تئوری» عمل می کنند. اصل و منشاء تئوری «نیاخاک» پان ایرانیست ها نیز از همینجا آب می خورد.

۵۶ - سانترالیسم دموکراتیک (Centralisme democratique)

سانترالیسم دموکراتیک از نظر لغوی این عبارت مرکب از دو کلمه سانترالیسم به معنای مرکزیت و دموکراتیک صفت از واژه دموکراسی می باشد و از این جهت گاه آن را مرکزیت دموکراتیک هم ترجمه کرده اند . اصل سانترالیسم دموکراتیک نظیر اصل رهبری جمعی از اصول مهم تشکیلاتی در حزب طراز نوین است. اصل سانترالیسم دموکراتیک مناسبات میان رهبری و اعضای حزب، میان ارگان های مافوق و مادون، میان اعضای حزب و حزب را در مجموع خود منعکس می سازد. مفهوم آن در چند کلمه عبارتست از انتخابی بودن تمام ارگان های حزبی ، وظیفه ارگان های رهبری در مورد گزارش دادن مرتب، انضباط دقیق حزبی، تبعیت اقلیت از اکثریت و اجرای تصمیمات سازمان های بالاتر. دموکراسی و مرکزیت و جنبه یک اصل واحد را در حیات داخل حزبی تشکیل می دهند و اجرای دقیق آن شرط ضرور زندگی داخلی احزاب مارکسیستی - لنینیستی است. در بعضی از احزاب غیر پرولتری نیز در این باره سخن گفته می شود ولی نه در سازمان های بورژوازی و نه در احزاب فرمایشی و دستوری عملاً و واقعاً این اصل اساسی مراعات نمی گردد ، نه انضباط و مرکزیتی در کار است و نه بیان آزاد عقاید و دموکراسی و انتخاب واقعی ارگان های رهبری. یک حزب کارگری، یک حزب طراز نوین که دارای جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی و برنامه عمل روشن است نمی تواند فعالیت خود، زندگی درون حزبی را جز بر این اساس شالوده ریزی کند. حزب طبقه کارگر یک ارگانیکسم تکامل یابنده است و مثل هر پدیده دیگر، تکامل آن نتیجه مبارزه اضداد در درون آنست. حزب نیز بر اثر مبارزه درون حزبی رشد و تکامل می یابد و تصور حزب بدون تضاد و مبارزه درونی تصویرست غیر دیالکتیکی و خارج از دنیای واقعیت. منتهی این مبارزه درون حزبی و جنبش و جوشش حیات زای داخل حزبی می بایست در همه شرایط براصولی که سانترالیسم دموکراتیک از اهم آنهاست متکی باشد. در حقیقت تنها اجرای دقیق و واقعی این اصل است که شرایط لازم برای رهبری جمعی را فراهم می آورد و عناصر انفاقی و تحلیل های یک جانبه را در تدوین سیاست حزب و در نحوه اجرای آن طرد می کند.

سانترالیسم به معنای اینست که :

- ۱ - حزب برنامه و اساسنامه واحدی دارد
 - ۲ - حزب دارای یک ارگان عالی رهبری است که کنگره حزبی و در فاصله میان دو کنگره کمیته مرکزی آن را تشکیل می دهد.
 - ۳ - کلیه ارگان های حزبی تابع مرکزند. ارگان های پایین تابع ارگان های مافوق و اقلیت تابع اکثریت است .
 - ۴ - در حزب انضباط آگاهانه و محکمی حکمفرماست که برای کلیه اعضای حزب طراز نوین از بالا تا پایین بدون استثناء یکسان است.
- دموکراسی به معنای اینست که:

۱ - تمام ارگان های رهبری حزب از صدر تا ذیل انتخابی است.

۲ - هر ارگان رهبری موظف است منضماً در برابر ارگانی که او را انتخاب کرده گزارش دهد.

۳ - طرح و بحث مسائل سیاسی و تشکیلاتی در مجامع حزبی و طبق مقررات حزبی از حقوق لاینفک اعضاء حزب است. ارگان های حزبی موظفند به نظریات توده های حزبی توجه کنند و تجارت آن ها را مورد مطالعه قرار دهند و از آن بهره گیرند .

بدین ترتیب سانترالیسم و دموکراسی دو روی یک مدال هستند یکی بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. دموکراسی بدون مرکزیت یک لیبرالیسم و هرج و مرج و آشفتگی سازمانی و اضمحلال وحدت اراده و عمل بدل می شود و سانترالیسم بدون دموکراسی به اعمال روش های فرماندهی و تحجر و بریدن از توده های حزبی منتهی می شود. اگر اصل سانترالیسم دمکراتیک بدون خدشه رعایت گردد، دموکراسی درون حزبی به سانترالیسم محکم و سالم کمک می کند و سانترالیسم درون حزبی نیز به دموکراسی لازم یاری می رساند. از آنچه گفته شد اهمیت اصل سانترالیسم نه تنها از نظر تشکیلاتی بلکه از نظر سیاسی نیز برای تعیین سیاست صحیح و استراتژی و تاکتیک درست در مبارزه برون حزبی روشن می شود.

واضح است که بنا به شرایط و اوضاع ممکن است یکی از دو جهت این اصل تقویت یابد. مثلاً در شرایط کار مخفی هنگامی که دشمن با تمام وسائل و نیرو علیه حزب برخاسته و سازمان های آن را در معرض ضربات شدید قرار می دهد دموکراسی حزبی ناچار محدود می شود، تشکیل کنگره ها و کنفرانس ها غیر منظم می شود، انتخاب ارگان های رهبری اکثراً جای خود را به انتصاب افراد می دهد، تماس و ارتباط مستقیم با توده های حزبی محدود می شود. ولی در هر صورت این شرایط گذراست. وظیفه حزب طراز نوین است که به خاطر بقا و رشد حزب، به خاطر تعیین سیاست اصولی و درست، به خاطر پیروزی آرمان های حزبی، اصل خدشه ناپذیر سانترالیسم دمکراتیک را اجراء نماید. این اصل اساسی زندگی تشکیلاتی حزب طبقه کارگر و از مهم ترین وجوه تمایز آن با سایر دستجات و احزاب غیر پرولتری و فرمایشی است.

۵۷ - ستون پنجم

به معنای خائنین پنهانی است که در خدمت دشمن قرار دارند و در پشت جبهه به عملیات خرابکارانه دست می زنند . عبارت ستون پنجم نخستین بار در زمان جنگ های داخلی اسپانیا در سال های ۳۹-۱۹۳۶ به کار برده شد. در آن هنگام ارتجاع داخلی به فرماندهی فرانکو به کمک فاشیست های آلمانی و ایتالیایی علیه مردم اسپانیا و دولت جمهوری نوینباد می جنگیدند.

ژنرال مولا یکی از سرکردگان سپاه فرانکو در راس چهار ستون ارتشی به سوی مادرید پیش می رفت تا جمهوری خواهان را درهم شکند. او در آن هنگام گفت من یک ستون پنجم هم در داخل مادرید دارم. مقصود او خائنینی بودند که در داخل شهر پنهانی به سود فرانکو و علیه زحمتکشان انقلابی خرابکاری می کردند. از آن پس ستون پنجم برای نشان دادن خائنین و عمال دشمن در داخل یک حزب یا سازمان یا کشور به کار می رود.

۵۸ - سرمایه داری (Capitalisme)

سرمایه داری آن مرحله از تکامل اجتماعی - اقتصادی است که جانشین فئودالیسم می شود. سرمایه داری آخرین نظام مبتنی بر استثمار است و بر شالوده مالکیت خصوصی سرمایه داری بر وسائل تولید و استثمار استوار است. تولید کالایی: تقریباً همه چیز در این دوران شکل کالا به خود می گیرد و اصل خرید و فروش بر کلیه شئون اقتصادی حکومت دارد. تولید کالایی قدیم تر از تولید سرمایه داریست و در جوامع پیش از سرمایه داری نیز وجود داشته است. در محله تلاشی فئودالیسم تولید کالایی ساده بر پایه پیدایش تولید سرمایه داری قرار می گیرد و بالاخره در دوران سرمایه داریست که تولید کالایی تفوق کامل حاصل کرده و تمام رشته های تولید را در بر می گیرد. نیروی کار

در جامعه سرمایه داری، خود به کالا مبدل می شود. تولید کالایی ساده پیشه وران و دهقانان بر پایه کار انفرادی تولید کننده قرار دارد، در حالی که تولید کالایی سرمایه داری بر مبنای استفاده از کار افراد دیگر استوار است. مرحله ابتدایی تولید سرمایه داری همکاری ساده (cooperation) سرمایه داری خوانده می شود که شکلی از اجتماعی شدن کار است و سرمایه دار عده ای از کارگران مزد بگیر را اجیر می کند تا با هم و به موازات هم کار مشخصی را انجام بدهند (مثلاً برخی از کارگاه های قالبیافی ایران). در این شکل به علت کار جمعی، در وسائل تولید صرفه جویی می شود.

از نظر تاریخی رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری در اروپای غربی از قرون وسطی آغاز می شود. ولی در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم است که تولید ماشینی آغاز می شود. کارخانجات مجهز با ماشین و تکنیک صنعتی جای مانوفاکتورها و کارگاه های پیشه وری را می گیرد، در کشاورزی موسسات بزرگ سرمایه داری تاسیس می گردد که در آن کارگر کشاورزی مزد بگیر همراه با ماشین های کشاورزی کار می کنند.

قانون اساسی و توده محرکه تولید سرمایه داری، قانون اضافه ارزش است. کار کارگر مزد بگیر علاوه بر ارزش نیروی کار که به صورت دستمزد به خود کارگر می رسد ارزش بیشتری ایجاد می کند که به رایگان به صورت سود بدست سرمایه دار می رسد. این قسمت ارزش اضافی نام دارد و اساس استثمار طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری و منبع ثروت سرمایه داران را تشکیل م ی دهد. در دوران سرمایه داری کارگر ظاهراً آزاد و مالک نیروی کار خود است ولی او مجبور است برای ادامه زندگی نیروی خود را به سرمایه دار که دارای وسائل تولید است بفروشد. در این دوران صاحبان صنایع، مالکین و بازرگانان، بانکداران و کولاک ها (یعنی روستا نشینان سرمایه دار) که بهره کشانند کارگران مزدبگیر و دهقانان زحمتکش را استثمار می کنند.

سرمایه داری با توسعه تولید، با جمع کردن میلیون ها کارگر در کارخانه ها و فابریک ها و اجتماعی کردن پروسه کار به تولید خصلت اجتماعی می بخشد ولی حاصل کار به وسیله سرمایه داران تصاحب می گردد، یعنی خصلت خصوصی دارد. این تضاد اساسی سرمایه داریست. تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل تصاحب خصوصی سرمایه داری.

سرمایه داری خود به طور عینی شالوده نابودی خویش را پی ریزی می کند زیرا خصلت اجتماعی تولید، مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید را طلب می کند. در اثر این تضاد اساسی است که هرج و مرج و بحران اقتصادی پیدا می شود؛ تقاضا و قدرت پرداخت جامعه از بسط دامنه تولید عقب می ماند، بحران و رکود صنعتی هر چند گاه یک بار تولیدکنندگان کوچک تر را بیش از پیش به ورشکستگی می کشاند، وضع طبقه کارگر و توده های زحمتکش به طور نسبی و حتی به طور مطلق بدتر می شود. با رشد سرمایه داری استثمار وحشیانه تر و محیلانه تر می گردد، دهقانان خانه خراب و عناصر ورشکست شده خرده بوژوازی مرتباً فرونی می یابد، ظلم و نابرابری اجتماعی، اختلاف طبقاتی و ستم ملی شدید می شود، جنگ های غارتگرانه آلام و مصائب فراوانی برای زحمتکشان به بار می آورد. راه حل تمام این مشکلات جز با بر انداختن تضاد سیاسی جامعه سرمایه داری یعنی ایجاد جامعه سوسیالیستی بر پایه مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید میسر نیست.

ماهیت سرمایه داری و وضع پرولتاریا در جامعه سرمایه داری تاریخ مبارزه بی امان طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی که منطبق با قوانین رشد جامعه و از مهم ترین سرچشمه های تکامل سرمایه داریست. سرمایه داری پس از آن که نیروهای مولده را به میزان عظیمی رشد داد خود به بزرگترین مانع پیشرفت جامعه بدل می شود. اگر قرن بیستم، این قرن رشد عظیم نیروهای مولده و تکامل علم و فن هنوز به فقر صدها میلیون نفر پایان نداده و وفور نعمت مادی و معنوی را برای همه افراد روی زمین تامین نکرده گناه آن فقط به گردن سرمایه داریست. تضاد روز افزون بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی موجود در مقابل بشریت وظیفه آزاد ساختن نیروهای پرتوان مولده افریده انسان را از بند اسارت مناسبات سرمایه داری قرار داده است تا این نیروها و دست آوردها در خیر و صلاح جامعه مورد استفاده قرار گیرد.

وظیفه بزرگ و رسالت تاریخی پرولتاریا آنست که برای همیشه استثمار را براندازد، سرمایه داری را نابود کند، جامعه کمونیستی بدون طبقات را پدید آورد. در این پیکار پرولتاریا م ی تواند و باید تمام توده های زحمتکش را که از نظام سرمایه داری به تنگ آمده اند متشکل سازد و برای از بین بردن استثمار سرمایه داری و ساختمان جامعه نوین رهبری کند .

در کشور ما نیز هدف و دورنمای اجرای نقشه های رژیم کنونی عبارتست از استقرار سیستم سرمایه داری، آن هم در کادر محدود و وابسته به صورتی ناپیگیرآن هم در زمانی که در مقیاس جهانی سرمایه داری دوران افول و زوال خود را می پیماید، در عصری که گذار به سوسیالیسم مضمون عمده آن را تشکیل می دهد.

با توسعه مناسبات سرمایه داری در ایران همانطور که در سند تحلیلی از وضع کشور ما منتشره از جانب حزب توده ایران (۱۳۴۸) گفته می شود، نه تنها عقب افتادگی دیرینه ایران جبران نمی شود بلکه تضادهای دردناک دیگر اجتماعی که ناشی از استثمار سرمایه داری و غارتگری امپریالیستی است با دردهای گذشته پیوند می یابد و سرانجام با توجه به اینکه جهان معاصر در سایه انقلاب شگرف علمی و فنی با آهنگی به مراتب سریع تر از گذشته تحول می یابد، فاصله کشور ما از کشورهای پیشرفته باز هم بیشتر می شود. چنین دورنمایی نمی تواند مورد قبول هیچ ایرانی میهن پرست و ترقی خواه باشد. محققاً راه ترقی و پیشرفت کشور ما از این سو نیست. با توجه به تحولات اوضاع جهان و ایران اساساً این نه تنها راه نیست بلکه گمراهی است.

۵۹ - سطح زندگی

درک مفهوم این اصطلاح و جوانب مختلف آن حائز اهمیت است زیرا ما را با یکی از مقولات مهم اقتصادی که با ماهیت دوران اقتصادی - اجتماعی مربوطه دارای ارتباط است آشنا می سازد و به بسیاری از عوامفریبی های سطحی و بی پایه و سفسطه هایی که تعیین سطح زندگی را به عوامل فرعی و ظاهری منحصر و محدود می کند پاسخ می دهد. در ایران چنین ادعاهایی بی پایه و سفسطه های ظاهری زیاد انجام می شود.

سطح زندگی چیست؟ سطح زندگی اصطلاحی است که برای نشان دادن حدود مصارف مادی و معنوی اهالی یک کشور بکار می رود. سطح زندگی به میزان و چگونگی ارضاء حوائج مادی و معنوی بستگی داشته و در فرماسیون های اقتصادی - اجتماعی و در مراحل مختلف رشد تاریخی و بر حسب کشورهای مختلف فرق می کند. سطح زندگی مستقیماً به تولید اجتماعی، در آمد اهالی، میزان مصرف کالاهای بلند مدت و کوتاه مدت و چگونگی ارضاء حوائج فرهنگی و بهداشتی وابسته است.

در آمد اهالی یکی از شاخص های تعیین کننده سطح زندگی است. میزان درآمد به چند عامل بستگی دارد:

اول - درآمد نقدی یعنی دستمزد کارگران، حقوق کارمندان، تقاعد، مستمری ها، اضافه دستمزدها، کمک هزینه های تحصیلی و خانوادگی، کمک های نقدی به بیکاران و معلولین، جوایز نقدی و غیره. واضح است هر چه این درآمد نقدی بیشتر باشد امکان رفع نیازمندی های زندگی بیشتر و سطح زندگی بالاترست، ولی مسئله به همین جا ختم نمی شود.

دوم - سطح قیمت ها و خلاصه گرانی یا ارزانی کالاها و خدمات، زیرا چه بسا ممکن است مثلاً میزان حقوق و دستمزد نسبت به ۲۰ سال پیش سه برابر شده ولی چه فایده اگر در همین مدت قیمت اجناس و خدمات که برای رفع نیازمندی ها ضرور است مثلاً پنج برابر شده باشد. پس هر چه گرانی شدیدتر شود و هزینه زندگی بالاتر رود سطح زندگی پایین تر می رود، البته به همان نسبت درآمد ترقی نکند.

سوم - درآمدهای جنسی که مخصوص اقشار خاصی از جامعه به ویژه دهقانان و برخی زحمتکشان دیگر است که قسمتی از درآمد خود را به صورت جنس تحویل می گیرند.

میزان خدمات مجانی که به حساب دولت یا شهرداری ها و سایر موسسات صورت می گیرد در سطح زندگی موثر است، مثلاً آموزش و پرورش، کتاب، کمک های بهداشتی، استفاده از بیمارستان و آسایشگاه و غیره اگر مجانی باشد مستقیماً و به میزان زیاد در بالا بردن سطح زندگی موثرست.

حال آن که وقتی شهریه ها گزاف، کتاب گران، مخارج آموزش کمر شکن، مخارج دکتر و دارو و بیمارستان زیاد

باشد قسمت زیادی از درآمدها به این ترتیب از بین می رود.

در مقابل ادعاهای بی پایه هیئت حاکمه در مورد بالا رفتن جدی سطح زندگی و رفاه مردم و سفسطه‌هایی نظیر استناد به فراوانی اتومبیل سواری در پایتخت و خیابان‌های پرنور و ویتترین‌های پر از کالاهای خارجی که این‌ها نمودار سطح زندگی مردم را معرفی می‌کنند، در سطح زندگی اکثریت مردم ایران تغییر مهمی حاصل نشده است. اگر چه به طور کلی یکی از اساسی‌ترین شاخص‌های رشد سطح زندگی ازدیاد درآمد ملی است، ولی توزیع درآمد ملی در جوامع طبقاتی برحسب موقعیت و مقام اجتماعی افراد جامعه انجام می‌گیرد. در جامعه سرمایه‌داری که مشتری ثروتمند صاحب وسائل تولید اکثریت عظیم اهالی یعنی زحمتکشان را استثمار می‌کند سهم بزرگی از درآمد ملی را به خود تخصیص می‌دهند. واضح است که درآمد مثلاً مورگان‌ها در آمریکا با میلیون‌ها کارگر آمریکایی تفاوت فاحش دارد به همان گونه که درآمد ثابت‌ها و القانیان‌ها و اخوان‌ها و جمع درباریان با درآمد میلیون‌ها کارگر و دهقان ایرانی زمین تا آسمان متفاوت است. به همین جهت تقسیم مساوی درآمد ملی به تعداد جمعیت کشور و تعیین درآمد متوسط سرانه سالیانه برای تشخیص سطح زندگی مردم شاخص نارسا و کافی است.

به علاوه جهان سرمایه‌داری تنها آمریکا و انگلستان و آلمان غربی و فرانسه نیست. در مقام مقایسه و ارزیابی سیستم اقتصادی - اجتماعی تنها سطح زندگی آمریکا، سوئد و کانادا را در نظر داشتن سفسطه‌ای بیش نیست. در دنیای سرمایه‌داری در جنب درآمد سرانه ۱۵۰۰ و ۴۰۰۰ دلاری آمریکا، کانادا و آلمان غربی درآمد سرانه ۳۰، ۴۰ و ۵۰ دلاری کارگران معدن و دهقانان و قالیبافان بلیوی، هند، کنگو و ایران نیز قرار دارد و غارت این‌ها یکی از علل پروار شدن آن‌ها نیز هست. راه رشد سرمایه‌داری و مناسبات نو استعماری بالا بردن جدی سطح زندگی مردم و رفاه زحمتکشان در کشورهای کم‌رشد را امری بسیار دشوار و حتی محال می‌سازد. از آن سو آینده تاریک است. نمونه بارز و گویای کشورهای در سابق کم‌رشدی نظیر بلغارستان، رومانی و لهستان که ۳۰ سال پیش با ایران تفاوت چندانی نداشتند و جمهوری‌های آسیایی شوروری که قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثریت از ایران آن روز هم عقب مانده تر بودند نشان می‌دهد که بالا بردن سریع و جدی سطح زندگی در سایه نظام سوسیالیستی امکان‌پذیر است. از این سو آینده تابناک است.

۶۰ - سکتاریسم (Sectarisme)

یعنی بریدن از توده‌ها و تبدیل شدن به یک دسته جدا از خلق. این لغت از واژه «سکت» مشتق شده و به معنای فرقه، گروه، دسته کوچک و در بروی خود بسته و جدا از مردم استعمار شده است. سکتاریسم در معنای سیاسی خود در نهضت کارگری یکی از انواع اپورتونیزم چپ است، سیاستی است که به جدا شدن حزب کمونیست از توده وسیع زحمتکشان منجر می‌شود. وجه مشخصه سکتاریسم روش منفی آن نسبت به مبارزه برای وحدت طبقه کارگر و ایجاد جبهه واحد ملی و در راه خواست‌های عمومی خلق و شعارهای عمومی نظیر دموکراسی و استقلال ملی و یا در راه خواست‌های تاکتیکی و صنفی است. جلو دویدن و یا عقب ماندن از توده‌ها از ویژگی‌های سکتاریسم است. سکتاریست‌ها برای شعارهای روز و مبارزات صنفی و سندیکاپی و پارلمانی و پیکار برای خواست‌های میرم تاکتیکی اهمیت قائل نیستند. سکتاریست‌ها یا سکتورها در صحنه جهانی اصل همبستگی و مبارزه مشترک سه نیروی عمده ضد امپریالیستی، یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت آزادیبخش ملی و جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را قبول ندارند.

سکتاریسم زائیده جمود و دگماتیسم و چپ روی است و در پوسته تنگ خود می‌تند و با زندگی و توده مردم هرگونه تماس و ارتباطی را قطع می‌کند و به محافظه‌کاری و تحریف اصول و توده مردم هر گونه تماس و ارتباطی را قطع می‌کند و به محافظه‌کاری و تحریف اصول مارکسیسم - لنینیسم و فراموشی دیالکتیک پروسه‌های اجتماعی می‌انجامد. سکتاریسم در جامعه، حزب طبقه کارگر را طبقات و قشرهای متحد کارگر جدا می‌کند و در حزب به مناسبت شیوه غلط خود در مبارزه درون حزبی وحدت را به هم می‌زند و موجب تزلزل دائمی می‌شود. از نظر محتوی فلسفی خود، سکتاریسم نوعی سبک ذهنی در تفکر و عمل است که کل را تابع جزء می‌کند. فرد را بر جمع، مصالح افراد معین و گروه معین را بر مصالح حزب و مصالح مفروض حزب را بر مصالح نهضت و خلق مقدم می‌شمارد، در حالی

که جزء تابع کل است، عضو حزب تابع مصالح حزب است و حزب تابع مصالح جنبش و حل صحیح عبارتست از درک پیوند دیالکتیکی دو جهت جزء و کل و مقدم بودن و عمده بودن کل. مبارزه علیه سکتاریسم، چه در پیکار عمومی در جامعه و چه در داخل حزب، از وظایف مهم حزب توده کارگر است.

۶۱ - سندیکا (syndicat)

این واژه به معنای سازمان صنفی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشانش است. سندیکاها در جریان مبارزه کارگران برای دفاع از منافع خود و بهبود شرایط اقتصادی خود پدید شد. نخستین سندیکاها (تریدیونیو) در آغاز قرون هیجدهم در انگلستان آن زمان در اولین رده کشورهای سرمایه داری قرار داشت بوجود آمد. در فرانسه در خاتمه قرن هیجدهم در ایالات متحده امریکا در اوائل قرن نوزدهم در آلمان در اواسط قرن گذشته سندیکاها تشکیل شدند. در آن مرحله تکامل جامعه سرمایه داری، هنگامی که هنوز تحولات سوسیالیستی در دستور روز قرار نداشت، سندیکاها رفته رفته به سازمان های دائمی کم و بیش پر اهمیت و نیرومند مبدل شدند. در آن هنگام هنوز حزب سیاسی طبقه کارگر ایجاد نشده بود و سندیکاها دارای مشی سیاسی روشنی نبودند و اغلب طبق سنن اتحادیه های کارگری انگلستان یعنی تریدیونیو ها رفتار کرده و فعالیتشان منحصر به دفاع از منافع اقتصادی بلافاصله اعضاء سندیکا بود. اکنون در برخی از کشورهای غربی سندیکاها به دست مشتی رهبران راست که آریستوکراسی کارگری تشکیل می دهند افتاده، ولی از جانب دیگر نیز سندیکاها بسیار قوی و فعالی در اغلب کشورهای سرمایه داری وجود دارد که مبارزه خود را تنها به دفاع از منافع اقتصادی محدود نکرده، بلکه ضامن مبارزه سیاسی متنوع و متشکلی را علیه نظام سرمایه داری سازمان می دهند. این سندیکاها که مظهر منافع زحمتکشانش هستند به خاطر حقوق دمکراتیک، حقوق صنفی، آزادی ملی، علیه ستم ملی و تبعیض نژادی و استثمار مبارزه می کنند. سندیکاها متری سراسر جهان در راه وحدت زحمتکشانش کشورهای مختلف مبارزه می کنند. مظهر این مبارزه متحد جهانی فدراسیون سندیکایی جهانی است. شالوده سازمانی سندیکاها محل کاراست. در کشورهایی که هیئت حاکمه ضد ملی پلیس با تکیه به ترور و اختناق مانع تشکیل سندیکاها مستقل کارگری می شوند آگاه ترین عناصر زحمتکش ضمن ادامه مبارزه برای ایجاد چنین سندیکاها واقعی، در سندیکاهایی که رهبری آن هنوز به دست عمال دولتی است و به طور کلی در هر اتحادیه ای که توده ها در آن باشند وارد می شوند، در آن به فعالیت می پردازند تا خواست های واقعی زحمتکشانش را منعکس سازند و بدور شعارهای درست، توده ها را مجتمع کنند و راه تشکیل سندیکاها مستقل و واقعی را هموار نمایند.

واژه سندیکا دارای معنای دیگری هم هست و آن شکلی از انحصار سرمایه داری است. سندیکای سرمایه داران انحصاری بر پایه موافقتنامه انحصارهای برای فروش مشترک کالاها و احتمالاً خرید مواد اولیه تشکیل می شود و هدف آن تثبیت قیمت های انحصاری در بازار است.

۶۲ - سوسیالیسم

پس از دوران های طولانی بردگی و فئودالی و سرمایه داری که بر شالوده استثمار و بهره کشی قرار داشتند در دوران سوسیالیسم اصل استثمار انسان از انسان بر می افتد و اصل بهره بردار هر کس به اندازه کارش از محصولات مصرفی جامعه حکمروا می شود به همین جهت است که می گوئیم گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم عالی ترین و عمیق ترین تحول و چرخش تاریخی در تکامل جامعه بشریست. این گذار در نتیجه انقلاب سوسیالیستی انجام پذیر می گردد. جامعه سوسیالیستی مرحله بلوغ اقتصادی و فرهنگی بشریت است. تاریخ واقعاً انسانی جامعه بشری از این هنگام آغاز می شود و به همین سبب دوران های گذشته را «ماقبل تاریخ زندگی بشریت» نامیده اند. گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم یکباره و به فوریت انجام نمی شود، بلکه جریان است بغرنج و طولانی، بسیار متنوع که در طول آن اقتصادی جدید شالوده ریزی می شود، فرهنگی نو به وجود می آید و روینای اجتماع از بیخ و بن تغییر می پذیرد. در جامعه سوسیالیستی از استثمار و طبقات بهره کش و بهره ده خبری نیست. در سوسیالیسم ستم ملی و نژادی از

بین می رود، آزادی و تساوی واقعی همه افراد جامعه تامین می شود. تا وقتی که وسائل تولید در دست عده معدودی سرمایه دار متمرکز است از تساوی حقوق صحبتی نمی تواند در میان باشد تا وقتی زحمتکشان مجبور به فروش نیروی کار خود بوده و در زیر دنده های چرخ عظیم استثمار قرار دارند آزادی واقعی به دست نخواهد آمد .

در سوسیالیسم رشد اقتصاد و فرهنگ به خاطر ارضای هر چه بیشتر و حداکثر نیازمند بهای مادی و معنوی روزافزون همه افراد جامعه و از طریق رشد و تکامل مداوم تولید بر شالوده عالی ترین تکنیک و آخرین دستاوردهای دانش صورت می گیرد. چنین است شالوده اقتصادی و روابط تولیدی و خصلت و هدف جامعه سوسیالیستی.

در این جامعه روابط تولیدی که اجتماعی است با خصلت نیروهای تولیدی که آن هم اجتماعی است تطابق دارد و همین تطابق علت اساسی رشد سریع و مداوم اقتصادی است. سراسر حیات اقتصادی جامعه سوسیالیستی به وسیله برنامه جامع رشد و تکامل می یابد. تاریخ بالنسبه کوتاه موجودیت جامعه سوسیالیستی به آشکارترین و غیر قابل انکارترین وجهی برتری این جامعه و اقتصاد آن را بر سرمایه داری و اقتصاد سرمایه داری ثابت کرده و راه نجات از عقب ماندگی، راه ترقی سریع، راه تامین رفاه روز افزون توده های مردم را نشان داده است. رشد اقتصادی در جوامع سرمایه داری هم صورت می گیرد ولی جزء بسیار ناچیزی از ثمرات آن هم در نتیجه مبارزات طولانی مردم نصیب زحمتکشان می شود و این سرمایه داران معدود صاحب وسائل تولید هستند که قسمت اعظم نتایج این رشد را تصاحب می کنند، در حالی که رشد اقتصادی در جامع سوسیالیستی متوجه ارضاء هر چه کامل تر حوائج مادی و فرهنگی همه اعضاء جامعه است.

از نظر اجتماعی در نتیجه از بین رفتن طبقات استثمارگر، جامعه سوسیالیستی از طبقات دوست یعنی طبقه کارگر و دهقانان و قشر اجتماعی روشنفکران تشکیل می شود و هر چه این جامعه بیشتر رو به تکامل رود تفاوت های اساسی میان کار بدنی و کار فکری بین شهر و ده بیشتر زائل می شود و در مرحله دوم عالی تر این جامعه یعنی کمونیسم این تفاوت ها به کلی از بین می رود.

کار در جامعه سوسیالیستی امری اساس بهره وری شخص از نعم اجتماعی است و هر کس مطابق کار و لیاقت و استعداد و خدمتش سهم می برد و اوج می یابد. سوسیالیسم به جای اصل سرمایه اصل کار را منشاء ارزیابی خود قرار می دهد. چنین است به طور خلاصه مطالبی در توضیح سوسیالیسم و جامعه سوسیالیستی که آن را به نحو ذیل نیز تعریف کرده اند:

« سوسیالیسم عبارت است از تحقق هم زمان مالکیت جمعی بر وسائل اساسی تولید و مبادله، اعمال قدرت سیاسی طبقه کارگر و متحدین آن، ارضاء هر چه کامل تر نیازمندی های مادی و معنوی دائماً در حال افزایش اعضاء جامعه و ایجاد شرایط لازم برای تجلی کامل شخصیت هر فرد.»

باید اضافه کرد که جریان گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در کشورهای مختلف بسیار متنوع و گوناگون است و در شرایط مختلف تاریخی به صور مختلف انجام می گیرد. هر خلقی که گام در جاده رشد سوسیالیستی می گذارد صورت ویژه و خاصی از آن را که با شرایط آن کشور با درجه تکامل آن، با سنن و تاریخ آن، با خصوصیات فرهنگی و اجتماعی آن و عوامل ویژه دیگر آن تطبیق می کند ارائه می دارد. با وجود همه این ویژگی های ملی و خصوصیات هر کشور و اهمیت فراوان آن ها، جریان انقلاب سوسیالیستی و ایجاد سوسیالیسم دارای یک رشته قوانین علم نیز هست. رهبری طبقه کارگر و حزب آن، انجام انقلاب سوسیالیستی به این یا آن صورت، وحدت زحمتکشان، استقرار مالکیت اجتماعی، تکامل طبق نقشه، انقلاب سوسیالیستی در زمینه فرهنگ و ایدئولوژی، بر افکندن ستم ملی و اجرای سیاست انترناسیونالیسم پرولتری از این قبیل است. در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۱) گفته می شود:

«سوسیالیسم افق رهایی از امپریالیسم را به بشریت نشان داده است. نظام اجتماعی نوین مبتنی بر مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و حاکمیت زحمتکشان قادر است برنامه ای و بی بحران اقتصاد را به سوی خلق ها تامین کند، حقوق اجتماعی و سیاسی زحمتکشان را تضمین نماید، شرایط را برای دموکراسی واقعی، شرکت واقعی توده های عظیم مردم در اداره جامعه، برای تکامل همه جانبه شخصیت فرد، برای برابری حقوق و ملل و دوستی فیما بین آن

ها ایجاد نماید. در عمل ثابت شده است که فقط سوسیالیسم قادر به حل آن مسائل بنیادی است که در برابر بشریت قرار گرفته است.

۶۳ - سه جریان عمده ضد امپریالیستی

در جهان کنونی، کشورهای سوسیالیستی و جنبش آزادیبخش ملی و مبارزه طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته سه شاخه نیرومند شط عظیم تحولات اجتماعی را تشکیل می دهند که جامعه انسانی را از دوران سرمایه داری به دوران سوسیالیستی انتقال می دهد.

این ها هستند آن سه جریان عمده ای که در جهان امروزی کار مبارزه علیه امپریالیسم و سرمایه داری را از پیش می برند و جامعه بشری را به مرحله نوینی ارتقاء می دهند :

۱ - در نتیجه انقلاب سوسیالیستی اولین دولت سوسیالیستی جهان - اتحاد شوروی - ایجاد شد . پس از جنگ دوم جهانی در آسیا و اروپا وامریکای لاتین يك عده کشورهای دیگر نیز حکومت زحمتکشان را مستقر ساخته اند و هم اکنون دست اندرکار ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم هستند . در این کشورها وسائل تولید و مبادله در مالکیت همه خلق است ، استثمار فرد از فرد برافزوده و در همه شئون اقتصادی ، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی زندگی نوینی ایجاد میگردد. در این کشورها با تحولات بنیادی که ایجاد شده و در آینده عمیق تر و وسیع تر خواهد شد جامعه کمونیستی به وجود خواهد آمد. کشورهای سوسیالیستی و تحکیم و تقویت همه جانبه اقتصادی ، اجتماعی و نظامی آنها مهم ترین و عظیم ترین نیرو در مبارزه ضد امپریالیستی هستند . هر حزب و جمعیت و فردی که صادقانه خواستار استقلال و بهروزی و آزادی کشور خویش و واقعاً مخالف امپریالیسم و استثمار و استعمار باشد نمیتواند این قدرت عمده مبارزه ضد امپریالیستی را نفی کند و نادیده انگارد .

۲ - جریان دوم نهضت آزادیبخش ملی است که به ویژه پس از خاتمه جنگ دوم جهانی اوج بی سابقه ای یافته است. در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و وابسته آسیا و آفریقا و امریکای لاتین، جهان شاهد این مبارزه بی امان و قدرت روز افزون آنست. البته بین این جریان و جریان سوسیالیستی فرق هست. این فرق هم در محتوی اجتماعی دو جریان وجود دارد و هم در هدف های بلافاصله آنان. هدف مبارزه نهضت آزادی بخش ملی در این مرحله کسب استقلال سیاسی و اقتصادی و برانداختن سلطه و نفوذ امپریالیسم است. وجه مشترک اساسی بین این دو جریان آنست که هر دو علیه امپریالیسم که شکل معاصر سرمایه داریست مبارزه می کنند و هر دو دشمنی مشترک دارند. برای خلق های این کشورها نهضت آزادیبخش ملی يك مرحله ضروری و اساسی برای آزادی کامل ملی و اجتماعی به شمار می رود. پیروزی نهضت های آزادیبخش ملی جز با تشخیص دشمن یعنی امپریالیسم از دوست و یاور خود که جنبش سوسیالیستی است امکان پذیر نیست. تمامی تحول جامعه بشری طی ربع قرن اخیر این واقعیت و ضرورت همگامی و اشتراك عمل آن ها را اثبات می کند.

۳ - و اما جریان سوم، آن جریان توده ای و دموکراتیک مترقی وسیعی است که در خود کشورهای امپریالیستی وجود دارد و طبقه کارگر عامل عمده آن و در پیشاپیش آنست. در این کشورهای صنعتی پیش افتاده سرمایه داری با خشونت و حيله کوشش می شود از تجمع و اتحاد همه طبقات و اقشار مترقی به دور طبقه کارگر جلوگیری به عمل آید. با این حال توده های مردم و اقشار مختلف در این کشورها علیه انحصارها و در راه دموکراسی و صلح و سوسیالیسم مبارزه می کنند. این جریان نهضت توده ای و کارگری داخل کشورهای امپریالیستی نیز در تحول وقایع جهان تاثیر جدی داشته و نقش بزرگی در مبارزه ضد امپریالیستی ایفا می کند.

روشن است که هر فرد مترقی و هر حزب و جمعیت ضدامپریالیستی طبعاً باید طرفدار اتحاد این سه جریان و مبارزه مشترک علیه دشمن واحد باشد. در مرحله کنونی برخی عناصر چپ رو یا چپ نما که به اشکال مختلف بروز کرده اند لزوم وحدت این سه جریان را نفی می کنند. واضح است که این کار مستقیماً به نفع امپریالیسم که دشمن مشترک است تمام می شود. برخی از این چپ نماها ماهیت انقلابی کوشش های اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی را برای تحکیم و تقویت نظام سوسیالیستی نفی می کنند. آن ها ارزش اساسی و دوران ساز ایجاد

جامعه سوسیالیستی غنی و پیشرفته و تاثیر نمونه وار آن را منکرند. آن ها نقش انقلابی طبقه کارگر و سازمان سیاسی متشکل وی یعنی حزب را نفي می کنند و یا دست کم می گیرند.

چپ روها این واقعیت اساسی را که محتوی جریان تحول تاریخی معاصر مبارزه بین سرمایه داری و سوسیالیسم با همه تنوع و اشکال مختلف آنست نادیده می گیرند و حتی کوشش می کنند که نهضت های نجات بخش ملی را از دو جریان دیگر یعنی کشورهای سوسیالیستی و نهضت کارگری جدا کنند و آن ها را در مقابل هم قرار دهند. کاملاً واضح است که چنین کوششی آب به آسیاب امپریالیسم می ریزد، زیرا در میان نیروهای ضد امپریالیستی تفرقه می اندازد و برای امپریالیست ها هیچ چیز به اندازه این تفرقه سود آور و خوشحال کننده نیست.

انقلاب واقعی در دوران ما بی شك طرفدار همبستگی و اتحاد این سه جریان ضد امپریالیستی و دورنمای تحول آن به سوی مقصد غایی سوسیالیسم و کمونیسم است. با تکیه بر این اشتراك منافع و اتحاد عمل و همبستگی کامل، مارکسیست ها همواره به استقلال جنبش ها، خلق ها، دول و احزاب نیز توجه دارند و معتقدند که در هر کشور طبق شرایط مشخص آن ویژگی های انکارناپذیر را باید در نظر داشت. این همبستگی و اتحاد در هر سطح و زمینه ای لازم است: همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی برای دفاع از دستاوردهای خویش بر پایه همکاری و کمک متقابل، همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبش های کارگری در کشورهای سرمایه داری، همبستگی بین جنبش کارگری در مجموع خود و نهضت آزادیبخش ملی.

این همبستگی ناشی از وجود دشمن مشترك به صورت امپریالیسم است. هر عمل و سیاستی که امپریالیسم را تضعیف کند در عین حال هم به کشورهای سوسیالیستی، هم به نهضت رهایی بخش و هم به جنبش کارگری کمک می کند. البته هر یک از سه جنبش دارای وظایف خاص خود، مسائل و شکل های مبارزه و وجوه تمایز مخصوص به خود هستند ولی تحلیل جامعه بشر کنونی ثابت می کند که در آینده جز با اتحاد این سه نیرو گشوده نخواهد شد. هر سه جریان به حل تضاد عمده و اساسی عصر ما یعنی تضادی که بین دو نظام سرمایه داری و سوسیالیستی وجود دارد، به سود سوسیالیسم کمک می کند. این سه جریان با امپریالیسم می رزمند و هر يك به نوبه خود در همبستگی با یکدیگر بشریت را از حیطة نفوذ سرمایه داری خارج می کنند. این تحولي است طولانی و غامض و تاریخی. سند اساسی کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) با این جملات آغاز می شود:

« در جهان پروسه انقلابی نیرومندی گسترش می یابد. در مبارزه علیه امپریالیسم سه نیروی عظیم معاصر متحد می گردند و این سه نیرو عبارتند از: سیستم جهانی سوسیالیسم، طبقه کارگر بین المللی و جنبش آزادیبخش ملی. مشخصه مرحله کنونی افزایش امکانات پیشروی نوین برای نیروهای انقلابی و مترقی است. در عین حال خطرات ناشی از امپریالیسم و سیاست متجاوزانه آن نیز افزایش می یابد. امپریالیسم که بحران عمومیش ژرف تر می شود ستمگری خود را بر بسیاری از خلق ها ادامه می دهد و همچنان سرچشمه خطر دائمی برای صلح و ترقی اجتماعی است. وضعی که پیدا شده وحدت عمل کمونیست ها و تمام نیروهای ضد امپریالیستی را ایجاب می کند تا بتوان با استفاده حداکثر از تمام امکانات نوین تعرض وسیع تري را بر امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی و جنگ انجام داد.

۶۴ - سیاست

یعنی اولاً هدف ها و آماج هایی که يك طبقه اجتماعی در مبارزه برای تامین و حفظ منافع خود تعقیب می کند و ثانیاً اسالیب و شیوه هایی که به کمک آن ها این منافع حفظ شده یا به کرسی نشانده می شود. مهم ترین جزء متشکله سیاست در درجه اول عبارتست از امور مربوط به شرکت در کارها و مسائل دولتی، راه و رسم حکومت و کشورداری، مشی دولت و تعیین اشکال وظایف و محتوی فعالیت دولت.

سیاست منعکس کننده مبارزه طبقاتی است و در آخرین تحلیل وضع اقتصادی هر طبقه تعیین کننده آنست. سیاست طبق تعریف لنین « بیان متبلور و متمرکز اقتصاد» است .

تغییر و تکامل موسسات و نهادها و هدف ها و شیوه های سیاسی بر شالوده تغییر و رشد نظام اقتصادی جامعه صورت می گیرد. البته این وابستگی دیالکتیکی است و آنچه گفته شد به معنای منفعل و غیر فعال بودن سیاست

نیست. نهادها و اندیشه های سیاسی که خود بر شالوده اقتصادی پدید می گردند به نوبه خویش تاثیر جدی و فعال بر تکامل اقتصاد می گذارند. لنین بویژه این نقش فعالیت سیاست را خاطرنشان ساخته و همیشه تصریح می کرد که در مقابل همه مسائل اقتصادی، سازمانی و اداری و غیره باید موضع سیاسی داشت.

معمولاً سیاست به دو قسمت می شود: سیاست داخلی و سیاست خارجی. مناسبات بین طبقات و بین ملت ها در داخل يك کشور جزئی از سیاست داخلی است. مناسبات بین دولت ها و بین خلق ها در صحنه بین المللی جزئی از سیاست خارجی است. احزاب کمونیست سیاست خود را نه بر شالوده تمایلات ذهنی بلکه بر تعیین دقیق و علمی ضروریات حیات مادی جامعه، وضع طبقات و تناسب نیروها تدوین می کنند. سیاست احزاب کمونیست بر پایه تئوری مارکسیسم-لنینیسم بر شالوده شناسایی دقیق قوانین تکامل اجتماعی و استفاده از آن ها به سود جامعه متکی است.

يك سیاست صحیح، يك مشی سیاسی درست برای اجراء و تحقق خود به کار سازمانی متناسب و به افراد و کادرهایی که سیاست حزب را درك نموده و در راه تحقق آن کار و پیکار و فداکاری کنند نیاز دارد - کار و بیکاری که درعمل به سیاست جامعه واقعیت ببوشاند. از همین رو هر حزب مارکسیستی - لنینستی علاوه بر تعیین سیاست درست و علمی و اصولی باید توجه خاصی به ترتیب سیاسی توده های مردم، امور سازمانی و تشکیلاتی و تربیت کادرهای خود بنماید.

۶۵ - سیستم انتخاباتی

سیستم انتخاباتی عبارت از ترتیبی است که در هر کشور به موجب قوانین و آئین نامه های خاصی برای انتخاب ارگان های انتخابی کشور و تعیین نتایج رای گیری مقرر گردیده است. سیستم انتخاباتی شرایط و حقوق و وظایف انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و نیز چگونگی اخذ آراء و نحوه تشکیل ارگان های رای گیری هر کشور را مشخص می سازد.

در کشورهای سرمایه داری با ایجاد ملاک های طبقاتی، مالی، ملی، نژادی، جنسی و غیره بخش قابل ملاحظه ای از توده های مردم زحمتکش را از شرکت در انتخابات (انتخاب کردن و انتخاب شدن) محروم می سازند. در این کشورها سیستم انتخاباتی، به طور کلی به نحوی تنظیم می شود که تا حد امکان بتواند حاکمیت طبقات استثمارگر را حفظ نماید.

انتخابات می تواند مستقیم یا غیر مستقیم باشد. در انتخابات مستقیم، رای دهندگان مستقیماً درانتخابات ارگان مربوطه شرکت می کنند. ولی در انتخابات غیر مستقیم یا چند درجه ای رای دهندگان عادی ابتدا گروه های معینی را انتخاب می کنند و این گروه ها به نوبه خود به انتخاب نهایی ارگان مربوطه اقدام می کنند. (مثلاً انتخاب رئیس جمهور در امریکا و یا انتخاب نمایندگان مجلس عالی در نروژ). انتخابات همچنین می تواند با رای مخفی و یا رای علنی انجام گیرد. برای تعیین نتیجه انتخابات در کشورهای سرمایه داری دو سیستم عمده وجود دارد: سیستم مبتنی بر تناسب آراء (proportionnel) و سیستم مبتنی بر اکثریت آراء (majoritaire).

درسیستم مبتنی بر تناسب آراء کرسی های پارلمان به نسبت آرای که احزاب شرکت کننده در انتخابات بدست آورده اند میان این احزاب تقسیم می شود (ایتالیا، بلژیک و غیره). در سیستم مبتنی اکثریت آراء فقط کاندیدهای حزبی انتخاب می شوند که درحوزه انتخاباتی مربوطه آراء بیشتر بدست آورده است. بنابر این احزاب دیگر از داشتن نماینده از این حوزه محروم می شوند. بدین جهت سیستم مبتنی بر تناسب آراء در شرایط چند حزبی در کشور های سرمایه داری، سیستم دموکراتیک تری است.

سیستم مبتنی بر اکثریت آراء می تواند به اکثریت نسبی (امریکا، انگلستان و غیره) و یا اکثریت مطلق آراء (فرانسه و غیره) متکی باشد. در اکثریت نسبی کافی است که يك حزب و یا يك کاندید بیش از احزاب و یا کاندیدهای دیگر راهی بدست آورد. ولی در اکثریت مطلق، حزب و یا يك کاندید لافل باید يك رای بیش از ۵۰% مجموع آراء انتخاب کنندگان را بدست آورد. اگر در دور اول انتخابات چنین اکثریتی بدست نیاید، انتخابات تجدید می شود.

در کشورهای سرمایه داری برای حفظ حاکمیت طبقات استثمارگر علاوه بر موانع قانونی به زد و بندها و حیل‌های گوناگون نیز متوسل می‌شوند.

۶۶ - شخصیت، نقش و کیش آن

شخصیت - در جامعه شناسی به معنای انسان از لحاظ استعدادهاي فردي و وظايف و نقش آن در جامعه است. شخصیت محصول تکامل اجتماعی و حامل مناسبات تولیدی است و بخشی از گروه‌های اجتماعی (قشر، طبقه، ملت و جامعه) را تشکیل می‌دهد. مارکسیسم - لنینیسم مقام شخصیت را در جامعه به نحو مشخص با در نظر گرفتن خصلت دوران اجتماعی - اقتصادی مربوطه بررسی می‌کند. مثلاً در جوامع منقسم به طبقات متخاصم میان مقام و وضع و امکانات هر شخصیت متعلق به طبقات حاکمه استثمارگر و هر شخصیت متعلق به طبقات ستمکش و محروم تضاد اساسی وجود دارد. در هر دوران اجتماعی - اقتصادی معینی نیز این وضع تغییر می‌کند. روشن است که تنها اجتماع سوسیالیستی از طریق الغای استثمار و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید می‌تواند امکان شکفتگی کامل شخصیت انسانی را با تأمین پایه‌های مادی آن فراهم سازد. به وجود آمدن بهترین شرایط برای رشد شخصیت و پرورش همه جانبه فرد و بروز همه استعدادها بر شالوده به‌روزی عمومی از وظایف و هدف‌های مهم جامعه سوسیالیستی به شمار می‌رود.

نقش شخصیت‌ها در تاریخ یکی از مسائل مهم جامعه‌شناسی است. مارکسیسم - لنینیسم معتقد است که تاریخ ثمره فعالیت توده‌های مردم است. توده‌های مردم آفریننده واقعی تاریخ و نیروی تعیین‌کننده تکامل اجتماعی هستند، زیرا شالوده مادی تکامل تاریخ رشد تولید است و توده‌های زحمتکش نیروی اساسی و مولد تمام نعم مادی هستند و بقای جامعه بشری بدون کار آنان ممکن نیست. توده‌های زحمتکش محرک اساسی ترقی تکنیک هستند و ترقی تکنیک به تغییر نیروهای تولیدی می‌انجامد و این نیز خود تغییر شیوه تولید را به دنبال می‌آورد. توده خلق آن نیروی عمده‌ای هستند که سرنوشت انقلاب‌های اجتماعی و جنبش‌های سیاسی و آزادیبخش را تعیین می‌کنند و سرانجام توده‌های مردم سهمی عظیم در رشد و تکامل فرهنگ و علم و هنر جامعه دارند و به قول گورکی سازنده همه حماسه‌های بزرگ، همه تراژدی‌های روی زمین و سازنده تاریخ فرهنگ جهانی هستند. نقش توده‌های مردم در طی تکامل تاریخ روز افزونست. در نظام سوسیالیستی این نقش و وظایف فوق‌العاده افزایش می‌یابد و تحولات عظیم جامعه کمونیستی در تمام زمینه‌های زندگی فقط از طریق شرکت وسیع و فعال و آگاهانه و پرشور توده‌های خلق امکان‌پذیر است. مارکسیسم در عین حال بر آنست شخصیت فرد در تکامل اجتماعی نقش بزرگی بازی می‌کند، اگرچه بدخواه نمی‌تواند جریان عینی تاریخ را تغییر دهد. تأیید نقش قاطع خلق در آفریدن تاریخ به معنای نفی و یا بی‌اعتنایی به نقش شخصیت و تأثیر آن بر روی حوادث در تاریخ نیست. یک شخصیت بزرگ می‌تواند تأثیر عظیم در جریان تکامل تاریخ به جای گذارد، اگر فعالیت وی با شرایط و قوانین عینی تکامل جامعه تطبیق کند. رهبران توده‌ها را متشکل می‌کنند، فعالیت آن‌ها را بالا می‌برند، در برابر آن‌ها وظایف مشخصی قرار می‌دهند و آن‌ها را برای انجام این وظایف تجهیز می‌کنند. طبقه پیشرو بدون رهبران شایسته و پیشوایان واقعی نمیتواند تسلط سیاسی بدست آورد، دولت را برقرار سازد و با دشمنان موفقیت‌آمیز مبارزه کند. شخصیت بزرگ کسی است که تمام نیرو و فعالیت خود را در راه پیشرفت جامعه به کار اندازد. به رسالت طبقه پیشرو، به تناسب نیروهای طبقاتی، به نحوه تغییر شرایط آگاه باشد، به توده مردم تکیه کند، در راه برقراری نظام مترقی اجتماعی کوشش کند.

خصوصیات شخصی یک رهبر نیز دارای اهمیت ویژه است. استعداد، خردمندی، انرژی، ابتکار و قاطعیت، قریحه سازماندهی و ایمان به آرمان، مهر به مردم محروم و کینه به دشمنان، صداقت و فضائل اخلاقی در این میان نقشی به سزا دارد. برعکس برخی صفات مذموم شخصی می‌تواند اثرات سوء و عمیق بجای گذارد.

شخصیتی که بر خلاف قوانین عینی تکامل تاریخ عمل کند فعالیت او ارتجاعی، ترمز کننده رشد جامعه و بالاخره محکوم به شکست خواهد بود. پس از این توضیح درباره نقش شخصیت باید اضافه کنیم که مارکسیسم - لنینیسم ماهیتاً با پرستش شخصیت سازگار نیست. کیش شخصیت عبارتست از تبعیت کورکورانه از شخصیت بزرگ. اعتقاد به

قدرت فوق العاده او، مطلق کردن میل و اراده او، مارکس و انگلس و لنین همیشه از مخالفین سرسخت پرستش شخصیت بوده اند، علیه مبالغه در نقش او، علیه مدح و ثنا و تملق برخاسته اند. آن ها در حیات حزبی، رهبری جمعی را ضامن پیروزی جنبش انقلابی می دانستند. کیش شخص پرستی و عوامل ناشی از آن یعنی نقض اصول رهبری جمعی و دموکراسی درون حزبی و قانونیت سوسیالیستی با اصول لنینی زندگی حزبی همساز نیست. کیش شخصیت به معنای کاهش نقش حزب و نقش توده های مردم است، جلو تکامل فعالیت ایدئولوژیک، فعالیت خلاق زحمتکشان، ابتکار و شور و حس مسئولیت آنان را می گیرد. توده مردم را به مجریان بی اراده خدای اعظم که خود قادر مطلق و اندیشمند واحد است مبدل می کند. تجربه جنبش کمونیستی و اثرات سوء کیش شخصیت استالین و سپس کیش مائو نشان داد که تا چه اندازه شخص پرستی به ویژه در شرایط حزب حاکم نیازمند و از سرتا پا با مارکسیسم - لنینیسم بیگانه است .

٦٧ - شمشیر داموکلس (Epee de Damocles)

این عبارت از یک داستان افسانه ای قدیمی اساطیری گرفته شده است. بنابر این افسانه، دیو نیسوس سلطان مستبد سیراکوس شمشیر بسیار تیز و برنده ای را بالای سر داموکلس که بر او حسد می برد و رقیبش بود با یک موی اسب آویخته بود به نحوی که با کمترین حرکت و تکان داموکلس ممکن بود مو پاره شود و شمشیر سنگین بر او فرود آید. از این داستان اساطیری عبارت بسیار مصطلح «شمشیر داموکلس» گرفته شده که مقصود از آن در مباحث معمولی سیاسی و اجتماعی عبارتست از یک خطر حاد، یک تهدید دائمی که همیشه موجود است و هر حرکت و عکس العملی را دچار مخاطره می کند. مثلاً مصطلح است که رژیم ضد دموکراتیک شاه، سازمان امنیت را چون شمشیر داموکلس بر فرق آزادی خواهان و استقلال طلبان آویزان کرده، یعنی سازمان امنیت حربه و وسیله ای برای ترور و اختناق است و دائماً برای جلوگیری از حق طلبی و آزادیخواهی به صورت خطر دستگیری، توقیف، شکنجه، زندان و اعدام بالای سر مردم نگهداشته می شود. یا مثلاً می گوئیم قرضه های کشورهای امپریالیستی همچون شمشیر داموکلس استقلال و حق حاکمیت و اقتصاد میهن ما را تهدید می کنند، در اینجا هم عبارت شمشیر داموکلس خطر دائمی و تهدید مداومی را می رساند که از جانب قرضه های خانمان بر باد ده و اسارت آور متوجه استقلال سیاسی و اقتصادی کشور می شود.

٦٨ - شوینیسم، کسموپولیتیسیم، میهن پرستی

(Chauvinisme , cosmopolitisme , patriotisme)

شوینیسم عبارت از سیاست ارتجاعی ای است که هدف آن به زیر سلطه کشیدن و برده کردن سایر ملت ها و بر افروختن آتش نفاق و دشمن ملی و برترنمودن ملت خودی و خوار شمردن سایر ملل می باشد. شوینیسم یک سیستم بورژوایی است و اغلب بر شالوده نژاد پرستی قرار دارد. شوینیسم از علاقه و عشق به میهن که یکی از شریف ترین احساسات بشریت است سوء استفاده می کند، سود و برتری ملت خودی را به ضرر سایر ملل تبلیغ می نماید، ملل مختلف را در مقابل هم قرار می دهد، دشمنی بر می انگیزاند، هدف ها و آرمان های مشترک زحمتکشان ملل مختلف را به کلی نفی کرده به جای دوستی و همکاری و اعتلاء و ترقی مشترک همه ملل، برتری و سود یک ملت را علیرغم منافع سایر ملل قرار می دهد. ارتجاع و استثمار و استعمار از این سیاست برای نفاق افکنی در بین ملل و پیشبرد مقاصد طبقاتی سودجویانه و استیلاگرانه خود بهره برداری می کنند و بدون آنکه کمترین علاقه ملی و عشق میهنی داشته باشند با دامن زدن به تعصب کور و در بند کشیدن ملل دیگر می کشانند، حق حاکمیت و آزادی سایر ملل را نقض می کند، به ستم ملی میدان می دهد، آن را توجیه می کند، نفرت و کینه ملی را به جای دوستی و همکاری و آزادی خلق ها و حق حاکمیت همه ملل می نشاند.

هیئت‌ها حاکمه ارتجاعی به کرات از این سیاست و روش علیه منافع واقعی و اساسی همه خلق و منجمله ملت خودی استفاده کرده‌اند. فاشیست‌ها با این سیاست فاجعه بزرگی ایجاد کردند و آن را دستاویز سلطه جابرانه بر سایر ملل قرار دادند. هم‌اکنون نیز امپریالیست‌ها با توسل باین شیوه بین‌ملل نفاق و دشمنی ایجاد می‌کنند، یکی را به جان دیگری می‌اندازند و از آب گل‌آلود به نفع خود ماهی می‌گیرند.

منافع اساسی، هدف‌ها و آرمان‌های همه خلق‌ها مشترک و همگون است. زحمتکشان هیچگونه دشمنی با هم ندارند. اعتلاء و ترقی یکی، ضعف و انحطاط و سرشکستگی دیگری را ایجاد نمی‌کند. دشمن همه امپریالیسم و ارتجاع است. شوینیست‌ها با پنهان کردن این واقعیت اساسی به امپریالیسم و ارتجاع خدمت می‌کنند.

در نقطه مقابل شوینیسم تئوری و سیاست کسموپولیتیسیم قرار دارد که آن را «جهان‌وطنی» ترجمه کرده‌اند. این تئوری بی‌علاقگی کامل و عدم توجه به منافع میهنی، به خلق خودی، به فرهنگ ملی و به سنن و تاریخ آن را تبلیغ می‌کند. این نیز یک تئوری بورژوازی ارتجاعی است. در این زمینه اصولاً شخصیت ملی و حاکمیت ملی ضرورت مبارزه به خاطر استقلال و سربلندی ملی نفی می‌شود. طرفداران این نظریه گاه خواستار یک حکومت جهانی می‌شوند که البته مستقیماً به معنای تسلط امپریالیست‌ها بر سایر ملل و کشورهاست.

در کشورهای جهان سوم در ممالکی که تحت سیطره امپریالیست‌ها و استعمارگران قرار دارند، خواست استقلال ملی به قدری ریشه دوانده که مبلغین کسموپولیتیسیم کمتر جرات می‌کنند آشکارا از این تئوری دفاع کنند. آن‌ها کمتر امکان دارند از این طریق مبارزه حقه ملی علیه امپریالیسم را خلع سلاح نمایند. در هر حال شوینیسم و کسموپولیتیسیم هر دو، از آنجا که در عمل مبارزه ضد امپریالیستی را نفی می‌کنند، برای نهضت‌های ملی و آزادیبخش خطرناکند.

خطر شوینیسم ناشی از تبلیغات زهر آگین و سخیف، از آرمان‌های والای میهنی و ملی و طبقاتی و انسانی خود دفاع کرده پرچم میهن پرستی و انترناسیونالیسم پرولتری یا همبستگی بین‌المللی زحمتکشان را در راه هدف مشترک در اهتزاز نگاه می‌دارند.

میهن پرستی پرچم ما در مبارزه علیه شوینیسم و کسموپولیتیسیم است. کمونیست‌ها همواره با قهرمانی‌های خود نمونه‌های الهام بخش میهن پرستی را به جوامع خود در همه کشورها عرضه داشته‌اند. میهن پرستی یعنی عشق و علاقه به میهن و به خلق. طبقات استعمارگر همیشه نشان داده‌اند که در مقابل منافع تنگ‌نظرانه طبقاتی خویش به آسانی منافع ملی را قربانی می‌کنند، در حالی که توده‌های مردم زحمتکش همواره پرچمدار میهن پرستی واقعی تا آخرین مرز ایثار بوده و هستند. میهن پرستی یعنی مبارزه به خاطر استقلال اقتصادی و سیاسی کشور، علیه هر نوع بردگی و بهره‌کشی از آن، یعنی پیکار به خاطر سربلندی ملی و تکامل ارزش‌های مادی و معنوی میهن، به خاطر فرهنگ و سنن مترقی، یعنی نبرد برای بهروزی و سعادت توده‌های مردمی که در این خاک زیست می‌کنند.

در زمان ما که امپریالیسم از کلیه وسائل فنی و علمی و شیوه‌های تبلیغاتی و نفوذ فرهنگی و رواج فساد و انحطاط و غیره استفاده می‌کند، ستمگری بر یک ملت و استثمار آن ممکن است چنان شکل و دامنه‌ای به خود بگیرد که شخصیت ملت را به درجات و اشکال مختلف از آن سلب نماید. این یک خطر جدی علیه موجودیت ملی است. تنها مبارزه برای آزادی و استقلال ملی می‌تواند این کوشش شیطانی برای سلب شخصیت ملی را محدود کرده و سپس این شخصیت را احیاء نماید. از جانب دیگر ملتی که در راه آزادی و استقلال یعنی علیه ستمگری و استثمار و بالنتیجه علیه سلب شخصیت خویش نبرد می‌کند می‌تواند و باید با ملل دیگری که آزاد شده‌اند و یا در راه آزادی و استقلال خود مبارزه می‌کنند مناسبات برادرانه و دوستانه داشته باشد و این همان مسئله دوستی و همکاری انترناسیونالیستی میان ملل و زحمتکشان است.

يك جريان ناسیونالیستی متعصب متعلق به بورژوازی یهود است که در اواخر قرن گذشته در اروپا به وجود آمد و اکنون به ایدئولوژی رسمی دولت تجاوز گر اسرائیل بدل شده است. این نام مشتق از صهیون - محلی در نزدیکی شهر اورشلیم است که برای یهودیان نیز دارای تقدس است. در سال ۱۸۹۷ جمعیتی به نام سازمان جهانی صهیونیسم بوجود آمد که هدف خود را انتقال تمام یهودیان جهان به فلسطین اعلام کرد. این سازمان اکنون دارای قدرت مالی برابر با دارایی بزرگ ترین شرکت های انحصاری جهانست، سهامدار شرکت های متعدد اسرائیلی و صاحب زمین ها و موسسات کشاورزی و واحدهای تولیدی و توزیعی عدیده است، مرکز آن در ایالات متحده امریکاست و فعالیت های جمعیت های صهیونیست را در بیش از ۲۰ کشور جهان کنترل می کند. جمعیت های متعدد، کلوب ها، کمیته ها و اتحادیه های فراوانی وابسته بدانند. باید گفت که صهیونیست ها در آغاز به خاطر منافع و ساخت و پاخت های امپریالیستی حاضر بودند «کانون یهود» را در امریکای لاتین یا در کنیا یا در اوگاندا یا در اروپای شرقی بوجود آوردند.

بورژوازی یهود با تحریک احساسات ناسیونالیستی و تعصب های ملی سالیان درازست که در زیر پرچم صهیونیست با نیروهای مترقی به مبارزه برخاسته و این جريان را به حربه ای در خدمت محافل ارتجاعی و امپریالیستی بدل کرده است.

شالوده صهیونیسم این اندیشه است که يك ملت واحد یهود مرکب از یهودیان سراسر جهان، صرف نظر از کشوری که میهن آنهاست وجود دارد. این اندیشه از نظر سیاسی ارتجاعی و حربه نفاق افکنی است و از نظر علمی بی پایه و غیر منطقی است. صهیونیسم قوم یهود را دارای وضع استثنایی در جهان می داند که به عنوان برگزیده خدا دارای رسالتی ویژه است. صهیونیسم در درجه اول با منافع پرولتاریای یهود مغایر است. صهیونیسم سالیان متمادی کوشش اصلی خود را متوجه ایجاد نفاق و تضاد بین یهودیان هر کشور و خلقی که در میان آنها می زیستند کرده و در تحریک دشمنی و کینه بین یهودیان و سایر خلق ها می کوشد. از این نظر بین صهیونیسم و آنتی سمیتیسم که نقطه مقابل اولیست تفاوتی نیست. هر دو صهیونیسم و آنتی سمیتیسم (ضد یهود) - جريان ارتجاعی، نژاد پرستانه، ناسیونالیستی کور و دشمن اتحاد زحمتکشان است و مارکسیسم با تمام قدرت هر دو را رد می کند.

صهیونیسم اینک دیگر تنها ایدئولوژی نیست بلکه سیستم ارتباطات پرشاخه و موسسات بی شماری نیزهست و مجموعه نظریات، سازمان ها، سیاست ها و روش های سیاسی و اقتصادی بورژوازی بزرگ یهود را که با محافل انحصاری ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای امپریالیستی جوش خورده اند تشکیل می دهد. محتوی اساسی صهیونیسم، شوئیسم جنگ طلبانه و ضد کمونیسم است.

صهیونیسم می کوشد در کشورهای مختلف جهان، کارگران و زحمتکشان یهود را از محیط کار و زندگی و فعالیت خود از بقیه کارگران و زحمتکشان جدا کند و مانع شرکت آن ها در نهضت کارگری و دموکراتیک گردد. صهیونیسم با اشاعه نظریه غلط «وحدت منافع ملی یهودیان» می خواهد تضاد بین کارگر و سرمایه دار را بین استثمار کننده و استثمار شونده یهود را مخفی کند و در حقیقت منافع حیاتی زحمتکشان یهود را در پیشگاه منافع بورژوازی بزرگ و ثروتمند یهود قربانی کند. امپریالیسم جهانی از صهیونیسم در توطئه های ضد ملی، ضد جنبش آزادیبخش و ضد سوسیالیسم بهره فراوان بر می گیرد و با فریب و اغوای توده های یهود نقشه های شیطانی و ضد خلقی خود را عملی می کند.

نقطه مقابل صهیونیسم آنتی سمیتیسم (آنتی یعنی ضد، سمیت یعنی سامی - نژادی که یهودیان نیز به آن متعلقند) - روش خصمانه نسبت به یهودیان به طور اعم است که هرگونه ملاحظات طبقاتی و اجتماعی را نادیده می انگارد. آنتی سمیتیسم در همه جا به عنوان سلاحی برای نفاق افکنی و انحراف توجه زحمتکشان از مسائل واقعی اجتماعی و سیاسی به کار رفته، چه بسا به صورت های غیر انسانی و کشتار های جمعی و نفی بلد و آواره ساختن ها تجلی کرده است و یا به صورت تبعیض های گوناگون، حق کشی ها، سختگیری های مستقیم و غیر مستقیم در آمده است. آنتی سمیتیسم مانند صهیونیسم تنها به سود طبقات استثمارگر و نیروهای ارتجاعی است که از این راه به مبارزه طبقاتی و اتحاد زحمتکشان خلل وارد می سازند.

تعریف جامع و همه جانبه طبقه اجتماعی را ولادیمیر ایلیچ لنین بدست داده است.

لنین می گوید:

« طبقات به گروه های بزرگی از افراد اطلاق می گردد که بر حسب جای خود در سیستم تولید اجتماعی دوران تاریخی معین، بر حسب مناسبات خود با وسائل تولید (که اغلب در قوانین تثبیت و تسجیل شده است)، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابر این بر حسب طرق دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند، از یکدیگر متمایزند. طبقات آن چنان گروه هایی از افراد هستند که گروهی از آن ها می تواند به علت تمایزی که میان جای آن ها در شیوه معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود درآورند.»

بنابراین تعریف، تمایز طبقات به طور کلی بر حسب جا و مقام آن ها در تولید اجتماعی مشخص می شود. چگونگی رابطه طبقات با وسائل تولید مهم ترین عامل تعیین کننده جای این طبقات در تولید اجتماعی است. مالک وسائل تولید و زحمتکشان فاقد وسائل تولید هر یک مقام و جای متفاوت در تولید اجتماعی دارند. یکی حاکم است و دیگری محکوم، یکی بهره کش است دیگری بهره ده. طبقات مختلف بر حسب چگونگی و میزان دریافت سهم خود از تولید اجتماعی نیز از هم متمایز هستند. مثلاً در شرایط سرمایه داری، سرمایه داران به شکل سود، بهره و غیره و کارگران به شکل دستمزد سهم خود را از تولید اجتماعی به دست می آورند و میزان درآمد آنان نیز کاملاً متفاوت است. به این ترتیب کاملاً روشن است که مارکسیسم - لنینیسم طبقات اجتماعی و اساس تقسیم جوامع به طبقات را در محیط تولید مادی می یابد و پایه عینی این تقسیم را نشان می دهد.

همان طور که تاریخ نشان می دهد طبقات همیشه از آغاز پیدایش انسان وجود نداشته اند. جامعه اشتراکی یا کمون اولیه جامعه ای بدون طبقات بود، رابطه همه افراد بشری با وسائل بسیار ابتدایی تولید یکسان بود. سطح تولید چنان پایین بود که فقط حداقل نعم مادی را تامین می کرد و امکانی برای تراکم ارزش های مادی و پیدایش مالکیت خصوصی و گروه بندی اجتماعی از نظر رابطه با وسائل تولید وجود نداشت.

با رشد نیروهای تولیدی و بازده کار، با تولید بیش از مصرف و امکان انباشته ثروت، با تقسیم کار اجتماعی و پیدایش مالکیت خصوصی و زوال مالکیت اشتراکی، نابرابری اقتصادی مردمان افزایش یافت. برخی که به ویژه از سران قبائل بودند ثروتمند و صاحب وسائل تولید شدند، عده ای دیگر از آن محروم مانده مجبور شدند برای صاحبان وسائل تولید کار کنند. این قشر بندی طبقاتی و تکامل آن منجر به پیدایش جامعه بردگی شد.

هر یک از فرم‌اسیون های اجتماعی منقسم به طبقات دارای ساخت طبقات ویژه خویش است. در جامعه بردگی طبقات اصلی عبارت بودند از بردگان و برده داران، در جامعه فئودالی اربابان و رعایا، در جامعه سرمایه داری پرلتریا و بورژوازی. در هر یک از این دوران ها علاوه بر طبقات اساسی نامبرده طبقات غیر عمده دیگر نیز وجود دارند. این ها با طبقات جدید در حال زایش و تکامل و با طبقات در حال زوال دستخوش قشر بندی و تجزیه.

در این میان طبقه کارگر دارای نقشی ویژه و رسالت تاریخی خاص است، زیرا که این طبقه با مبارزه خود ضمن اتحاد با دهقانان زحمتکش علیه سرمایه داری و برای استقرار سوسیالیسم و کمونیسم اصل استثمار را ملغی می کند و جامعه بدون طبقات را ایجاد می نماید.

بنابر این طبقه یک مقوله اجتماعی تاریخی است در آغاز در دوران کمون اولیه وجود نداشت و در دوران کمونیسم نیز از بین خواهد رفت.

در دوران های اجتماعی منقسم به طبقات، طبقات استثمار شونده همه ثروت های اجتماعی را تولید می کنند، ولی طبقات بهره کش سهم مهمی از آن ها را از آنجا که صاحب وسائل تولید هستند به خود اختصاص می دهند. تناقضات و تضادهای طبقاتی از همین جا ناشی می شود. مبارزه طبقاتی که بر شالوده عینی وجود طبقات بهره کش و بهره ده و منافع متضاد آن ها جریان دارد یک امر ذهنی وابسته به اراده و میل افراد نیست.

با در نظر گرفتن مفهوم علمی طبقه و تعریفی که از آن نمودیم استفاده از اصطلاحاتی نظیر طبقه روشنفکر، طبقه کارمندان، طبقه زنان، طبقه فخر و نظایر این ها که در جراید به آن برخورد می کنیم صحیح نیست زیرا هر یک از این دستجات و گروه ها قشر یا صنف یا گروه صنفی یا جنسی معینی را نشان می دهند و مخلوط کردن آن ها با طبقه که دارای مفهوم دقیق علمی است نه تنها اشتباه است بلکه در عمل کار را به نفعی تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی

می کشاند. واضح است که بسیاری از این گروه ها و اقشار، که از نظر صنفی و سنی و جنسی و غیره می توانند منافع مشترکی داشته باشند شامل افراد وابسته به طبقات کاملاً مشخص و متضاد اجتماعی هستند. مثلاً منافع زنان یا جوانان کارگر و زحمتکش درست در نقطه مقابل زنان و یا جوانان وابسته به طبقات و قشرهای ثروتمند قرار دارد.

۷۶ - فنوداليسم (feodalisme)

فنوداليسم آن فرماسیون اجتماعی - اقتصادی که در نتیجه تلاشی جامعه برده داری و یا مستقیماً در نتیجه تلاشی کمون اولیه با ویژگی های مشخص خود در هر کشور، تقریباً در کلیه سرزمین های جهان وجود آمد. پیدایش در شکل کلاسیک خود، عوامل این دوران در بطن جامعه برده داری به صورت کولون بروز نمود. کولون عبارت بودند از بردگان آزاد شده یا زحمتکشان آزاد یعنی غیر برده که قطعات کوچک زمین را با شرایط معینی می گرفتند و موظف بودند زمین ارباب یعنی مالک بزرگ زمین را زراعت کنند و سهم بزرگی از محصول را به صورت جنس یا نقد به مالک تسلیم کنند و مقرری های دیگری به شکل بیگاری و مالیات و غیره تادیه نمایند. در اواخر دوران برده داری، کار به این شکل، عواید بیشتری برای برده داران و خواجگان تامین م یکرد. زارعین جدید، وابسته به زمین بودند یعنی با آن خرید و فروش می شدند ولی دیگر بنده و زرخرد به شمار نمی آمدند. این نوع جدید زحمتکشان که به زبان رومی کولون نامیده می شدند پیشینیان سرف ها یا رعیت های قرون وسطایی هستند. با مرور زمان اختلاف بین بردگان آزاد شده، کولون ها و دهقانان آزاد از بین رفت و همه به توده وسیع و بگ دست «رعیت» که در غرب سرف نامیده می شود بدل شدند. به همین جهت دوران فنوداليسم را سرواز نیز نامیده اند.

در صورت بندی اجتماعی - اقتصادی فنوداليسم طبقات اساسی عبارتند از دهقانان رعیت (بهره دهان) و مالکان فنودال (بهره کشان). عامل انقلابی در این مرحله همواره دهقانان و پیشه وران بودند.

در جوامع شرق باستان بنابه تحقیقاتی که تاکنون صورت گرفته ظاهراً تقسیم اساسی افراد جامعه به آزاد و بنده صورت نگرفته، بلکه تقسیم جامعه به دو گروه فقیر و غنی روی داده است. روسای قبایل فرماندهان جنگی، روحانیون و پیشوایان به علت وظایف خاص و متعدد خود نظیر حفظ امنیت، نظارت بر تقسیم نوبتی زمین ها، آبیاری، نگاهداری دام ها و غیره اهمیت و قدرت و ثروت یافتند و فشریندی درونی جامعه طایفه ای ابتدایی بین آن ها و انبوه فقیر طوایف صورت گرفت. تشکیل اتحادیه های قبایل و سپس پادشاهی ها و ایجاد اشراف و قدرت دولتی متمرکز و به شدت استبدادی راه تکامل این جوامع بود که در آن ها رژیم برده داری تسلط کامل نیافت. بردگان اگرچه وجود داشتند ولی هرگز به صورت طبقه عمده و نیروی اساسی جامعه در نیامدند بردگی به شکل عمده به صورت بردگی خانگی باقی ماند.

نیروهای تولیدی - دوران فنوداليسم یک مرحله ضروری تکامل جامعه انسانی است و پیدایش آن به موقع خود به رشد نیروهای مولده کمک کرد. رشته های اساسی تولید در این دوران کشاورزی است. کار توده های دهقانی وابسته به زمین که هر یک قطعه زمینی را کشت می کرد و دارای ابراز تولید متعلق به خود بود و تا حدی خویش را در پیشرفت کشاورزی دینفع می شمرد توانست موانعی را که در آن عصر در راه رشد نیروهای مولد وجود داشت برطرف سازد در آغاز این دوران ادوات زراعی خیش چوبی و آهنی، داس و بیل بود و سپس گاو آن چرخ دار و ادوات زراعی دندان دار و بعد تدریجاً آسیای بادی یا آبی و غیره به وجود آمد. سطح تولید ترقی کرد، محصولات متنوع تر شد، دامپروری رشد یافت، پیشه وری به تدریج کاملاً از کشاورزی جدا شد، حرفه های جدید پیدا شد و بالاخره آهنگری، کشتیرانی و استفاده از نیروی آب و چرخ و غیره تاثیر مهمی در پیشرفت امور صنعتی نمود، به طوری که دیگر تکامل آینده تولید در چارچوب تنگ مناسبات فنودالی ممکن نبود.

مناسبات تولیدی - مناسبات تولیدی جامعه فئودالی بر مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدودی بر رعیت استوار بود. رعیت دیگر بنده نبود، اختیار جان او در دست مالک نبود و مستقلاً فروخته نمی شد، اگر چه با زمینی که به فروش می رفت به مالک جدید منتقل می شد. در ممالک شرقی اکثر دهقانان وابستگی به شکل کلاسیک به زمین نداشتند و بیشتر قروض آنها به مالک، آنان را از نظر اقتصادی وابسته می کرد. رعیت از محصول دارای سهمی بود که به خود او تعلق داشت. در این دوران هم مالکیت فئودالی و هم مالکیت انفرادی دهقان و پیشه ور بر ادوات تولید توأم وجود داشت. محصول اضافی رعیت تسلیم ارباب می شد که آن را بهره مالکانه یا بهره اربابی می نامیدند. به طور کلی سه نوع بهره مالکانه: کار بهره یا بیکاری، بهره جنسی و بهره نقدی بر می خوریم که کمابیش در جنب یکدیگر وجود داشتند ولی در مراحل مختلف تکامل جامعه فئودالی یکی از اشکال مزبور تفوق یافته است. شکل مسلط استثمار دهقانان در مرحله ابتدایی دوران فئودالیسم کار بهره بود، بدین معنی که دهقانان روزهای معینی از هفته را مستقیماً برای ارباب و روی زمین او کار می کرد و بدین ترتیب به اصطلاح اقتصادی زمان کار اضافی او از نظر زمان و مکان کاملاً مشخص بود. بهره جنسی تسلیم منظم مقداری از محصول زراعی و دامی بود. بهره نقدی به معنای پرداخت بهره مالکانه به پول است. بهره نقدی خصوصیت دورانیست که فئودالیسم در حال تلاشی است و مناسبات سرمایه داری کم کم در تولید رخنه می کند. علاوه بر این بهره منظم مالکانه ارباب یک سلسله عوارض و مالیات ها و سیورسات به دهقانان تحمیل می کرد. واضح است که هر کشور یا گروه کشورها دارای ویژگی های فئودالی مخصوص به خود بودند. مثلاً در ممالک باستان خاور زمین مدت ها مناسبات فئودالی با بقایای دوران های پیشین در آمیخته بود. مالکیت دولتی بر زمین و مالکیت شاهان قسمت مهمی از زمین ها را در بر می گرفت. آبیاری مصنوعی، قنوات و شبکه های آبیاری و تعلق آن ها به دولت و اشراف ویژگی های خاص را موجب می شد. این ویژگی ها که به «شیوه های تولید آسیایی» (اصطلاح مارکس) معروف شده خود مورد بحث محققان است.

قانون اساسی اقتصاد فئودالی عبارتست از تولید محصول اضافی برای تامین نیازمندی های دوران فئودال و استثمار رعایای وابسته بر مبنای مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدود وی نسبت به رعایا، از طریق کار بهره، بهره جنسی و نقدی و انواع دیگر عوارض و مالیات ها و سیورسات (واژه کاربره را در فارسی می توان به بیگاری تعبیر نمود).

در آغاز این دوران اقتصاد طبیعی تفوق کامل داشت و مقصود از اقتصاد طبیعی وابسته آنست که هر ارباب در املاک خود از عواید و بهره ای که از استثمار دهقانان به دست می آورد زندگی می کرد و تقریباً کلیه احتیاجات ضروری وی و خدمه اش را در املاکش تهیه می شد و به ندرت مبادلات با خارج از این محیط مورد استفاده قرار می گرفت. اقتصاد دهقانی نیز بر همین پایه قرار داشت و خانواده دهقانی به امور پیشه وری نیز می پرداخت و عمده نیازمندی های خود را شخصاً تامین می نمود. بعداً به تدریج با توسعه شهرها تولید پیشه وری و تقسیم کار و مبادلات بین شهر و ده بسط یافت و ناگزیر درهای اقتصاد طبیعی به خارج گشوده شد و بازار گسترش یافت.

مناسبات تولیدی فئودالی در مرحله معینی از تکامل دوران فئودالی به سدی در راه تکامل نیروهای مولد بدل می شود. با رشد تولید کالایی عوامل کم و بیش شکل گرفته فرماسیون سرمایه داری پدید می گردد. قیام ها و جنگ های دهقانی اساس جامعه فئودالی را متزلزل می کند و جامعه راه رشد خود را به سوی دوران بعدی می گشاید.

در دوران معاصر به علت وجود سیستم جهانی سوسیالیستی، که به عامل قاطع تکامل جامعه بشری بدل می شود و همچنین وجود نهضت های نیرومند ملی و آزادیبخش امکان آن هست که جوامعی که در آن هنوز فئودالیسم و یا بقایای آن وجود دارد دیگر از دوران پردرد سرمایه داری نگذردند و مستقیماً با در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه داری به صورت بندی اقتصادی - اجتماعی سوسیالیسم برسند.

۷۷ - کاپیتولاسیون (Capitulation)

این واژه که تا نیم قرن پیش بیانگر یکی از وجوه تسلط استعمار در میهن ما بود در سال های اخیر با تصویب قانون اعطای مصونیت های خاص به افسران امریکایی در ایران دوباره فعلیت یافته است. کاپیتولاسیون یا رژیم کاپیتولاسیون مبین این واقعیت است که برخی دول سرمایه داری و استعمارگر از حقوق خاصی در کشورهای وابسته و نیمه

مستعمره برخوردارند. ایران و همچنین ترکیه که در نیم قرن پیش مستعمره رسمی ممالک امپریالیستی نبودند مثال های بارز این اعطای حقوق مستعمراتی ویژه به شمار می رفتند. این حقوق و امتیازات برای اتباع دول امپریالیستی طبق قراردادهای نابرابر به کشور مربوطه تحمیل می شود. یکی از مهم ترین مظاهر وجود کاپیتولاسیون عبارتست از آن که قوانین دادگستری و احکام و دادگاه های محل شامل اتباع کشور صاحب امتیاز نمی شود. مثلاً در صورت ارتکاب جرم توسط اتباع دول امپریالیستی آن ها از طرف کنسولگری دولت خود مورد تعقیب قرار می گرفتند نه از طرف دادگاه های محلی. مظاهر دیگر کاپیتولاسیون عبارتست از حق اتباع دول امپریالیستی به داشتن مساکن و منازل و مناطقی که قدرت و حاکمیت دولت محلی بر آن ها اعمال نمی شد حق داشتن راه آهن یا پست ویژه، معافیت از پرداخت مالیات ها و عوارض محلی یا تخفیف زیاد آن.

از نظر تاریخی کاپیتولاسیون در قرن های دهم تا دوازدهم میلادی پدید شد و عبارت از حقوق ویژه ای بود که در بیزانس به اتباع شهرهای تکامل یافته تجارتي آن زمان در ایتالیا نظیر ژن، پیزا و غیره داده می شد. در آن قرون این حقوق اعطاء شده را دولت محل می توانست طبق منافع خود تغییر دهد و یا ملغی کند. پس از تشکیل امپراطوری عثمانی این حقوق ویژه در مورد اتباع شهرهای مزبور تأیید و تجدید شد. در اواسط قرن ۱۶ سلیمان دوم امپراطور عثمانی نظیری همین حقوق را طبق قراردادی به بازرگانان فرانسوی نیز تفویض کرد. کارل مارکس، کاپیتولاسیون را در آن زمان به مثابه اجازه نامه های امپراطوری و امتیازات ویژه ای توصیف می کند که توسط باب عالی (دربار عثمانی) به اتباع سایر کشورهای اروپایی داده می شد تا بلامانع به سوداگری و پیشه وری بپردازند. وجه مشخصه این قراردادها آن بود که متقابل نبودند یعنی به طور يك جانبه این حقوق خاص داده می شد منتهی امکان داشت هم زمان لغو گردد. در اواسط قرن ۱۸ کاپیتولاسیون خصلت جدیدی یافت بدین معنی که از طرف دول قوی اروپایی به کشورهای شرق تحمیل شد و دیگر به طور يك جانبه قابل الغاء نبود.

کاپیتولاسیون در ایران در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ اجراء شد و پس از آن در چین و ژاپن و برخی دیگر کشورهای آسیا و افریقا عملی گردد. رژیم کاپیتولاسیون به نفوذ سرمایه ها و بازارها در این کشورها و عقب مانده نگهداشتن آن ها توسط دول اروپایی و ایالات متحده امریکا کمک فراوانی کرده کنسولگری های این ممالک سرمایه داری اختیارات اداری، پلیسی و قضایی ویژه یافتند، مالکیت آن ها و خود آن ها از حیثه قدرت و تصمیم دول مربوطه محلی خارج شدند.

کاپیتولاسیون با حق حاکمیت واستقلال خلق ها مغایرت آشکار دارد. انگلستان و روسیه تزاری از این حقوق ویژه در ایران برخوردار بودند و رژیم کاپیتولاسیون را به میهن ما تحمیل کرده بودند. بلافاصله پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر حکومت شوروی از کلیه این حقوق استعمارگرانه و امتیازات ویژه تزاری چشم پوشید و همین عمل امکان داد که حق کاپیتولاسیون سایر کشورهای امپریالیستی نیز ملغی گردد. در سایر نقاط گیتی نیز مبارزه مشترک نهضت های آزادیبخش ملی و دولت جوان شوروی به خاطر حق حاکمیت خلق ها بالاخره امپریالیست ها را واداشت از رژیم کاپیتولاسیون صرفنظر کنند. اگر چه همواره کوشیده و می کوشند به نحوی پنهان و در عمل این گونه حقوق استعماری را برای خود حفظ کنند .

تصویب قانون مصونیت مستشاران امریکایی در ایران از آن جهت نقض استقلال و حاکمیت ملی ما بود که شیوه هایی از همان بساط کاپیتولاسیون را این بار در مورد نظامیان امریکایی حاکم بر ارتش ایران احیاء کرد.

۷۸ - کارگر کشاورزی

یا پرولتر کشاورزی عبارتست از کارگر مزدبگیر که در کشاورزی سرمایه داری کار می کند. کارگران کشاورزی اغلب دهقانان بی زمین یا کم زمین اند که خانه خراب شده، برای دریافت دستمزد اجیر زمین دار می گردند. در نظام سرمایه داری انبوه دهقانان فقیر به سرعت هر گونه مالکیت و نسقی را از دست می دهند و قشری از آنان به کارگر کشاورزی مبدل می شوند. کارگران کشاورزی از لحاظ رابطه خود با مسائل تولید یعنی فقدان چنین مالکیتی، از نظر نحوه استثمار که فروش نیروی کار خود و تولید اضافه ارزش است و از نظر نحوه دریافت سهم خود که مزد اعم از نقدی یا جنسی است جزء طبقه کارگر پرولتاریا محسوب می گردند ولی به علت شرایط خاص روستا، سنت های ظلم و بهره

کشی، پراکندگی و غیره تیره روزترین قشر طبقه کارگر را تشکیل می دهند. در مورد آنان کارفرمای سرمایه دار عبارت از زمین داریست که ممکن است یک سرمایه دار کلان با زمین های وسیع و اراضی کم و بیش مکانیزه با بانک ها و موسسات مختلف یا شرکت های چند تن سرمایه گذار و یا کولاک ها یعنی سرمایه داری روستا و دهقانان مرفه ساکن ده باشند.

در جامعه سوسیالیستی هم زمان با الغای استثمار، واگذاری زمین به کلیه زارعین، اشتراکی کردن کشاورزی و از بین بردن اقدار مختلف طبقه سرمایه دار استثمارگر، پرولتاریای کشاورزی نیز وجود ندارد.

۷۹ - کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر

چنین عبارتی و تقسیم جهان به این دو گروه ممالک در بسیاری از مقالات و جراید دیده می شود و در بحث ها به گوش می خورد. جالب اینجاست که تقسیم بندی جهان به دو گروه مزبور و سپس توضیح پدیده های جهان معاصر بر این شالوده را آگاهی هم در جراید مرتجع می خوانیم و از زبان رجال دولتی کشورهای سرمایه داری می شنویم و هم در این اواخر در مقالات برخی از روشنفکران مترقی و سخنرانی های بعضی از رجال که از منافع خلق ها جانبداری می کنند . آیا این عبارت و تقسیم بندی مزبور درست است؟ آیا می تواند پایه درک پدیده های جهان امروز و تفسیر وقایع قرار گیرد؟

مبلغین این نظریه کلیه کشورهای جهان را از روی میزان رشد صنعتی یا سطح درآمد ملی به دو دسته تقسیم می کنند: یکی دسته کشورهای غنی که در آن هم ایالات متحده امریکا را قرار می دهند و هم اتحاد شوروی را، هم کشورهای پیشرفته سرمایه داری و هم کشورهای پیشرفته سوسیالیستی را، دوم بقیه کشورهای جهان که فقیر هستند. پس از این تقسیم بندی مبلغین مزبور می گویند دسته اول گروه دوم را استثمار می کنند و علت فقر و عقب ماندگی گروه دوم هم همین بهره کشی است و نتیجه ای که از این «استدلال» می گیرند اینست که کشورهای فقیر باید متحد شوند و علیه کشورهای غنی مبارزه کنند.

ظاهر قضیه آراسته است ولی سفسطه از همان ابتدا در آنجاست که کشورهای جهان را از روی شاخص هایی نظیر میزان رشد اقتصادی و قدرت صنایع نمی توان تقسیم کرد بلکه ملاک اصلی و اساسی گروه بندی کشورها سیستم اقتصادی و اجتماعی است. آنچه که اقتصاد و اجتماع و سیاست و فرهنگ و کلیه شئون زندگی کشورها را از هم متمایز می سازد نظام اقتصادی و اجتماعی و ماهیت طبقاتی حکومت است نه میزان رشد و قدرت صنایع. برای درک ماهیت نظام اقتصادی و سیاست کشورهای مختلف و جهان و توضیح گروه بندی ها در جهان کنونی باید این ملاک اصلی را در نظر داشت. تنها در چنین صورتی است که می توان قضاوت صحیح و منطبق با واقعیت کرد. درست است که در جهان کشورهای فقیر و غنی وجود دارد ولی وجود کشورهای فقیر و غنی نمی تواند ملاک تقسیم باشد. چگونه می توان تفاوت اصلی و ماهوی بین دو سیاست و روش، مثلاً اتحاد شوروی را با ایالات متحده امریکا، جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی را با ایتالیا، جمهوری دموکراتیک آلمان را با آلمان فدرال نادیده گرفت و در هر زمینه ای، از تکامل اقتصاد و فرهنگ گرفته تا سیاست خارجی، از نحوه برخورد نسبت به کشورهای در حال رشد و سیاست و کمک و همکاری گرفته تا روش نسبت به جنبش های آزادی بخش ملی، تضاد آشکاری را که ناشی از دو نظام اجتماعی و اقتصادی متفاوت و متمایز سوسیالیسم و سرمایه داریست مشاهده نکرد؟ پس غنا و فقر و رشد یافتگی و عقب ماندگی به خودی خود ملاک تقسیم کشورهای جهان به دو گروه و توضیح دهنده پدیده ها نمی تواند باشد .

هدف مبلغین این نظریه ناصحیح که نخست از جانب تئوریسین های بورژوازی مطرح و سپس از جانب گروه مائوتسه دون تکمیل گردیده یکی است و آن ایجاد تفرقه بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای در حال رشد و یا با اصطلاح جهان سوم است .

مبلغین امپریالیسم جهانی با اشاعه این نظریه در واقع می خواهند گناه واپس ماندگی کشورهای مستعمره و وابسته سابق و کشورهای کم رشد حاضر را که مستقیماً متوجه دول امپریالیستی است به گردن کشورهای غنی به طور کلی که دول سوسیالیستی پیشرفته نیز وارد در آن جرگه می شوند، بیاندازند و بدین ترتیب کشورهای

سوسیالیستی پیشرفته فعلی اغلب تا قبل از برقراری نظام جدید سوسیالیستی، خود ممالکی عقب مانده بودند و زیر استثمار همین ممالک سرمایه داری و امپریالیستی قرار داشتند. تنها سوسیالیسم، این نظام جدید اقتصادی و سیاسی و اجتماعی است که در چند دهه موجب ترقی سریع و ملاک جدید تقسیم را به وجود آورد.

پس ملاک اساسی چیست؟ سیستم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هر کشوری. البته هم شوروی و هم آمریکا فولاد فراوان تولید می کنند، مراکز اتمی می سازند، به تجربیات فضایی دست می زنند و غیره ولی این تشابه در تولید هرگز نمی تواند تفاوت اساسی مناسبات تولیدی و ماهیت طبقاتی دولت های این کشور را بپوشاند. یکی فارغ از استثمار است و دیگری مبتنی بر استثمار. یکی خادم خلق است و دیگری در خدمت سرمایه داران. این تشابه هرگز نمی تواند تفاوت اصولی بین برخورد هر یک از این کشورها را به معضلات ممالک رشد یافته پنهان سازد. کشورهای فقیر و عقب مانده از آن جهت در فقر و عقب ماندگی نگه داشته شده اند که امپریالیسم سالیان دراز تسلط اقتصادی و سیاسی خود را بر آن ها تحمیل کرده است و امروز هم با شیوه های نو استعماری همان تسلط را ادامه می دهد. اگر امروز کشورهای رشد یافته توانسته اند تا اندازه ای از تسلط امپریالیسم نجات یابند علتش در وجود سیستم جهانی سوسیالیسم است. این سیستم جهانی سوسیالیسم است که به سیادت مطلق امپریالیسم در جهان خاتمه داده.

تئوری تقسیم جهان به دو گروه کشورهای غنی و فقیر به معنی نفی تعالیم مارکسیستی درباره طبقات اجتماعی و مبارزه طبقاتی و ماهیت طبقاتی رژیم هاست، نفی شالوده نظام سوسیالیستی یعنی مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و توزیع است.

تقسیم جهان در عصر کنونی به صورت دیگرست. کشورهای سازنده سوسیالیسم و کمونیسم، نهضت های کارگری، جنبش های آزادیبخش ملی و کشورهای نو استقلال که راه رشد غیر سرمایه داری را برگزیده اند در یک جبهه قرار دارند و امپریالیسم جهانی و بر راس آن امپریالیسم آمریکا و عمال آن در جبهه دیگر. مسئله اساسی مبارزه متحد و وحدت عمل در جبهه ضد امپریالیستی است، نه نتیجه گیری سطحی و غیر واقعی و گمراه کننده تئوری کشورهای غنی و فقیر که تنها هدفش ایجاد تفرقه بین نیروهای جبهه ضد امپریالیستی است. اینست آن حقیقت انکار ناپذیری که نباید آنی از نظر دور داشت.

برای پیروزی در مبارزه، شناخت دشمن و تشخیص دوست از مبادی مسلم به شمار می رود. امپریالیسم دشمن واقعی نهضت های آزادیبخش و استقلال جویانه است. سوسیالیسم در وجود کشورهای سوسیالیستی و جنبش کمونیستی و کارگری، متحد و دوست و یاور نهضت آزادیبخش ملی است.

در جهان کنونی سیستم جهانی سوسیالیستی، نهضت کارگری کشورهای پیشرفته سرمایه داری و جنبش آزادیبخش در کشورهای رشد یافته سه شاخه نیرومند شط عظیم و تحولات اجتماعی است که جامعه انسانی را از دوران سرمایه داری بدوران سوسیالیستی انتقال می دهد.

۸۰ - کمون اولیه

کمون اولیه یا جامعه اشتراکی بدوی نخستین شیوه تولید در تاریخ است. شالوده آن مالکیت جمعی اجتماعات و گروه های انسانی، در آغاز پیدایش جوامع بشری مبتنی بر وسائل بسیار ابتدایی تولید و کار جمعی بود. زمین، وسائل کار، مساکن و غیره ملک مشترک جمع یعنی همه افراد قبیله و گروه مربوطه بود. تولید به طور جمعی و با وسائل کار بسیار ابتدایی صورت می گرفت و چه بسا شکار و جمع آوری میوه و نظایر این ها محدود می شد. ثمره کار مشترک، در آن جامعه به طور مساوی تقسیم و مشترکاً و جمعی مصرف می شد. مالکیت اشتراکی عبارت از مالکیت گروه های کوچک و معمولاً جدا از هم بود. هم زمان با این مالکیت اشتراکی همچنین مالکیت شخصی اعضاء هر گروه بر برخی وسائل کار وجود داشت که درعین حال سلاح تدافعی در مقابل درندگان نیز محسوب می شد. این مناسبات تولیدی در کمون اولیه نتیجه اجتماعی کردن آگاهانه وسائل تولید نبود. ضرورت کار جمعی و مالکیت اشتراکی بر وسائل تولید، از سطح بسیار نازل رشد نیروهای مولده و از خصلت بدوی وسائل کار ناشی می شد. در آن هنگام به تنهایی غیر ممکن بود نعم مادی برای ادامه زیست تولید کرد و علیه نیروهای طبیعی مبارزه نمود. زندگی و کار جمعی و دفاع مشترک ضرورت حیاتی داشت و امری ناگزیر بود. کار انسان بدوی در آن دوران به هیچوجه ثمری بیش از آنچه که برای ادامه

حیات بسیار محقر وی لازم بود نداشت. در این مراحل اولیه جامعه بشری که خود میلیون ها سال طول کشید بهره کشی اجتماعی مفهومی نمی توانست داشته باشد. به علت سطح نازل تولید، در تولید نیز اصل تساوی حکومت می کرد زیرا به جز آن ادامه زندگی جامعه ممکن نمی شد. در کمون اولیه - جامعه ابتدایی اشتراکی بشری - نابرابری از نظر درآمد و مالکیت وجود نداشت، استثمار فرد از فرد و دولت هنوز به وجود نیامده بود.

به تدریج با تکامل وسائل تولید تقسیم طبیعی کار صورت گرفت یعنی کارها بر حسب جنس زن یا مرد بودن و بر حسن سن، پیر یا جوان بودن تقسیم شد. رشد اقتصاد - البته با همان معیارهای بدوی و ازدیاد نفوس منجر به ایجاد سازمان های قبیله ای شد.

در آغاز در این اجتماع قبیله ای نقش اصلی موضع اساسی را زنان دارا بودند. این دورانیست که به آن ماتریارکال یا مادرشاهی می گویند.

پس از آن در جریان تکامل تاریخی، مردان دارای وضع مسلط اجتماعی شدند. به این مرحله پاتریارکال یا پدرشاهی می گویند. (در فارسی اصطلاحات پدرسالاری و مادرسالاری نیز مرسوم شد). در آخرین مرحله فرماسیون اجتماعی - اقتصادی کمون اولیه، هم زمان با رشد دامپروری و کشاورزی، تقسیم اجتماعی کار بوجود آمد و مبادله بین افراد قبایل آغاز شد. نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار، جدا شدن قبایل دامپرور بود. به علت تکامل بعدی نیروهای تولیدی، کار انسان هر چه بیشتر ثمر می داد، نعم مادی بیشتری تولید می شد، وسائل زیست فزون تر و متنوع تر می شد و حداقل نیاز برای ادامه زندگی فزونی می گرفت. به این ترتیب امکان آن پدید آمد که کار اضافی انسان و محصول اضافی کار انسان به تصرف فرد دیگر در آید.

جامعه آستن پیدایش استثمار و ایجاد شیوه تولید جدیدی گشت. مناسبات تساوی و همکار و اشتراک مالکیت، دیگر اجازه تکامل نیروهای مولده را نمی داد. بهره برداری خصوصی، کار انفرادی و مبادله منجر به پیدایش مالکیت خصوصی و اختلاف درآمد و بدنبال آن پیدایش طبقات و استثمار فرد از فرد شد. پیدایش مالکیت خصوصی و مبادله، جامعه اشتراکی بدوی را به تدریج متلاشی ساخت. گروه های خاص دارای درآمد ویژه و وضع اجتماعی خاص (به علت رهبری نظامی و حفاظت شبکه های آبیاری و سرپرستی امور جمعی قبایل)، کم کم به طبقه جدید استثمارگر میدل شدند. شیوه تولید جدید - بهره برداری نخستین فرماسیون متکی بر استثمار بوجود آمد.

۸۱ - کمونیسیم (communisme)

در جامعه سوسیالیستی استثمار انسان از انسان از بین می رود. مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید برقرار می گردد، تمام حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه از بیخ و بن دگرگون شده به سرعت شکوفا و متریقی می گردد، مسئله ملی حل می شود، شخصیت انسانی امکان رشد همه جانبه می یابد، دموکراسی وسیع روز افزون بنیاد حیات اجتماعی جامعه قرار می گیرد و اصل از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق کارش تحقق می یابد. سوسیالیسم ملل جهان را به سر منزل آزادی و نیک بختی می رساند و کار تبدیل کشوری عقب مانده را به کشوری صنعتی و شکوفان در طی زندگی یک نسل انجام می دهد. سوسیالیسم برای کارگران کار و سربلندی، برای دهقانان زمین و تکنیک، برای روشنفکران افق وسیع کار خلاق و شکفتگی شخصیت و استعداد و برای همه زحمتکشان رفاه مادی و معنوی، علم و فرهنگ معاصر و بهداشت عمومی را به همراه می آورد.

ولی سوسیالیسم خود یک مرحله ابتدایی دوران کمونیسیم است. تحول تدریجی سوسیالیسم به کمونیسیم یک قانون عینی است که تدارک آن در سیر تکامل پیشین جامعه سوسیالیستی، در بطن آن و بر شالوده آن صورت می گیرد.

جامعه آینده بشری کمونیسیم است. کمونیسیم چیست؟ بر درفش این جامعه شعار «از هر کس طبق استعدادش، بهر کس بنا بر نیازش» نقش بسته است. کمونیسیم رسالت تاریخی رهایی کلیه افراد را از نابرابری اجتماعی، از کلیه اشکال ستمگری و استثمار و از کابوس جنگ انجام می دهد و صلح، کار، آزادی، برابری، برادری و

نیک بختی را در روی زمین برای همه ملل به ارمغان می آورد. در این جامعه شعار همه چیز به خاطر انسان و همه چیز برای خیر و سعادت انسان به طور کامل تجسم خواهد یافت.

پایه های اقتصادی مالکیت در جامعه کمونیستی نظیر سوسیالیسم است ولی برای درک وجوه مشخصه این جامعه چند سؤال مطرح کنیم تا در پاسخ به آن ها تفاوت این مرحله عالی تر را دریابیم.

- تولید در کمونیسم چگونه است؟ کمونیسم افزایش مداوم تولید اجتماعی و بالابردن سطح بازده کار را بر اساس پیشرفت سریع علم و فن تأمین می کند، انسان را به مدرن ترین و نیرومند ترین تکنیک مجهز می نماید، تسلط انسان را بر طبیعت به اوج بی سابقه می رساند و امکان م ی دهد تا نیروهای طبیعت هر چه بیشتر تحت فرمان انسان در آید. اقتصاد به عالی ترین درجه سازمان می یابد و از ثروت های مادی و طبیعی و منابع نیروی کار انسانی به ثمر بخش ترین و معقول ترین طرز برای ارضاء نیازمندی های روز افزون اعضاء جامعه استفاده می شود.

- هدف تولید در کمونیسم چیست؟ هدف تولید در کمونیست عبارتست از تأمین پیشرفت بلاوقفه جامعه، واگذاری کلیه نعم مادی و فرهنگی به هر عضو جامعه بر حسب نیازمندی های روز افزون و تقاضای فردی و سلیقه شخصی او، اشیاء مورد مصرف شخصی تحت تملک و اختیار کامل هر عضو جامعه قرار خواهد داشت.

- طبقات اجتماعی در کمونیسم چگونه اند؟ در دوران کمونیسم طبقات وجود نخواهد داشت. تفاوت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و معیشتی و نحوه زندگی بین شهر و ده از بین خواهد رفت. هر چه نیروهای مولد ترقی کند و امکانات رفاه و آسایش اهالی بیشتر باشد، ده بیشتر به سطح شهر ارتقاء خواهد یافت. اگر در سوسیالیسم دو شکل مالکیت اجتماعی وجود داشت به تدریج در آینده انتقال به سوی برقراری مالکیت واحد همگانی خلق انجام خواهد گرفت. با پیروزی کمونیسم کار فکری و بدنی و فعالیت تولیدی عمیقاً با هم درخواهد آمیخت. سطح فرهنگی و معلومات فنی همگان به سطح افرادی که به کار فکری اشتغال دارند ارتقاء خواهد یافت. بدینسان کمونیسم به تقسیم جامعه به طبقات و قشرهای اجتماعی پایان خواهد داد.

- وضع افراد در جامعه و رابطه بین فرد و اجتماع چگونه خواهد بود؟ در دوران کمونیسم همه افراد دارای موقعیت برابر در جامعه خواهند بود نسبت به وسائل تولید رابطه ای یکسان و در کار و توزیع نعم شرایط برابر خواهند داشت. همه در اداره امور اجتماع شرکت فعال، برابر و آزاد خواهند داشت. بین فرد و جامعه بر پایه وحدت منافع اجتماعی و فردی مناسبات هماهنگ برقرار خواهد شد و تقاضای افراد با وجود تنوع عظیم و تکامل همه جانبه آن ناشی از نیازمندی ای سالم و معقول انسانی خواهد بود. سطح عالی آگاهی کمونیستی، عشق به کار، انضباط، خدمت به مصالح جامعه، انسان دوستی، کلکتیویسم از خصائل ذاتی انسان جامعه کمونیستی است.

- مسئله کار در جامعه کمونیستی به چه شکل خواهد بود؟ جامعه کمونیستی که بنیاد آن بر تولید دارای سازمان عالی و تکنیک مترقی استوار است خصلت کار را تغییر می هد ولی اعضاء جامعه را از کار معاف نمی ارد. چنین جامعه ای به هیچ وجه جامعه هرج و مرج، خود سری و تن پروری نخواهد بود. هر فرد دارای قدرت کار در کار اجتماعی شرکت خواهد کرد. در کلیه اعضاء جامعه بر اثر تغییر خصلت و تکامل تجهیز فنی کار و در پرتوی عالی بودن سطح آگاهی یک نوع نیاز درونی پدید می آید که داوطلبانه و طبق ذوق و تمایل خود برای رفاه جامعه کار کنند. اساس کار تولیدی بر اجبار نیست بلکه بر درک وظیفه اجتماعیست.

- رابطه ملل در کمونیسم چگونه است؟ در دوران کمونیسم نزدیکی هر چه بیشتر و همه جانبه ملل بر اساس اشتراک کامل منافع اقتصادی و سیاسی و معنوی، دوستی برادرانه و همکار انجام خواهد گرفت. کمونیسم بین الملل متحد انسان ها را جانشین ملت ها و اقوام پراکنده می کند. شخصیت انسانی و حیات خصوصی در کمونیسم چگونه است؟ کمونیسم نظامی است که در آن استعدادها و قریح و بهترین خصائل انسانی آزاد و شکفته می شود و عرصه وسیع ظهور و خلاقیت پیدا می کند. روابط خانوادگی نیز تماماً از شائبه حساب های مادی منزله می گردد و کاملاً بر بنیاد عشق متقابل استوار می گردد.

چنین است وجوه مشخصه جامعه کمونیستی. اینک در یک فرمول کلی کمونیسم را تعریف کنیم و ببینیم جامعه کمونیستی چیست. کمونیسم عبارت است از نظام اجتماعی بدون طبقات با مالکیت واحدهمگانی مردم بر وسائل تولید، برابری کامل اجتماعی همه اعضاء جامعه که در آن همزمان با تکامل همه جانبه افراد نیروهای مولد نیز بر بنیاد

علم و تکنیک دائماً پیشرفت می کند و اصل عالیّه «از هرکس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش» تحقق می پذیرد. کمونیسم عبارتست از جامعه کاملاً متشکل از مردم زحمتکش آزاد و آگاه که در آن اداره امور توسط خود جامعه انجام می گیرد و کار به نفع جامعه برای همه کس به نیاز حیاتی و ضرورت ادراک شده تبدیل خواهد گردید و استعداد هر فرد به حداکثر به نفع همگان شکوفان خواهد گشت. به خاطر ایجاد چنین جامعه ایست که نسل های متوالی مرفقی ترین و پیشرو ترین انسان ها مبارزه می کنند.

این جامعه یک خواب و خیال و آرزوی موهوم نیست و اگر پیشینیان آن را به مدینه فاضله تعبیر می کردند باید بگوییم که از هم اکنون سواد این شهر از دور آشکار است و راه رسیدن به آن علماً و عملاً تعیین شده و در برابر بشریت قرار دارد. مبارزه برای طی طریق در این راه در پرتو تعالیم مارکسیسم - لنینیسم و جانبازی برای ایجاد چنین جامعه ای بهترین محتوی حیاتی برای هر انسان مرفقی عصر ماست. هدف کمونیست ها ایجاد چنین جامعه ایست. در این راه است که هزاران قهرمان نامدار و میلیون ها قهرمان گمنام در همه کشورهای جهان جان باخته اند. برای تحقق چنین جامعه جانبخش و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در میهن ما ایرانست که ارانی ها و روزبه ها از جان گذشتند.

۸۲ - کولاک (روسی)

یعنی سرمایه دار ده، یعنی آن دهقان مرفه صاحب زمین کافی با بنیه مالی قوی که در آمد خود را از راه استثمار نیروی کار دیگران یعنی کارگران کشاورزی مزد بگیر تامین می کند. کولاک ها علاوه بر کار مستقیم در کشاورزی و دامپروری قاعدتاً چون پولداران ده محسوب می شوند به کارهای تجاری، رباخواری، اجاره زمین، واسطه گری، اجاره دادن دام و آلات و ابزار کشاورزی می پردازند. در نتیجه رشد مناسبات سرمایه داری در ده، کولاک ها نفوذ و قدرت فراوان می یابند و علیرغم عده کم خود نقش مهمی در تولید کشاورزی و امور اجتماعی به عهده می گیرند. آن ها نیز مثل اربابان و سرمایه داران بزرگ زمین دار بی رحمانه کارگران کشاورزی و همچنین سایر دهقانان ده را که مقروض آن ها هستند یا به وسائل آن ها احتیاج دارند استثمار می کنند. آن ها در عین حال در مرحله معینی با اربابان سابق که می خواهند جای آن ها را بگیرند و یا سرمایه داران و شرکت های بزرگ کشاورزی، که حیطة عمل آن ها را محدود می کنند در تضاد واقع می شوند.

۸۳ - لاتیفونديست (latifundiste)

یعنی کسی که صاحب اراضی وسیع کشاورزی باشد. لاتیفونديست به معنای سرزمین وسیع متعلق به یک فرد، واژه لاتینی است. لاتیفونديستین بار در دوران برده داری پدید شد. لاتیفونديستین بار در روم باستان ظاهر شدند که نتیجه قبضه کردن زمین های متعلق به دهقانان و زمین های متعلق به دولت توسط مشتی از رهبران زمامداران صاحب برده بود. در این اراضی بسیار وسیع لاتیفونديست ها کار ارزان و تقریباً مفت بردگان را استثمار می کردند و به تدریج تولید کنندگان کوچک باقیمانده را هم از صحنه خارج می کردند و زمین هایشان را غصب می کردند. پس از یک مرحله افول، هم زمان با تلاشی نظام برده داری بار دیگر لاتیفونديست ها به شکل دیگر در دوران فنودالیسم ظاهر شدند و هم اکنون حتی در برخی از کشورهای سرمایه داری نیز وجود دارند.

لاتیفونديست ها و لاتیفونديست ها در برخی ایالات جنوبی ایالات متحده امریکا در ایتالیا و بویژه در کشورهای مختلف امریکای لاتین وجود دارند. لاتیفونديست ها در حالی که بقایای جدی نظام فنودای را در تولید کشاورزی حفظ می کنند از سیستم سهم کار شبیه به مزارع و اجاره داری قطعه زمین کوچک به دهقانان نیز استفاده می کنند و کار پدی و نحوه رعیتی کار و مناسبات را ادامه می دهند، ضمناً از کار ماشینی و پرولترهای کشاورزی مثلاً در فصل چیدن میوه و قطع نیشکر و نظایر آن نیز استفاده می کنند و بدین ترتیب عواملی از استثمار سرمایه داری را از خدمت خود می گیرند. بنابر این وجه مشخصه اساسی لاتیفونديست ها ماهیت نیمه فنودالی آن ها، حفظ و تکنیک عقب مانده، تکیه بر کار پدی و نحوه استثمار شبه اربابی است، اگر چه اینجا و آنجا به مناسبت فصل و نوع کشت از کارگر کشاورزی نیز استفاده می کنند. لازم به تذکر است که برخی شرکت های بزرگ امپریالیستی ایالات متحده که ممالک اراضی بسیار

وسیع در کشورهای مختلف امریکای لاتین هستند این قسمت از فعالیت خود را بر شالوده لاتیفوندی مستقر کرده اند. علی الاصول لاتیفوندیست ها از ارتجاعی ترین افشار استثمارگران هستند.

۸۴ - لومین پرولتاریا (lumpemproletariat)

این اصطلاح که در مباحث اجتماعی و سیاسی اغلب دیده می شود از نظر لغوی یعنی پرولتاریای ژنده پوش ولی مفهوم دقیق علمی آن یعنی آن قشرهای وازده و طبقه خود را از دست داده که در جوامع سرمایه داری اغلب در شهرهای بزرگ زندگی می کند، دچار تباهی و فاقد وابستگی طبقاتی شده اند، از جریان عادی بدور هستند، بدون شغل و حرفه ای خاص، بدون کار مفید برای جامعه و چه بسا در شرایط سخت و بد به سر می برند و احتمالاً به هر کاری هر چند ناشایست و ضد انسانی تن در می دهند. دزدان، چاقوکشان حرفه ای، اوباش، ولگردان، روسبیا و جنایتکاران باجگیر و نظایر این ها از این جمله اند.

اگر چه بسیاری از عناصر قشر لومین پرولتاریا سابقاً کارگر یا خرده بورژوا بوده اند و بر اثر شرایط رژیم سرمایه داری دچار بدبختی و سرگردانی و تباهی شده اند، با این حال در این وضع مشخص خود وابستگی های طبقاتی خویش را به ویژه نسبت به پرولتاریا از دست می دهند. آنجا فاقد علائق ایدئولوژیک مشترک و همبستگی طبقاتی زحمتکشان هستند. از این گونه عناصر ارتجاع سرمایه داری اغلب برای مقاصد ضد ملی و ضد دموکراتیک خود استفاده می کنند، آن ها را برای کثیف ترین امور اجیر می کنند و در کودتاها و توطئه ها از آن ها استفاده می کنند. از جمله در کودتای ۲۸ مرداد با پول سازمان جاسوسی امریکا از عده ای از چاقوکشان و اراذل و فواحش استفاده شد.

بورژوازی از بین آن ها گروه ضربتی فاشیستی را به مزدوری می گیرد. به هنگام اعتصابات کارگری از آن ها به مثابه اعتصاب شکن استفاده می شود. قاتلین سیاسی و آدم کشانی که به خاطر پول حاضرند هر رجل سیاسی و اجتماعی مترقی را سر به نیست کنند از میان ای نها برگزیده می شوند و گانگستریسم سیاسی از آن ها بهره برداری می کند. خلاصه لومین پرولتاریا با وجود این که اغلب از نظر وضع زندگی در دشواری زیادی به سر می برد به علت از دست داده خصوصیات طبقاتی خود حاضر است به هر کاری تن در دهد و این امر مورد استفاده سرمایه داری و ارتجاع قرار می گیرد.

دوران سرمایه داری با بیکاری مزمن خود، با ورشکست کردن دائمی افشار مختلف خرده بورژوازی و گرایش دائمی به تشدید فقر و آوارگی زحمتکشان، سرچشمه ایجاد لومین است. البته نباید تصور کرد هر فرد بیکار و درمانده لومین پرولتاریاست، هر قدر که مدت بیکاری وی طولانی باشد. لومین پرولتاریا به آن افرادی اطلاق می شود که طبقه خود را از دست داده اند، به فساد کشیده شده اند و فاقد هر گونه رابطه و همبستگی طبقاتی هستند. این قشر در نتیجه انقلاب سوسیالیستی و نابودی نظام سرمایه داری از بین می رود.

۸۵ - لیبرالیسم (liberalisme)

از نظر مفهوم می توان آن را آزاد منشی معنا کرد که از واژه «لیبر» به معنای آزاد مشتق شده است. از نظر سیاسی دارای دو مفهوم جداگانه است: در یک مفهوم سیاسی لیبرالیسم به یک جریان سیاسی بورژوازی اطلاق می شد که در عصر مترقی بودن آن، در زمانی که سرمایه داری صنعتی علیه آریستوکراسی فئودالی مبارزه می کرد و در صد گرفتن قدرت بود، بوجود آمد و رشد کرد. لیبرال ها یا آزاد منشان در آن زمان بیانگر منافع و مدافع طبقه ای در حال رشد و بالنده بودند، آزادی از قید و بندهای اقتصادی و اجتماعی دوران فئودالیسم را طلب می کردند، می خواستند که قدرت مطلقه سلطنت محدود شود، در پارلمان عناصر لیبرال راه یابند و حق رای آزاد و سایر حقوق سیاسی در محدوده خاص آن دوران به مفهوم بورژوازی آن به رسمیت شناخته شود. در مفهوم سیاسی دیگر لیبرالیسم به یک روش لاقیدانه و درویش مسلکانه در داخل حزب طبقه کارگر نسبت به دشمن طبقاتی اطلاق می شود. در این مفهوم لیبرالیسم به معنای آشتی طلبی غیر اصولی به ضرر اساس اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم، نرمش بیجا در مقابل خطا و نادیده گرفتن نقض اصول به علل مشخصی بکار می رود. لیبرالیسم در این مفهوم از تظاهرات اپورتونیسم

و اندیووالیسم است. احزاب مارکسیستی با این جریان که مخالف با پیگیری در اجرای خط مشی و مبارزه اصولی و هشیاری انقلابی است مبارزه می کنند.

۸۶ - مارکسیسم - لنینیسم (Marxisme -Leninisme)

عبارتست از مجموعه تعالیم انقلابی مارکس و انگلس و لنین، سیستم کامل آموزش و نظریات فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنان.

مارکسیسم مشتق است از نام کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) بنیان گذار کمونیسم علمی و رهبر و آموزگار پرولتاریای جهان. مارکسیسم یعنی مجموعه تعالیم و نظریات او و رفیق هم‌زمش فردریک انگلس (۱۸۲۰-۱۸۹۵). در دهه چهارم قرن گذشته بر شالوده رشد مبارزه رهایی بخش طبقه کارگر و به مثابه بیان تئوریک منافع اساسی این طبقه و برنامه پیکار به خاطر سوسیالیسم و کمونیسم پدید شد.

پیدایش مارکسیسم یک چرخش انقلابی بزرگ و دورانساز در تاریخ علم و در زمینه های مهمی از شناخت بشری چون فلسفه، اقتصاد سیاسی و آموزش سوسیالیسم و غیره محسوب می گردد؛ مارکس و انگلس آن چنان علم انقلابی واقعی را ایجاد کردند که وظیفه اش تنها توضیح درست جهان نیست بلکه تغییر آنست: تغییر طبیعت، جامعه و انسان. تعالیم مارکسیسم جهان بینی کامل و همه جانبه ای را در دسترس بشر قرار می دهد که راز نیرومندی و شکست ناپذیری اش در درستی و مطابقتش با واقعیت است.

مطالب اساسی در مارکسیسم عبارتست از مدلل ساختن نقش و رسالت تاریخی طبقه کارگر به مثابه سازنده جامعه بدون طبقه کمونیستی. مارکس با کشف قوانین عینی اقتصاد سرمایه داری نابودی جبری آن و ناگزیری استقرار جامعه سوسیالیستی را ثابت نمود و بدین ترتیب کمونیسم علمی که یکی از مهم ترین اجزاء متشکله مارکسیسم است پی ریزی شد.

ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی شالوده فلسفی مارکسیسم - لنینیسم را تشکیل می دهد که به مثابه یک آموزش خلاق و زنده مرتباً تکامل می پذیرد و غنی می شود و با هر نوع دگماتیسم، تجر، برخورد سطحی و یک جانبه مغایر است و نیروی خلاقه آن از زندگی پراتیک انقلابی سرچشمه می گیرد.

وابستگی جدایی ناپذیر بین تئوری و پراتیک وجه مشخصه مارکسیسم - لنینیسم است یعنی همان چیزی که انواع نظریات رفرمیستی و رویزیونیستی، سکتاریستی و بورکراتیک فاقد آنند. مارکس و انگلس در همان هنگام حیات خویش مرتباً آموزش خود را تکامل بخشیده، با نظریات و نتیجه گیری های جدید غنی کرده، صحت عقاید خود را در دوره تجربه انقلابی توده ها و آخرین دستاوردهای علم و فن محک می زده اند.

مرحله جدید تکامل مارکسیسم - پس از پیدایش امپریالیسم و آغاز دوران انقلاب های سوسیالیستی به نام ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۸۷۰-۱۹۲۴) پیوند دارد. خدمت لنین به تعالیم مارکس و انگلس و غنی کردن آن به اندازه ای زیاد است که امروز به حق این مجموعه تعالیم یکپارچه و تفکیک ناپذیر را مارکسیسم - لنینیسم می نامیم.

لنین داهیانہ دیالکتیک مارکسیستی را برای بررسی و تجزیه و تحلیل پدیده های نوین مرحله تاریخی جدید بکار برد و ماهیت و قوانین مرحله امپریالیستی طرز تولید سرمایه داری را کشف و تحلیل کرد، تئوری انقلاب سوسیالیستی را تکامل بخشید و امکان پیروزی چنین انقلابی را نخست در یک کشور مدلل ساخت. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در عمل صحت اندیشه های لنین را ثابت کرد. احزاب مارکسیست - لنینیست با تعمیم تجربیات خود در پیکار به خاطر استقلال ملی و سوسیالیستی که در اسناد و برنامه های آن ها و همچنین در اسناد و اعلامیه های جلسات مشورتی بین المللی منعکس است مارکسیسم - لنینیسم را غنی تر کرده تکامل می بخشند.

امروز مارکسیسم - لنینیسم نه فقط تئوری بلکه پراتیک میلیون ها انسانست که به بنای جامعه سوسیالیستی و کمونیستی مشغولند. در این شرایط نقش و اهمیت مارکسیسم - لنینیسم به مراتب فزونی می یابد، زیرا که جامعه نو، آگاهانه و طبق نقشه بنا می شود. شرط عمده تکامل مارکسیسم - لنینیسم مبارزه دائمی آن با اپورتونیسم و رویزیونیسم راست و چپ است.

۸۷ - ماک کارتیسم (Macarthysme)

این واژه از نام سناتور امریکایی «جوزف ماک کارتی» مشتق شده است. این سناتور مرتجع امریکایی و نماینده هارترین محافل امپریالیستی در بحبویه جنگ سرد ریاست کمیسیون فرعی تحقیقات ارگان های دولتی امریکا را که در سال ۱۹۵۱ تاسیس شده بود، به عهده داشت و تحت عنوان «فعالیت ضد امریکایی» از وحشیانه ترین اسالیب و خشن ترین شیوه ها در پیگرد و سرکوب افراد و سازمان های مترقی استفاده می کرد. ماک کارتیسم مترادف با استفاده از وسائل چون ارباب، شانتاژ، تهدید، ترور، اتهام زنی و پرونده سازی برای سرکوب افراد و سازمان های مترقی است. ماک کارتیسم مظهر اقدامات محافلی است که سعی در فاشیستی کردن حیات اجتماعی و سیاسی دارند و می کوشند آزادی ها و حقوق دموکراتیک را از بین ببرند.

۸۸ - ماکیاولیسم (Machiavelisme)

این واژه از نام «ماکیاول» نویسنده و سیاستمدار ایتالیایی که در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم می زیسته مشتق شده است. وی به زمامداران ایتالیا توصیه می کرد که برای رسیدن به هدف خود به هر وسیله هر چند مذموم و ناشایست متوسل شوند و ترسی از انتخاب وسیله نداشتند باشند. او می گفت هدف توجیه کننده وسیله است. واژه ماکیاولیسم به معنای آن سیاست و روشی است که از هیچ وسیله ای برای رسیدن به هدف رویگردان نیست و در این راه موازین اخلاقی، انسانی، شرف و فضیلت را زیر پا می گذارد. به عبارت دیگر ماکیاولیسم یعنی روا داشتن هر گونه شیوه ای ولو منافعی اخلاق و وجدان و مابین حقیقت و عدالت، برای نیل به هدف سیاسی خود. چنین شیوه ای به کلی با روش و سیاست احزاب کمونیست و کارگری بیگانه است. احزاب طراز اول کارگری مابین هدف و وسیله رابط قائلند. مارکس می گفت نمی توان به هدف های شریف با وسائل غیر شریف دست یافت.

۸۹ - مالتوسانیسم (Maltusianisme)

این واژه از نام «مالتوس» کشیش انگلیسی که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم می زیست مشتق شده است. تئوری او یک نظریه بوزوایی عمیقاً ارتجاعی است. او می گفت که جمعیت بشر بسیار سریع تر از میزان ازدیاد مواد غذایی رشد می کند و از این مقدمه غلط نتیجه غلط تری می گرفت که گویا خود توده های مردم علت بدبختی و فقر موجود هستند، زیرا زاد و ولد سریع آنهاست که موجب گرسنگی و تنگدستی می شود. طرفداران نظریه مالتوس نظام اجتماعی و مناسبات تولیدی و استثمار را نادیده می گیرند، به نقش علم و تکنیک و دستاوردهای آن توجهی ندارند. مارکس نادرستی این نظریه را در همان دوران نشان داده است. در این اواخر برخی از جامعه شناسان امریکایی و انگلیسی و غیره کوشش کرده اند این اندیشه را احیاء کنند و با تئوری نئومالتوسیانسیسم خود سعی دارند سیاست مستعمراتی دول امپریالیستی را توجیه کنند. آن ها حتی جنگ های غارتگران را وسیله ای برای بهبود وضع زندگی مردم می شمردند زیرا که افراد اضافی را از بین می برد. این تئوری دارای ماهیت ارتجاعی و ضد انسانی است. در حقیقت بدبختی و فقر زحمتکشان در نظام سرمایه داری، جنگ های امپریالیستی و کشورگشایی های مستعمراتی، همه ثمره تضادهای آشتی ناپذیر این نظام متکی بر استثمارست و به اصطلاح قانون جاودانی جمعیت که مورد ادعای هواداران مالتوس است هیچ پایه علمی ندارد. تجربه تاریخی و ازدیاد جمعیت هم زمان با بهبود سریع وضع زندگی توده مردم در کشورهای سوسیالیستی در عمل پوچ بودن این تئوری را نشان می دهد.

۹۰ - مانیفست (Manifeste)

این واژه که گاه آن را اعلامیه، پیام، نظرگاه و غیره ترجمه کرده اند دارای چند مفهوم است. رایج ترین مفهوم آن پیام تفصیلی یا ابراز اصول عقاید خویش است که می تواند از جانب یک گروه یا حزب سیاسی، شخصیت ها یا سازمان های ادبی و هنری و غیره منتشر شود. در یک مانیفست معمولاً جهان بینی، مرام و برنامه عمل و تصمیمات و پیشنهادهایی که باید اجرا گردد قید می شود. مشهورترین نمونه آن «مانیفست حزب کمونیست» است که در سال ۱۸۴۸ توسط مارکس و انگلس نوشته شده و به مثابه اعلامیه ظهور کمونیسم علمی به شمار می رود. در این کتاب اصول عقاید مارکسیستی برنامه وار تشریح شده است.

مانیفست ممکن است از جانب یک گروه هنرمند یا نویسنده منتشر شود و علامت ایجاد یک مکتب هنری یا شرح عقاید این مکتب باشد. پیام مشهور نخستین جلسه مشورتی احزاب کمونیست و کارگری خطاب به همه مردم جهان درباره ماهیت امر حفظ صلح نیز به مانیفست صلح مشهور است.

گاهی اوقات یک دولت یا یک حزب سیاسی نیز بیان عقاید و نظریات و یا یک تصمیم مهم خود را مانیفست نام می نهد. در جریان انتخابات اغلب مانیفست انتخاباتی منتشر می شود که برنامه عمل را در بر می گیرد. در برخی موارد واژه مانیفست حتی به معنای یک متن سیاسی یا ورقه تبلیغی که هدفش یک مسئله مشخص و حاد است و در بین مردم توزیع می شود استعمال شده است و در این معنا به مفهوم یک تراکت مفصل تر می باشد.

۹۱ - مبارزه حزبی

مبارزه حزبی بر دو نوع است: مبارزه برون حزبی و مبارزه درون حزبی. مبارزه برون حزبی مبارزه ایست که حزب به خاطر آرمان های خود و اجرای هدف های برنامه ای خویش انجام می دهد. این مبارزه علیه دشمنان سوسیالیسم و دموکراسی و استقلال و همدستان دائمی یا موقت آن ها و با کمک همه متحدین دائمی یا موقت طبقه کارگر صورت می گیرد. این مبارزه اصلی حزب است و در سه شکل عمده ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی بروز می کند. این مبارزه می تواند به دو صورت انجام گیرد. علنی یعنی در کادر اجازه قوانین و مخفی یعنی در وراء قوانین موجود.

وقتی حزب علنی است باید خود را همواره برای انتقال به کار مخفی آماده نگهدارد تا به هنگام توطئه ارتجاع و یورش قوای استبدادی، سازمان های خود را حفظ کند. وقتی حزب مخفی است امکانات عملی اش محدود می شود. در این صورت شیوه زندگی و فعالیت حزبی تغییراتی می یابد. در این حالت تلفیق کار مخفی و علنی اهمیت ویژه ای کسب می کند. برای تفهیم شعار های حزب و تجهیز مردم استفاده از سازمان های علنی و امکانات قانونی ضرورت خاص می یابد. آمیخته کردن این عمل با کار مخفی باید با مهارت و تدبیر انجام گیرد.

مبارزه برون حزبی برای نیل به هدف اساسی استراتژیک و انجام انقلاب از دو راه اساسی می تواند صورت پذیرد گردد: مسالمت آمیز و قهر آمیز.

راه مسالمت آمیز یعنی استفاده از تظاهرات، اعتصابات و انتخابات و نظایر آن.

راه قهر آمیز یعنی استفاده از مبارزه مسلحانه، مبارزه پارتیزانی، جنگ انقلابی و نظایر آن.

حزب توضیح می دهد که از طریق مسالمت آمیز به هدف برسد ولی طبقات حاکمه با اعمال قهر یا محو همه آثار دموکراسی و از بین بردن امکانات مبارزه مسالمت آمیز، راه قهرآمیز مبارزه را تحصیل می کنند. ضمناً باید دانست که به علت رشد و نیرومندی روز افزون اردوگاه سوسیالیستی نهضت کارگری و جنبش آزادیبخش ملی وضع ناگزیر و روز افزون امپریالیسم و ارتجاع امکانات پیروزی راه مسالمت آمیز بیشتر شده و در آینده باز هم بیشتر خواهد شد.

آموزش لنینی انقلاب آنست که حزب نباید هیچکدام از راه ها و اشکال مبارزه را مطلق کند بلکه متناسب با اوضاع و احوال مشخص باید از همه اشکال مبارزه استفاده کند و آماده باشد که در صورت لزوم به سرعت شکلی را به شکل دیگر تعویض نماید.

انقلاب به هر شکلی که عملی گردد مسالمت آمیز یا قهر آمیز جنبه تحمیل دارد یعنی فقط با اعمال قدرتست که طبقه حاکمه ارتجاعی سرنگون می شود و جای خود را به طبقه انقلابی می دهد. مسئله اصلی در انقلاب به دست آوردن قدرت حاکمه است. بنابر این شکل بدست آوردن قدرت حاکمه جنبه فرعی دارد.

مبارزه درون حزبی مبارزه ایست که برای تحکیم وحدت حزب، دفاع از ایدئولوژی و جهان بینی و مشی سیاسی و موازین تشکیلاتی حزب و علیه انحرافات «چپ» و راست انجام می گیرد. این مبارزه در چارچوب موازین تشکیلاتی و بر اساس اصل سانترالیسم دموکراتیک باید صورت پذیرد. هر گونه روش های گروهی و فراقسیونی در حزب طراز نوین طبقه کارگرمحکوم است. در داخل حزب اصل سریت و علنیت هر دو مراعات می شود. مراعات صحیح تناسب بین این دو از مسائل مهم حیات حزبی است. ارگان های رهبری حزب در مقابل اعضاء خود، طبقه کارگر و افراد جامعه پیوست واقعیات را می گویند و درعین حال برای جلوگیری از گزند و دستبرد دشمن و به خاطر موفقیت در مبارزه سریت را به سود امنیت حزب و اعضاء آن مراعات می کنند.

۹۲ - مبارزه طبقاتی

مبارزه طبقاتی عبارتست از مبارزه ای که به اشکال گوناگون بین طبقه استثمارگر و طبقه استثمار شونده جریان دارد و مظهر و بیانگر خصلت آشتی ناپذیر منافع این دو طبقه است. مبارزه طبقاتی نیروی محرکه اساسی در تمام جوامع منقسم به طبقات متخاصم، یعنی دوران های برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری به شمار می رود.

کشف طبقه و مبارزه طبقاتی قبل از پیدایش مارکسیسم صورت گرفت و مورخین و اقتصاد دانان و جامعه شناسان مترقی و حتی بورژوازی بوجود طبقات در جامعه و مبارزه طبقاتی بین آن ها پی برده بودند ولی تئوری عملی مبارزه طبقاتی را کارل مارکس و فردریک انگلس تدوین نمودند، اهمیت آن را به مثابه نیروی محرکه جوامع منقسم به طبقات متخاصم ثابت کردند و نشان دادند که بالاخره این مبارزه از طریق انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به از بین بردن هر نوع طبقه و ایجاد جامعه بدون طبقات یعنی جامعه کمونیستی می انجامد.

لنین می نویسد:

«در پیچ و خم ها و آشفتگی های ظاهری جامعه، مارکسیسم راهنمای اصلی را به دست می دهد و قوانین عینی و ضروری جامعه را کشف می کند. این راهنما، تئوری مبارزه طبقاتیست.»

لنین اضافه می کند:

« سرچشمه آمال و هدف های متضاد افراد عبارتست از تفاوت بین موضع و شرایط زندگی طبقاتی که این افراد در آن جای دارند و جامعه را تشکیل می دهند. »

در صورت بندی های اجتماعی - اقتصادی بردگی و فئودالیسم و سرمایه داری، منافع طبقات حاکم و طبقات ستمکش کاملاً در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارد. منافع طبقه حاکم استثمارگر (برده داران، اربابان، سرمایه داران) حفظ مناسبات تولیدی و تشدید شکل بهره کشی موجود را ایجاب می کند و برعکس طبقه ستمکش و بهره ده (بردگان، رعایا، پرولتاریا) تغییر و تحول، رهایی از ستم و استثمار و بهبود اساسی وضع زندگی خویش است. مبارزه طبقات متخاصم، آشتی ناپذیر است. این مبارزه از تضاد آشتی ناپذیر وضع اقتصادی و سیاسی و طبقات در جامعه ناشی می شود. مبارزه زحمتکشان بر ضد اسارت و خواست آن ها دایره بر تحصیل زندگی بهتر، آزاد و سعادت مند کاملاً طبیعی و طبق قانون تکامل است. بدون مبارزه طبقات، ترقی اجتماعی روی نمی دهد. ضمناً هر اندازه مبارزه توده های اسیر علیه استثمارگران سر سخت تر و متشکل تر باشد تکامل جامعه علی القاعده سریع تر است.

شکل عالی مبارزه طبقاتی - انقلاب اجتماعی است که در ترقی جامعه نقش بزرگی دارد. در نتیجه انقلاب اجتماعی است که نظم اجتماعی کهنه نابود می شود و نظم جدید و مترقی جای آن را می گیرد.

مبارزه طبقاتی در جوامع بهره برداری و فئودالی - مبارزه بردگان با برده داران در جامعه برده داری اشکال گوناگونی داشت: از خراب کردن ابزار تولید تا قیام های بزرگ توده ای نظیر قیام اسپارتاکوس در قرن اول قبل از میلاد که در آن بیش از صد هزار برده شرکت جستند. در دوران فئودالیسم مبارزه طبقاتی اشکال حادثتری به خود گرفت. دهقانان و فئودال ها طبقات متخاصم اصلی بودند. اغلب زحمتکشان شهر و به ویژه پیشه وران در کنار دهقانان قرار می گرفتند. در این دوران قیام ها به صورت جنگ های دهقانی بروز می کرد که سرزمین های وسیعی را در بر می گرفت و سال های طولانی ادامه می یافت.

معدالك قيام هاي توده هاي محروم در جوامع برده داري و فنودالي نمي توانستند به استثمار پايان بخشند زيرا شرايط لازم فراهم نيامده بود، سطح توليد امکان گذار به نظام اجتماعي آزاد و بدون استثمار را نمي داد، عدم تشکل، روشن نبودن هدف و طرق نيل به آن، فقدان تئوري انقلابي و حزب به مثابه پيشاهنگ و ستاد مبارزه مانع چنين گذاري بود. اين شرايط در دوران سرمايه داري ايجاد مي شود. با اين حال قيام هاي بردگان و دهقانان که پايه هاي جامعه کهنه را متزلزل نمودند نقش عظيم مترقي در تاريخ داشته اند.

مبارزه طبقاتي در جامعه سرمايه داري - مبارزه طبقاتي به ويژه در دوران سرمايه داري آخرين دوران مبتني بر استثمار شده بي سابقه اي مي يابد. در راس مبارزه توده هاي بهره ده عليه بورژوازي، مترقي ترين، آگاه ترين و متشکل ترين طبقه جامعه مدرن يعني پرولتاريا قرار دارد.

مبارزه طبقاتي در جامعه سرمايه داري موجب تکامل جامعه چه در دوران هاي نسبتاً مسالمت آميز و چه به ويژه در دوران هاي طوفاني انقلابي مي شود. در شرايط سرمايه داري، مبارزه طبقاتي در رشد نيروهاي توليدي عامل کم اهميتي نيست، ولي به ويژه در زندگي سياسي و اجتماعي جامعه اهميت دارد. مثلاً اين مبارزه در دوران معاصر مانع جدي تحقق نيات شوم امپرياليست ها در زمينه جنگ افروزي، يا سرکوب نهضت هاي نجات بخش ملي، از بين بردن بقايای آزادي هاي دموکراتيک است.

در زمان ما مبارزه طبقاتي پرولتاريا در شرايط کنوني، يعني در مرحله بحران عمومي سرمايه داري و تبديل سيستم جهاني سوسياليستي به عامل تعيين کننده تکامل جامعه بشري جريان دارد. پيشرفت هاي سيستم جهان سوسياليستي، عميق شدن بحران سرمايه داري، افزايش نفوذ احزاب کمونيست در توده ها، ورشکست افکار رفرميسيستي، شرايط مبارزه طبقاتي را به سود طبقه کارگر تغيير داده است .

از مهم ترين خصوصيات جنبش کارگري معاصر ترکیب مبارزه پرولتاريا به خاطر سوسياليسم، يا جنبش همگاني خلق ها به خاطر استقلال ملي و دموکراسي و صلح است. بر اساس مبارزه مشترک عليه امپرياليسم، اتحاد نيروهاي سوسياليستي و دموکراتيک صورت مي پذيرد. سوسياليسم و دموکراسي از يکديگر جدايي ناپذيرند. پرولتاريا در مبارزه به خاطر حقوق خود، به خاطر دموکراسي و سوسياليسم از اشکال گوناگون پيکار استفاده مي کند. مطالبات اقتصادي کارگران اغلب با خواست هاي سياسي در هم مي آميزد و ضربه اساسي را بر انحصارهاي سرمايه داري متوجه مي سازد. در اين مبارزه توده هاي عظيم دهقانان و قشرهاي مترقي روشنفکران و ديگر اقشار دموکراتيک جامعه به پرولتاريا مي پيوندند.

در مرحله امپرياليسم رشد مبارزه طبقاتي ناگزير پرولتاريا را به سوي انجام انقلاب سوسياليستي سوق مي دهد. پس از انقلاب سوسياليستي و اجتماعي کردن مالکيت وسائل توليدي و سلب قدرت از طبقات استثمارگر، راه به سوي جامعه بدون طبقه گشوده مي شود.

مبارزه طبقاتی در مرحله گذار از سرمايه داری به سوسياليسم

در نتيجه انقلاب سوسياليستي و استقرار ديکتاتوري پرولتاريا مرحله گذار به سوسياليسم آغاز مي شود. در اين مرحله مبارزه طبقاتي ناگزير است زيرا بورژوازي که از قدرت به زير افکنده شده به هيچ وجه با برقراري قدرت زحمتکشان و محو مالکيت خصوصي نمي تواند سر سازگاري داشته باشد. به همين جهت در مقابل حاکميت پرولتاريا با سرسختي و بي رحمي مقاومت مي کند. بورژوازي در مبارزه با پرولتاريای پيرومند به وسائل و طرق گوناگون تثبيت مي جويد، با استفاده از مواضع اقتصادي و ارتباطات خود با قشر فوقاني روشنفکران و کارمندان و متخصصين نظامي مي کوشد زندگي اقتصادي کشور و کار موسسات دولتي و دفاع کشور را فلج سازد، مي کوشد بر افکار توده هاي مردم تاثير کند و بالاخره به منظور برقراري مجدد سرمايه داري به مبارزه مسلحانه عليه زحمتکشان دست مي زند و در همه احوال به کمک سرمايه بين المللي مستظهر است.

بنابر این دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه طبقاتی را از بین نمی برد. اما این مبارزه در شرایطی جریان دارد که پرولتاریا از لحاظ سیاسی مسلط است و موضع کلیدی اقتصاد کشور را در دست دارد. متناسب با این شرایط اشکال مبارزه طبقاتی در این مرحله تغییر می کند.

اشکال نوین مبارزه طبقاتی در مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم عبارتند از سرکوب مقاومت استثمارگران، جنگ داخلی به مثابه حادثه شکل مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه برای تحولات سوسیالیستی در کشاورزی و رهایی دهقانان از نفوذ بورژوازی و بدست گرفتن رهبری توده های غیر پرولتری از جانب پرولتاریا، مبارزه برای استفاده از کارشناسان بورژوا و جلب آنان به کار در اقتصاد ملی، مبارزه برای ایجاد انضباط نوین سوسیالیستی در کار خلاق ساختمانی و از بین بردن طرز تفکر خرده بورژوازی در آگاهی مردم، مبارزه برای ارتقاء اقتصاد ملی و ارضاء نیازمندی های مادی و معنوی روزافزون زحمتکشان.

در جامعه سوسیالیستی در نتیجه تحولات عمیق دوران ساز دو طبقه دوست: کارگران و دهقانان و همچنین روشنفکران زحمتکش سوسیالیستی باقی می ماند. تا هنگامی که سیستم سرمایه داری در جهان وجود دارد مبارزه طبقاتی زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی علیه بورژوازی امپریالیستی ادامه خواهد یافت. لبه تیز مبارزه پس از محو طبقات استثمارگر متوجه صحنه بین المللی می شود و همچنین صحنه بزرگ مبارزه بی امان ایدئولوژیک را در بر می گیرد. خود سیاست همزیستی مسالمت آمیز شکلی از اشکال مبارزه طبقاتی در صحنه جهانیست. این مبارزه تقویت هشیاری، افشاء توطئه های امپریالیست ها، تقویت نیروهای دفاعی و مقاومت در برابر هرگونه تجاوز را ضرور می داند. واضح است که در زمینه ایدئولوژیک هیچگونه همزیستی مسالمت آمیزی وجود ندارد.

۹۳ - مسئله اراضی

مسئله اراضی عبارتست از مسئله مناسبات مالکیت در کشاورزی، مسئله طبقات و مبارزه طبقاتی در روستا. البته در صورت بندی های اجتماعی - اقتصادی مختلف مسئله ارضی دارای محتوی مختلف است. این محتوی را خصلت نظام اجتماعی مربوطه و قوانین اقتصادی آن تعیین می کند.

دهقانان که در مرحله افول کمون اولیه پدید می گردند در دوران بردگی تحت استثمار شدید برده داران، بازرگانان و رباخواران قرار دارند. آن ها بیش از پیش فقیر شده، یا به برده و یا به لومپن پرولتاریا مبدل می گردند در حالی که صاحبان برده بیش از پیش به وسعت زمین های تحت مالکیت خویش می افزایند. مبارزه دهقانان با قیام بردگان در آن زمان در هم آمیخت که خود موجب تزلزل نظام برده داری گشت.

در دوران فنودالیسم، اراضی متعلق به اربابست و او رعایا را به شدت استثمار می کند. مبارزه دهقانان برای گرفتن زمین و برای آزاد شدن از قیود فنودالی محتوی اساسی مسئله ارضی را در این دوران تشکیل می دهد. مبارزات و قیام های دهقانی علیه استثمار اربابی نقش قاطع را در الغاء این نظام پوسیده ایفاء می کند.

در دوران سرمایه داری مسئله ارضی به نفوذ و رشد مناسبات سرمایه داری در ده مربوط است. زمین داران سرمایه دار نیرو می گیرند، برخی مالکان زمین های خود را به اجاره می دهند و اجاره داران بزرگ خود از کار روز مزدی روستاییان استفاده می کنند. قشرهای وسیع کم زمین و بی زمین دهقانان و همچنین کارگران کشاورزی که محصول مستقیم مناسبات سرمایه داری در ده هستند توسط زمین داران سرمایه دار که خود به انواع مختلف عمل می کنند و توسط مالکان، رباخواران و تجار بزرگ استثمار می شوند.

رشد سرمایه داری در ده به تدریج به جانشین شدن تولید بزرگ به جای تولید کوچک کشاورزی، به قشر بندی دهقانان و خانه خرابی توده اصلی دهقانان منجر می شود. از یک طرف عده کمی دهقان مرفه زمین های خود را وسعت می دهند، بنیه مالی و اقتصادی خود را تقویت می کنند و به بورژوازی ده مبدل می شوند که آن ها را کولاک می گویند، از سوی دیگر انبوه عظیم دهقانان فقیر و بی چیز که عده روز افزونی از آن ها به کارگر کشاورزی مبدل می شوند، یا در شهرها به صنایع جلب می گردند و یا به خیل بیکاران می پیوندند.

در مرحله امپریالیستی دوران سرمایه داری تسلط سرمایه مالی، صاحبان بانک های رهنی و اعتباری و موسسات نظیر بر کشاورزی عمیق تر و همه جانبه تر می شود. بانک ها و انحصارات با اعتبارات و وام های خود بر قسمت مهمی از اراضی عملاً چنگ می اندازند، خرید و فروش محصولات کشاورزی را قبضه می کنند و به حساب گرانی کالاهای صنعتی و قیمت نازل محصولات کشاورزی سود هنگفت می برند. در برخی از کشورها بقایای استثمار ارباب رعیتی نظیر گرفتن سهم و اجاره جنسی و غیره همچنان ادامه پیدا می کند. قبل از این مرحله نیز شرکت های سرمایه داری، واسطه های ثروتمند و سلف خران از همین طریق دهقانان را غارت می کنند. حتی دهقانان صاحب یک قطعه زمین نیز از طرق مختلفه در این نظام استثمار می شوند.

در این مراحل مبارزه دهقانان نیز برای حل مسئله ارضی، برای تغییر مناسبات مالکیت در کشاورزی، برای گرفتن زمین، برای از بین بردن بقایای فئودالیسم علیه اشکال نوین استثمار سرمایه داری و تسلط زمین داران و شرکت ها تشدید می یابد. با رشد سرمایه داری مبارزه دهقانان بی چیز و کارگران کشاورزی علیه کولاک ها نیز بسط پیدا می کند. رهبر و متحد دهقانان در این مبارزه طبقه کارگراست.

در نظام سوسیالیستی با برانداختن استثمار و سلب مالکیت از مالکان و زمین داران بزرگ و استفاده از اشکال مختلف تعاونی و همکاری دهقانان در تولید کشاورزی و استقرار مناسبات تولیدی سوسیالیستی در کشاورزی مسئله ارضی حل می شود.

این مسئله از آنجا که مربوط به متحد اساسی طبقه کارگر در مبارزه انقلابی است جای مهمی در تعالیم مارکسیسم - لنینیسم اشغال می کند.

۹۴ - ملت و مسئله ملی

ملت عبارتست از اشتراک پایدار انسان ها که طی تکامل تاریخی به وجود آمده و بر شالوده اشتراک زبان و سرزمین و حیات اقتصادی و عوامل روانی و یک سلسله خصوصیات و خلیات ملی که در فرهنگ ملی تجلی می کند استوار است. تمام این وجوه مشخصه مشترک که بر شمردیم به یکدیگر مربوطند و تمامی آن ها در مجموع خود اشتراک گروه افراد را به ملت مبدل می سازد.

پیش از پیدایش ملت ها، اشکال تاریخی دیگر اشتراک افراد وجود داشته نظیر طایفه، قبیله و قوم.

طایفه اشتراک افرادیست که پیوند خونی و اقتصادی دارند. اجتماع چند طایفه قبیله را تشکیل می دهد. اینها در جامعه اشتراکی اولیه وجود داشته و پایه آن ها بر مالکیت اشتراکی وسائل تولید و استفاده مشترک از آن ها قرار داشت. قوم در جامعه های بردگی و فئودالی نوعی دیگر از اشتراک افرادیست که دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترک دارند ولی این اشتراک هنوز به اندازه کافی پایدار نیست و در مقیاس کشوری نیز اشتراک اقتصادی هنوز کامل نیست.

با رشد سرمایه داری تجزیه اقتصادی و سیاسی به تدریج از میان رفت و بازار واحد در مقیاس کشوری به وجود آمد و اشتراک پایدار افراد که به گفته لنین عوامل اقتصادی ریشه دار مایه این پایداریست تامین گشت. لنین می گوید ملت محصول ناگزیر و شکل ناگزیر تکامل اجتماعی در دوران بورژوازی است.

ملت را با نژاد نباید اشتباه کرد. نژاد یک مقوله زیست شناسی است که وجه مشخصه آن خصائص جسمی و ظاهری نظیر رنگ پوست و شکل و چشم و غیره می باشد. تفاوت سطح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خلق ها به هیچ وجه معلول اختلاف نژادی نیست. علم ثابت می کند که افراد تمام نژادها دارای استعدادها همانند می باشند و عقب ماندگی برخی از آن ها دارای علل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به ویژه تسلط استعمار است.

با رشد سرمایه داری و به ویژه در دوران امپریالیسم تضادهای اجتماعی در داخل ملت بیش از پیش تکامل پیدا می کند. مبارزه بین طبقات شدید تر می شود و منافع ملی بیش از پیش با مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و متحدین وی پیوند می یابد. بورژوازی برای سرپوش گذاشتن بر این تضاد و مبارزه در آتش ناسیونالیسم و خصومت بین الملل می

دمد. دشمنی و کینه بین ملل اختلافات ملی و زد و خوردهای ملی همه از عواقب شوم و ناگزیر سلطه سرمایه داریست.

پس از سرنگونی سرمایه داری سیمای ملت به تدریج عمیقاً تحول می پذیرد و به یک ملت نو، آزاد از طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی، به ملت سوسیالیستی بدل می شود که شالوده آن را اتحاد طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش تشکیل می دهد. مناسبات بین الملل نیز از ریشه عوض می شود علل بی اعتمادی و کینه ها از بین می رود، ستم ملی بر چیده شده جای آن را کمک و احترام متقابل، تبادل روز افزون اقتصادی و فرهنگی و تکامل موزون و هماهنگ و شکوفان جمعی می گیرد. در سوسیالیسم رشد و شکفتگی هر ملت موازی با اتحاد و دوستی بین الملل پیش می رود. پس از پیروزی کامل کمونیسم، نزدیکی بیش از پیش ملل منجر به از بین رفتن تفاوت های ملی خواهد شد. در یک جامعه کمونیستی تکامل یافته شکل جدیدی از اجتماع تاریخی افراد ایجاد خواهد شد که وسیع تر از ملت خواهد بود و تمامی بشریت را در یک خانواده واحد گرد خواهد آورد. البته این ثمره تکامل بسیار طولانی جامعه خواهد بود و بسیار دیرتر از تحقق یگانگی کامل اجتماعی صورت پذیر خواهد شد.

مسئله ملی - یعنی مسئله طرق و رهایی ملت های اسیر و برقراری تساوی حقوق میان خلق ها، مارکسیسم - لنینیسم اهمیت مسئله ملی را خاطر نشان ساخته و معتقد است که باید به این مسئله برخورد مشخص تاریخی داشت، یعنی برای حل صحیح آن لازم است تکامل جامعه را در دوران های مختلف، خصوصیات تکامل هر کشور معین، تناسب نیروهای طبقاتی در صحنه جهان و در درون کشور معین، درجه فعالیت توده های زحمتکش ملت های مختلف، سطح آگاهی و تشکل آن ها را به حساب آورد.

محتوی و اهمیت مسئله ملی در همه دوران ها یکسان نیست. در دوران پیدایش ملت ها مسئله ملی وابسته بود به سرنگونی فئودالیسم و تشکیل دولت های ملی. در دوران امپریالیسم مسئله ملی به یک مسئله بین المللی و بین دولت ها بدل شده با مسئله آزادی از یوغ استعمار درهم می آمیزد. زیرا در دوران امپریالیسم است که سیستم مستعمراتی بوجود آمد و جهان به ملت های اسارتگر و ملل اسیر تقسیم شد. سرمایه داری بزرگترین اسیر کننده ملت ها و خفه کننده آزادی خلق ها شد. در این مرحله مسئله ملی از حدود مسئله داخل یک دولت بیرون آمده و در صحنه جهانی به صورت مسئله ملی از حدود مسئله داخل یک دولت بیرون آمده و درصحنه جهانی به صورت مسئله ملی مستعمراتی در آمد که عبارتست از مسئله مبارزه خلق ها علیه یوغ استعمار، به خاطر آزادی و رشد مستقل. این مسئله همچنین با مسئله ارضی وابستگی پیدا کرده، زیرا توده عمده شرکت کننده در نهضت های رهایی بخش ملی را دهقانان تشکیل می دهند. در عصر ما احزاب کمونیست توجه فراوانی به حل مسئله ملی، به کمک به جنبش های رهایی بخش ملی، به جلوگیری از نقشه های ستمگرانه و استیلاگرانه امپریالیسم، به دفاع از حق حاکمیت و استقلال ملی کشورها مبذول می دارند.

مارکس، انگلس و لنین توجه فراوانی به مسئله ملی نشان داده همواره آن را تابع مسئله انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا تابع منافع مبارزه به خاطر سوسیالیسم و ترقی اجتماعی می دانستند. آن ها خاطر نشان می ساختند ملتی که بر ملت دیگر ستم کند خود نمی تواند آزاد باشد. آن ها ثابت کردند که مسئله ملی در مجموع خود در چهار چوب جامعه سرمایه داری قابل حل نیست و حل قاطع آن تنها در شرایط جامعه سوسیالیستی امکان پذیر است. تنها در جامعه سوسیالیستی است که برابری کامل ملت ها تحقق می پذیرد، هر ملتی حق دارد سرنوشت خود را مستقلاً تعیین کند و در داخل یک کشور کثیر المله این حق تا جدا شدن کامل را نیز در بر می گیرد. اتحاد داوطلبانه و اصولی و همبستگی برادرانه در این کشورها تنها برشالوده احترام کامل به حقوق مساوی همه ملل امکان پذیر است.

در سند تحلیلی حزب توده ایران درباره وضع کشور ما پیرامون مسئله ملی در ایران چنین گفته می شود :

« درکشور کثیرالمله ایران یعنی کشوری که در آن خلق های متعددی زندگی می کنند طی قرن های متممادی تاریخ با یکدیگر سرنوشت مشترکی داشته، در ابداع و ایجاد فرهنگ غنی و برآورنده ای با هم همکاری کرده و در راه استقلال و آزادی متحد او دوش به دوش هم فداکاری های بی شماری نموده اند، هنوز همه خلق ها از حقوق حقه خود برخوردار نیستند. علاوه بر شرکت در تمامی مصائبی که ناشی از سیاست عمومی رژیم است یک رشته محرومیت های ملی نیز آن ها را در فشار قرار می دهد .

با رشد آگاهی ملی و درک واقعیت اوضاع ایران مبارزه خلق های کشور ما برای تامین حقوق ملی و دموکراتیک خود با منافع اساسی تمام خلق های ایران در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع در می آمیزد. مبارزات متعددی که در جریان سال های اخیر به ویژه در کردستان و آذربایجان ایران به وقوع پیوسته است این حقیقت را به نحو بارزی نشان می دهد.

پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر نهضت ملل اسیر در راه آزادی و استقلال به مرحله نوینی وارد شد و نیرومندی بی سابقه ای یافت. تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی شرایط باز هم مساعد تری را برای مبارزه آزادیبخش ملل ایجاد کرد. در عصر ما سیل خروشان انقلابات نجات بخش ملی سیستم مستعمراتی امپریالیسم را به تلاشی کامل و قطعی نزدیک کرده است. در این پروسه سیستم جهانی سوسیالیستی مطمئن ترین و عمده ترین تکیه گاه جنبش های نجات بخش ملی است. انقلاب رهایی بخش ملی با احراز استقلال سیاسی پایان نمی پذیرد. این استقلال اگر به تغییرات بنیادی در زندگی اجتماعی و اقتصادی نیانجامد و وظایف رستاخیز ملی را انجام ندهد استقلالی است سست بنیاد. فرو ریختن سیستم مستعمراتی امپریالیسم در زیر ضربات جنبش رهایی بخش ملی از لحاظ اهمیت تاریخی خود بلافاصله پس از تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم قرار دارد.

۹۰ - ملی کردن (Nationalisation)

درک معنای درست این واژه از دو جهت ضروریست؛ یکی اهمیت فوق العاده آن در حیات اقتصادی و سیاسی جامعه و دیگری تحریفی که بعد از معنای آن می شود و به خصوص در کشور ما کلمات ملی و ملی شده درست در جهت عکس مفهوم واقعی و علمی آن به کار می رود.

ملی کردن یعنی آن که زمین، بانک ها، وسائط حمل و نقل، کارخانجات و موسسات مختلف تولیدی و بازرگانی، انتفاعی و به طور کلی وسائل تولید از مالکیت اشخاص و یا شرکت های خصوصی به در آورده شده به تعلق دولت در آید.

بنابراین مفهوم ملی کردن عبارت از الغای مالکیت اشخاص و شرکت های خصوصی داخلی و خارجی از موسسات و وسائلی است که این افراد و شرکت ها برای بهره کشی سرمایه داری از آن استفاده می کنند و تبدیل آن ها به موسسات و وسائلی که در تصرف و مالکیت دولت است. وقتی می گوئیم ملی کردن صنایع نفت یعنی به در آوردن آن از دست کمپانی های نفتی جهان و سپردن کلیه امور آن به دست دولت. وقتی می گوئیم ملی کردن بازرگانی خارجی یعنی انحصار کلیه داد و ستدها با دیگر کشورها توسط دولت و کوتاه کردن دست بازرگانان از آن. بنابر این روشن است که استعمال کلمه «ملی» برای مدارس و تلویزیون یا موسسات دیگر که تعلق به افراد و موسسات خصوصی است به کلی غلط است. مدارس «ملی» در حقیقت مدارس خصوصی هستند. مدارس ملی واقعی فقط می توان به آن موسسات تعلیماتی گفت که متعلق به دولت باشد. فلان کارخانه متعلق به یک سرمایه دار دیگر «ملی» نیست، خصوصی است. موسسه ملی یعنی مثلاً راه آهن که متعلق به دولت است یا کارخانجات ذوب آهن و تراکتور سازی و ماشین سازی و غیره که با کمک کشورهای سوسیالیستی در دست ساختمانست. ملی کردن موسسات و مدارس خصوصی که به بنگاه های تجاری و کسب درآمد سرشار بدل شده اند یعنی سلب مالکیت از سرمایه داران صاحب این موسسات و استقرار مالکیت دولت بر آن ها.

پس از شرح معنای واژه ملی کردن به ماهیت و سرشت آن می پردازیم . از آنجا که دولت خود خصلت طبقاتی دارد و در هر جامعه ای معرف و مدافع طبقه یا طبقاتی است ملی کردن را نیز جدا از سرشت طبقاتی دولت نمی توان در نظر گرفت. در این مفهوم بیشتر روشن می شود که ملی کردن نه فقط یک مقوله اقتصادی بلکه یک مقوله سیاسی نیز هست.

در کشورهای سرمایه داری «ملی کردن» موسسات هنوز به معنای آن نیست که این موسسات متعلق به همه خلق است زیرا دولت موجود خود مدافع و معرف همه خلق نیست. در کشورهای سرمایه داری «ملی کردن» شالوده استثمار را از بین نمی برد و مناسبات نوین تولیدی ایجاد نمی کند. در این جوامع بسته به تناسب نیروی طبقات و مبارزه

آن‌ها درجه نفوذ و قدرت توده‌های زحمتکش یا فعل و انفعالات داخل گروه‌های سرمایه‌دار و منافع آن‌ها از ملی کردن موسسات هدف‌های مختلف تعقیب می‌شود و نتایج گوناگونی بدست می‌آید.

ملی کردن گاه منجر به محدود کردن قدرت گروه‌های انحصاری می‌شود و گاه به تقویت شکل سرمایه‌داری دولتی می‌انجامد. نمونه‌هایی هست که سرمایه‌داران از ملی کردن برای فروش کارخانجات و وسائل کهنه و فرسوده خود و واگذاری یا تجدید ساختمان و مدرنیزه کردن آن‌ها به دوش دولت یعنی خزانه عمومی استفاده کرده‌اند. به هنگام قدرت توده‌های زحمت‌کش و مبارزه فعال آن‌ها، ملی کردن در جهت خواست‌های اساسی زحمتکشان و محدود کردن قدرت سرمایه‌داری صورت می‌گیرد مثل نمونه ملی کردن برخی از موسسات در فرانسه پس از آزادی از یوغ فاشیسم و پیروزی نبرد عظیم ضد هیتلری.

در حال حاضر در کشورهای سرمایه‌داری دشمن عمده طبقه کارگر انحصارهای سرمایه‌داری هستند. این انحصارها دشمن عمده دهقانان، پیشه‌وران و سرمایه‌داران کوچک، اکثریت کارمندان و روشنفکران و حتی بخشی از سرمایه‌داران متوسط نیز هستند. طبقه کارگر ضربه اساسی خود را علیه انحصارها متوجه می‌سازد و کلیه قشرهای اساسی خلق را که در محو یا محدود کردن قدرت مطلقه انحصارها ذینفع هستند به دور خود متشکل می‌سازد. پرولتاریا طرفدار ملی کردن دامنه دار طبق شرایطی است که به حداکثر به حال مردم سودمند باشد و این جزئی از برنامه پرولتاریا برای مبارزه علیه قدرت مطلقه انحصارهاست.

در کشورهای در حال رشد ملی کردن دارای اهمیت حیاتی ویژه است. ملی کردن موسسات خارجی متعلق به انحصارگران اهرم‌های اساسی تسلط خارجی را در هم می‌شکند و تضمینی برای استقلال فراهم می‌سازد. در نتیجه این، ملی کردن یک اقدام مهم ضد امپریالیستی است که راه رشد اقتصاد عقب مانده نگهداشته شده را هموار می‌کند و امکانات جدی برای رشد همه جانبه و مستقل اقتصاد ملی فراهم می‌سازد. در این مورد نیز هر قدر دولت کشور در حال رشد بیشتر معرف و مدافع توده‌ها باشد، بیشتر تحت نظارت مردم باشد، بیشتر دموکراتیک باشد، عمل ملی کردن عمیق‌تر و روشن‌تر به سود توده‌ها خواهد بود و بر عکس هر قدر بیشتر به استثمارگران داخلی متکی باشد از ملی کردن در عمل بیشتر در راه پروار کردن این استثمارگران و تهیه امکانات و بازکردن میدان برای بهره‌کشی آن‌ها از مردم استفاده خواهد شد.

هنگامی که قدرت دولتی به دست توده‌های زحمتکش بیفتد، هنگامی که طبقه کارگر در اتحاد با سایر زحمتکشان دولت را بدست می‌گیرد، ملی کردن عبارت از سلب انقلابی مالکیت از طبقات استثمارگر، ایجاد مالکیت سوسیالیستی و تبدیل موسسات به ملک تمام خلق است. تنها با ملی کردن سوسیالیستی است که تضاد اساسی سرمایه‌داری یعنی تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی و سرمایه‌داری مالکیت از بین می‌رود. در آغاز ملی کردن سوسیالیستی مربوط به وسائل عمده تولید و مالکیت‌های خصوصی سرمایه‌دارانست و مالکیت‌های انفرادی کوچک و متوسط را در بر نمی‌گیرد. در عمل طبق شرایط مختلف کشورها جریان ملی کردن سوسیالیستی به اشکال مختلف می‌تواند صورت گیرد. مثلاً با بازخرید همراه باشد یا نه، کلیه اراضی زراعی را در بر گیرد یا نه، موسسات تولیدی کوچک و متوسط و موسسات خدمات کوچک و متوسط را شامل شود یا نه.

در عصر ما، عصر گذار سرمایه‌داری به سوسیالیسم، عصری که در آن نبرد برای رشد اقتصاد ملی و مستقل و مبارزه علیه مونیپل‌ها جای مهمی را اشغال می‌کند مسئله ملی کردن حدت و فعلیت ویژه‌ای یافته است. در کشورهای سرمایه‌داری، چه پیشرفته و چه در حال رشد، این مسئله وابستگی کامل و جدایی ناپذیر با مجموعه عوامل مبارزه اجتماعی، با تاثیر توده‌ها در حکومت با نبرد به خاطر دموکراسی و سوسیالیسم دارد. احزاب کمونیست، ملی کردن موسسات سرمایه‌داری را در رابطه با منافع اقتصاد ملی، در رابطه با پیکار به خاطر دموکراسی و سوسیالیسم مطرح می‌کنند، به آن از دیدگاه طبقاتی می‌نگرند و مبارزه برای ملی کردن را در کادر مبارزه برای شرکت زحمتکشان در امور کشوری، استقرار اصول دموکراتیک حکومتی، دفاع از منافع زحمتکشان و بهبود زندگی آنان و هموار کردن راه نیل به سوسیالیسم قرار می‌دهند. در کشورهای سرمایه‌داری همیشه دولت سعی می‌کند منابع دولتی را در خدمت سرمایه‌داران و قبل از همه انحصارگران قرار دهد. در این کشورها دولت‌ها سعی می‌کنند دستاوردهای مردم را جهت ملی کردن که نتیجه مبارزه شدید و طولانی بوده مسخ کنند و آن را از محتوی مترقی خود خالی سازند.

نمونه آن را در صنایع نفت ایران و تسلط عملی همه جانبه کنسرسیوم بیگانه بر آن و همچنین در برخی رشته های ملی شده اقتصادیات فرانسه یا انگلستان می بینیم.

از این تجربیات نباید نتیجه گرفت که ملی کردن بی فایده واندیشه ایست کهنه بلکه باید نتیجه گرفت که اولاً برای حفظ دستاوردها و تعمیق محتوی مترقی آن ها باید مبارزه کرد و ثانیاً ملی کردن به خودی خود راه گذار به جامعه نوین نیست. در جهان سرمایه داری بخش های ملی شده به هدایت و اراده دولت سرمایه داری در حال تحت الشعاع منافع عمومی سرمایه قرار دارد. در جامعه سرمایه داری مسئله ملی کردن به علاوه به مثابه رابطه و تناسب بین بخش خصوصی و بخش عمومی یا دولتی مطرح می شود. اکنون هیچکس دیگر لزوم مداخله دولت را در امور اقتصادی منکر نمی شود، حتی انحصارگران نیز خود سرمایه گذاری های دولتی را در رشته های خاص به ویژه آن ها که سود آوری فوری ندارند و یا در رشته های تحقیقاتی و غیره توصیه می کنند. آن ها که در رشته های دشوار و نیازمند سرمایه گذاری های عمومی به لزوم دخالت دولت اعتراف می کنند وقتی صحبت بر سر موسسات پر نفع می رسد می گویند دولت تاجر خوبی نیست. آن ها که مثلاً سد سازی و راه سازی و تامین بازار را به عهده دولت می گذارند تا از بودجه عمومی برایش خرج شود وقتی اراضی نمونه و پر آب زیر سدها آماده شد دست اندرکار تشکیل شرکت های خصوصی داخلی و خارجی برای بهره کشی پرسود می شوند و با تصدی کشت و صنایع مربوطه توسط دولت مخالفت می کنند. ملی کردن موسسات بر خلاف تبلیغات سرمایه داران مانع سود آوری و ثمر بخشی نیست بلکه شرط آنست. ملی کردن موسسات هم زمان با مبارزه برای تاثیر هر چه بیشتر توده ها در حکومت و شرکت زحمتکشان در اداره و رهبری موسسات، در زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه تاثیر مثبت می گذارد. ملی کردن موسسات در یک حکومت ملی و دموکراتیک به نوبه خود وسائل مالی لازم را برای اجرای یک برنامه اجتماعی مترقی و در راه بهروزی و رفاه مردم، برای اجرای یک سیاست ملی و برای رشد اقتصادی و در نتیجه برای تحکیم استقلال کشور فراهم می کند. در این شکل و در این مفهوم ملی کردن، وسائل تولیدی را تحت نظارت دموکراتیک خلق در خدمت جامعه می گذارد، ملاک بازدهی و ثمر بخشی اقتصادی نه ملاک سود سرمایه داران را پایه رشد طبق نقشه قرار می دهد، موجب ترقی فنی و استفاده از دست آوردهای علمی می شود وامکان می دهد که همکاری های بین المللی وسیع مالی و بازرگانی و اقتصادی فارغ از تسلط سرمایه خارجی و وابستگی های نو استعماری یعنی با تضمین استقلال ملی صورت پذیرشود. به این جهت و در این شرایط است که ملی کردن شکل مدرن و شکل دموکراتیک رشد اقتصادیست.

۹۶ - مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی (با نیروهای مولده)

نیروهای تولیدی عبارتند از وسائل کار، موضوع کار، علم و فن که به کمک آن ها نعم مادی تولید می شود و انسان ها که این وسائل را به کار می گیرند و با کمک تجربه خود در تولید و مهارت در کار همه نعمت های موجود زندگی را تهیه می کنند.

در تمام مراحل تکامل جامعه نیروی اساسی تولید توده های زحمتکش بوده و هستند. آن ها نقش قاطع را در تکامل تولید ایفاء می کنند. نیروهای تولیدی عنصر انقلابی تولید اند و رشد آن ها شالوده رشد و تحولات اجتماعی را تشکیل می دهد. نیروهای تولیدی بیانگر رابطه بین انسان از یک سو و اشیاء و قوای طبیعت از سوی دیگرند. بازده کار و تسلط انسان بر طبیعت به همان اندازه بیشتر است که نیروهای تولیدی رشد یافته باشد، یعنی وسائل تولید و ابزار کار کامل تر و همه جانبه تر باشد و تجربه و مهارت و سطح فرهنگی و علمی انسان ها بالاتر باشد. در جریان تولید انسان ها وسائل و ابزار تولید را تکمیل می کنند، ماشین های جدید می آفرینند، از طبیعت بهتر و همه جانبه تر بهره می گیرند، بر نیروهای طبیعت مهار می زنند، شناسایی های فنی و علمی خود را کامل تر و غنی تر می کنند و به این ترتیب رشد مداوم نیروهای تولیدی را تامین می کنند. علم با ترقیات شگرف و کشفیات بزرگ و انقلابی خود در همه زمینه ها با تاثیر در شرایط اقلیمی و تسخیر کیهان و کشف منابع جدید انرژی و تسلط بر طبیعت با تدوین شیوه های دقیق اداره امور اقتصادی و رهبری جامعه و غیره بیش از پیش به یک عامل قاطع در زمینه افزایش نیروهای تولیدی

تبدیل می گردد. رشد نیروهای تولیدی اساس تکامل تولید و شالوده تغییر عنصر دیگر تولید یعنی مناسبات تولیدی می باشد.

مناسبات تولیدی عبارتست از روابطی که بین انسان ها در جریان تولید، مبادله و توزیع نعم مادی مستقر می گردد و خود پایه و زیر بنای اقتصادی جامعه را تشکیل می دهد. ماهیت این مناسبات تولیدیست که سراسر نظام زندگی اجتماعی و ساخت درونی اجتماع را تعیین می کند. مسئله اساسی در بررسی وضع مناسبات تولیدی عبارت از این است که وسائل تولید در اختیار و تملک کیست؟ آیا تعلق به همه جامعه دارد و یا در مالکیت برخی اشخاص، گروه ها و طبقات است که از این تملک برای بهره کشی از سایر افراد، گروه ها و طبقات استفاده می کنند. به دیگر سخن وضع مناسبات تولیدی به ما نشان می دهد که وسائل تولید و در نتیجه نعم مادی که توسط انسان ها ایجاد می شود چگونه بین افراد جامعه تقسیم می گردد.

درست همین انواع مناسبات تولیدیست که انواع صورت بندی ها یا فرماسیون های اجتماعی و اقتصادی را بوجود می آورند. در جوامع بردگی و فئودالیسم و سرمایه داری یعنی در جوامع منقسم به طبقات متخاصم، مناسبات تولیدی بر شالوده استثمار فرد از فرد، بر پایه تسلط و تابعیت استوار است. در سوسیالیسم این مناسبات همکاری رفیقانه، سود مشترک و کمک متقابل بین انسان هایی است که از هر گونه استثمار و ستم فارغ هستند.

مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی در وحدت دیالکتیکی قرار دارند. درجه تکامل مناسبات تولیدی را سطح رشد نیروهای تولیدی معین می کند و به نوبه خود مناسبات تولیدی در تکامل و رشد نیروهای تولیدی تاثیر می گذارد، آن را تند یا کند می کند. قانون اقتصادی عام در کلیه صورت بندی های اجتماعی و اقتصادی عبارتست از قانون تطابق مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای تولیدی. نیروهای تولیدی فقط آن هنگام می توانند به طور کامل و بدون مانع رشد یابند که مناسبات تولیدی در جامعه با خصلت و وضع نیروهای تولیدی در مرحله معین تکامل آن مطابقت کند و در جریان تکامل جامعه مناسبات مستقر شده تولید از تحولات و رشد نیروهای تولیدی عقب می مانند و در جوامع متضاد بالاخره در مرحله معینی تطابق اولیه خود را بر آن از دست می دهند، با خصلت نیروهای تولیدی در تضاد واقع می شوند و به قید و بندی در راه تکامل نیروهای تولیدی مبدل می گردند. در این موقع است که عصر انقلاب اجتماعی آغاز می گردد، انقلابی که تضاد را حل می کند و جامعه را به مرحله کیفیتاً بالاتری ارتقاء می دهد. برخورد بین نیروهای تولیدی رشد یابنده و بالنده با مناسبات تولیدی کهنه و فرسوده ، پایه اقتصادی انقلاب را تشکیل می دهد.

در جامعه سوسیالیستی به علت فقدان طبقات متخاصم و منافع متضاد آنان، به علت وجود مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و از طریق رهبری علمی و طبق نقشه جامعه، تضادهای ناشی از عقب ماندن مناسبات تولیدی از رشد نیروهای تولیدی به برخورد خصمانه و به انفجار نمی انجامد بلکه با انجام رفرم های به موقع و تغییرات لازم و بهبود مداوم اداره امور اقتصادی و رهبری جامعه روابط تولیدی با رشد نیروهای تولید تطبیق داده می شود.

شیوه تولید عبارتست از همین وحدت نیروهای تولیدی و مناسبات تولیدی در هر دوران معین تاریخی. شیوه تولید بیان گر نحوه بدست آوردن وسائل زندگی بشریست، از خوراک و پوشاک گرفته تا منزل و سوخت و وسائل تولید و غیره که برای موجودیت نوع بشر و تکامل اجتماع ضرورت دارد. این مفهوم هم مناسبات بین انسان و اشیاء و نیروهای طبیعی را در بر می گیرد و هم مناسبات بین خود انسان ها را از نظر مالکیت بر وسائل تولید .

تحول و تغییر شیوه تولید، با رشد و تغییرات در نیروهای تولیدی آغاز می شود که به دنبال خود و طبق قانون تطابق مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای تولیدی، تغییر در مناسبات تولیدی را منجر می گردد. شیوه تولید شالوده هر دوران اجتماعی را تشکیل می دهد. تحول بنیادی یک جامعه به معنای تغییر شیوه تولید در مفهوم دیالکتیکی آنست که تمام زندگی اجتماع و اندیشه ها و نهادها و موسسات اجتماعی را به دنبال خود تغییر می دهد. بدین جهت است که تاریخ رشد جامعه در درجه اول تاریخ شیوه های تولیدیست که یکی جای دیگری را می گیرد و هر یک از آن ها مرحله نو و عالی تری از تاریخ جامعه بشری را نشان می دهد.

عبارتست از سیاست دول سرمایه داری دایر به تحکیم و تقویت مداوم نیروهای نظامی، استفاده از نیروهای نظامی در امور سیاسی و تدارک جنگ های اشغالگرانه. میلیتاریسم در عمل منجر به استقرار سیطره ارتجاعی ترین و متجاوزترین عناصر سرمایه انحصاری بر حیات اجتماعی و سیاسی کشور می شود.

در زمینه تولید، میلیتاریستی کردن یا نظامی کردن آن به شکل ازدیاد تولید صنایع اسلحه سازی و به کار افتادن چرخ زرادخانه جنگی و رشته های مربوط به آن جلوه گر می شود و هم زمان با آن تولید صنعتی در رشته های دیگر به طور نسبی پایین می آید و حتی گاه به طور مطلق نیز کاسته می شود. نتیجه مستقیم نظامی کردن اقتصاد وخیم شدم وضع زحمتکشان است، زیرا اکثر منابع درآمدهای کشور به مصرف تسلیحات می رسد و برای مصارف عمرانی و اجتماعی مقدار کمتری باقی می ماند. به علاوه بر مالیات ها افزوده می شود، دستمزد واقعی پایین می آید و از قدرت خرید کاسته می شود. محافل زمامدار سرمایه دار برای رفع تضادها و ادامه سیطره خویش به میلیتاریسم متوسل می شوند ولی این سیاست خود موجب تشدید تضادها و ایجاد تضادهای جدید در بطن نظام سرمایه داری می شود. این سیاست هم زمان با سیطره انحصارات، تشهتات دول امپریالیستی علیه کشورهای سوسیالیستی و نهضت آزادیبخش ملی و زحمتکشان کشور خود و انعقاد پیمان های نظامی تجاوز کارانه وسعت می یابد. سرمایه داری انحصاری دولتی میلیتاریسم را به طرز بی سابقه ای شدت می دهد و مصارف عظیم تسلیحاتی، وجود نیروهای نظامی بسیار زیاد و اختصاص بودجه های کلان مخارج جنگی را موجب می گردد.

میلیتاریسم که موجب افزایش ثروت گروه های خاصی از بورژوازی انحصاری می شود به خانه خرابی توده ها، تورم پول و گرانی می انجامد و دورنمای یک جنگ جهانسوز با قربانی ها و نابودی های بی سابقه را در مقابل بشریت می گشاید. مبارزه زحمتکشان علیه میلیتاریسم، علیه مصارف جنگی، علیه نظامی کردن حیات سیاسی و اجتماعی بخشی از مبارزه علیه انحصارها و به خاطر صلح، دموکراسی و سوسیالیسم است.

۹۸ - ناسیونالیسم (Nationalisme)

از واژه ناسیون به معنای ملت مشتق است و مفهوم ملی گری متعصب خصم سایر ملل را می رساند و نباید آن را با میهن پرستی و دفاع از حق حاکمیت ملی اشتباه کرد. در این مفهوم ناسیونالیسم یکی از اصول ایدئولوژی و سیاست بورژوازیست. تظاهر آن برتر شمردن و والا دانستن همه خصائل و ویژگی های ملت خود و خوار دانستن و به سخره گرفتن و دشمن انگاشتن سایر ملل هاست.

ناسیونالیسم که به خصومت بین خلق ها دامن می زند در جریان پیدایش ملت در جامعه بورژوازی پدید شد و وابسته به رشد سرمایه داریست. این ایدئولوژی و سیاست در دوران اعتلای سرمایه داری و مبارزه علیه فئودالیسم نقش مترقی بازی کرده و در ایجاد آگاهی ملی و تشکیل دولت ملی موثر بوده است. ناسیونالیسم که بیانگر مناسبات بین ملت ها در دوران سرمایه داریست به دو شکل تظاهر می کند: اول نزد ملت حاکم به شکل شوینیسم ملت بزرگ که مظاهر آن تفاخر و برتر دانستن خود و لگدمال کردن حقوق و منافع دیگران و تمایل به تحلیل بردن دیگران در خود است. دوم نزد ملت محکوم به شکل ناسیونالیسم محلی که تظاهر آن عدم اعتماد به دیگران، در خود فرو رفتن ملی و تمایل به انزوا و جدایی است.

مبلغین بورژوازی و فرمیست ها با سفسطه پیرامون «منافع عمومی ملت» و تحریک ناسیونالیسم با اشاعه تعصبات ملی و احساسات برتری جویانه یا انزوا طلبانه و کینه توزانه سعی می کنند آگاهی طبقاتی زحمتکشان را تخدیر کنند، در نهضت کارگری جدایی بیفکنند و جنگ های استعماری و استیلاگرانه را توجیه کنند. ناسیونالیسم با مصالح زحمتکشان و با منافع واقعی ملی سازگار نیست.

برخورد کمونیست ها با ناسیونالیسم برخوردار تاریخی، مشخص و منطقی است. مارکسیست - لنینیست ها ناسیونالیسم ملت حاکم را که بر سلطه یک ملت بر ملت دیگر صحنه می گذارد قاطعانه طرد می کنند و آن را ارتجاعی می شمردند و از ناسیونالیسم ملت اسیر به آن معنا که دارای محتوی ضد امپریالیستی، دارای مضمون خلقی، دموکراتیک و مترقی است بدان معنا که خواستار آزادی و حاکمیت و رشد ملی مستقلانه است حمایت می کنند. به

عبارت دیگر در عصر امپریالیسم و نبردهای ضد استعماری در مرحله معینی از رشد و نضج نهضت آزادیبخش ملی کمونیست ها از نظر تاریخی موجه می شمرند و وظیفه خود می دانند که از آن جنبه از ناسیونالیسم ملت اسیر و محکوم که علیه امپریالیسم متوجه است پشتیبانی کنند زیرا که در این مرحله مشخص ناسیونالیسم دارای محتوی دموکراتیک عمومی، دارای ماهیت ضد امپریالیستی و هدف آن کسب استقلال سیاسی و اقتصادیست.

منافع استثمارگران و مرتجعین همین ملل به سوی آشتی و اتفاق با امپریالیست ها متوجه است که می کوشند سرانجام ناسیونالیسم را در همان کوره راه خدمت به سرمایه داری و استثمار زحمتکشان خودی بیاندازند. کمونیست ها با این جنبه ناسیونالیسم مبارزه می کنند. در جامعه سوسیالیستی هنگامی که برابری واقعی حقوق بین ملل برقرار شود زمینه های اجتماعی و اقتصادی ناسیونالیسم نیز از بین می رود، اگر چه مظاهری از آن به صورت بقایای نظام کهنه سرمایه داری در آگاهی و رفتار برخی افراد باقی می ماند زیرا که سحر ناسیونالیسم سخت جان و دیرپاست.

مارکسیسم - لنینیسم در برابر ناسیونالیسم، اصل انترناسیونالیسم پرولتری را قرار می دهد. هدف غایی زحمتکشان یعنی الغای استثمار و ایجاد جامعه کمونیستی تنها از راه اتحاد زحمتکشان همه ملل و اجرای سیاست و ایدئولوژی انترناسیونالیسم پرولتری امکان پذیر است.

در حال حاضر همان طور که در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب برادر گفته می شود:

«امپریالیسم با تشویق ناسیونالیسم ارتجاعی در کشورهای رشد یافته، اصطکاک ها ایجاد می کند و بین آن ها نفاق می افکند و به شدت می کوشد بیش از پیش لبه این ناسیونالیسم را علیه سوسیالیسم و کمونیسم متوجه کند و از این راه نیروهای ملی و مترقی و انقلابیون را در این کشورها منشعب و پراکنده کند و می کوشد مبارزان میهن پرست را از بهترین دوستان خود یعنی از کشورهای سوسیالیستی و جنبش انقلابی کارگری در کشورهای سرمایه داری جدا و منفرد کند».

ناسیونالیسم شکل اندیویدوآلیسم و خود پرستی جمعی متعلق به بورژوازی و خرده بورژوازی است، انباشته از غرور بیجاست بخود و نفرت بی خردانه نسبت به دیگرانست.

انترناسیونالیسم بر روحیه کلکتیویسم، پیوند و همبستگی پرولتاریا متکی است و حفظ منافع ملت را در چهار چوب منافع ملل دیگر در نظر می گیرد. کمونیست ها در عین انترناسیونالیست بودن میهن پرستان واقعی هستند. آن ها به خلق کشور خود، به میهن خود، به افتخارات واقعی آن در فرهنگ و علم و هنر عشق می ورزند. تمام زندگی و مبارزه آن ها وقف سعادت، رفاه و ترقی مادی و معنوی مردم زحمتکش میهن شانست. میهن پرستی کمونیست ها تا پای خرد و به قیمت خون ثابت شده است. این میهن پرستی از ناسیونالیسم از کین نسبت به ملل دیگر، از غرور درباره زورگویی ها و کشورگشایی های گذشته ملت خود بیگانه است. کمونیست ها خواستار تأمین حق حاکمیت خلق های داخل میهن خود و مدافع تمامیت و استقلال کشور خود هستند. آن ها مبلغ پرشور میهن پرستی و بشر دوستی راستین هستند.

۹۹ - نو استعمار (Neocolonialisme)

در دوران تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم، در مقابل نهضت جوشان رهایی بخش ملی و مبارزه پرشور استقلال طلبی در شرایط ایجاد و تحکیم اردوگاه سوسیالیستی و نفوذ روز افزون اندیشه های سوسیالیسم در سراسر جهان در حالی که سوسیالیسم به عامل تعیین کننده در جهان تبدیل می شود دیگر برای امپریالیست ها امکان ندارد که مثل گذشته سرزمین های غیر استعمار کنند، یعنی سیادت مطلق و آشکار سیاسی و اقتصادی و نظامی خود را بر آن ها مستقر سازند. امپریالیست ها برای اجرای نقشه های سوق الجیشی سیادت بر جهان و حفظ و بسط نفوذ سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک خود ناچار به شیوه های دیگری عمل می کنند، اسلوب های تازه ای به کار می برند تا به مقاصد خود دست یابند. این مقاصد ماهیتاً استعماری هستند ولی شیوه های نیل به آن جدید است و با استعمار کلاسیک در اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم تفاوت دارد. از این جهت هم آن را استعمار نو می خوانند. در عین

حال توسل امپریالیسم به سیاست نو استعماری نشانه محکومیت و شکست سیاسی استعماری امپریالیسم و ناشی از خصلت عمومی امپریالیسم جهانی است.

این شیوه های نو و اسالیب تازه امپریالیست ها چیست؟ عمده ترین آن ها فهرست وار از این قرار است:

۱ - حاکم کردن گروه های محلی که به حالات مختلف و در درجات گوناگون از سیاست امپریالیست ها پیروی می کنند با توسل به توطئه، کودتا، ترور و نظایر آن.

۲ - در دست گرفتن اهرم های اساسی در صنعت، تجارت و کشاورزی به وسیله سرمایه گذاری های مستقیم و مختلط، تسلط از راه صدور سرمایه، دادن قرضه، سیاست به اصطلاح کمک و همچنین فشار اقتصادی و تطمیع محافل حاکمه.

۳ - تحصیل بازرگانی خارجی غیر مساوی با مبادله نابرابر که ماهیتاً مانع رشد اقتصادی شده کشور را در حالت بازار فروش محصولات ساخته شده به قیمت انحصاری و تهیه مواد خام ارزان قیمت نگاه می دارد.

۴ - تشکیل بانک ها و کنسرن ها و دیگر موسسات اقتصادی که دولتی را در داخل دولت می شوند و نبض اقتصادی کشور را در دست می گیرند نظیر کنسرسیوم بین المللی نفت و بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران که در عین حال نمونه ای از استعمار نوین جمعی چندین کشور امپریالیستی هستند.

۵ - تحصیل قراردادهای نامساوی و با شرایط سنگین و اسارت بار اعم از سیاسی، نظامی و اقتصادی

۶ - کشاندن به پیمان های نظامی دو جانبه یا منطقه ای نظیر پیمان سنتو و قرارداد دو جانبه ایران و آمریکا

۷ - استفاده از موسسات به اصطلاح فرهنگی و مطبوعاتی و خیریه و تعاون و نظیر آن ها برای دسته بندی ها و سوء استفاده سیاسی در گروه های هیئت حاکمه از یک سو و برای نفوذ ایدئولوژیک در جامعه و اشاعه نظریات تخطئه کننده دموکراسی و استقلال از سوی دیگر

۸ - کوشش در راه جلب بورژوازی ملی و ذی نفع ساختن آن در سرمایه گذاری های مشترک و جلب برخی قشرهای دیگر به منظور بسط تکیه گاه اجتماعی خود

۹ - استفاده از نفاق و دو دستگی و ایجاد برخوردهای مصنوعی و تفرقه افکنی بین نیروهای رهایی بخش ملی و مترقی

۱۰ - استفاده از آنتی کمونیسم به اشکال گوناگون راست و چپ آن

درباره اسلوب های امپریالیسم برای اسارت کشورهای رشد یابنده در سند اساسی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) چنین گفته می شود.

«در مبارزه علیه جنبش آزادیبخش ملی، امپریالیسم از یک سو با سرسختی از بازمانده های استعمار دفاع می کند و از سوی دیگر کوشاست با شیوه های نو استعماری راه ترقی اقتصادی و اجتماعی را بر کشورهای رشد یابنده، بر کشورهای که حاکمیت ملی کسب کرده اند ببندد. بدین منظور از محافل ارتجاعی حمایت می کند از لغو نظام های اجتماعی عقب مانده جلو می گیرد و می کوشد بر سر راه رشد به سوی سوسیالیسم یا راه مترقی غیر سرمایه داری که دور نمای سوسیالیستی می گشاید ایجاد موانع و دشواری کند.

امپریالیست ها بر این کشورها قراردادهای اقتصادی و پیمان های نظامی - سیاسی که ناقض حاکمیت آنهاست تحمیل می نمایند، از طریق صدور سرمایه، بازرگانی نامتعادل، بازی قیمت ها و کورس ارزها، وام ها، از طریق اشکال گوناگون به اصطلاح کمک و اعمال فشار از جانب سازمان های مالی بین المللی، این کشورها را استثمار می کنند.

با توسل به این شیوه ها و نظایر آن کشورهای بزرگ امپریالیستی بسیاری ممالک دیگر را به ویژه در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین وابسته به خود نگاه می دارند، اگرچه در آن ها حکومت های محلی، ارتش، دولت و مجلس محلی وجود دارد و در ظاهر نوعی استقلال سیاسی صوری حفظ می شود. در به کار بردن این اشکال نفوذ و سلطه، به ویژه ایالات متحده امریکاست که به علت قدرت اقتصادی و سیاسی خود مقام اول را حائز است. امپریالیسم آمریکا امروز استعمارگر عمده بین المللی خلق هاست. سه چهارم کلیه سودهای ناشی از صدور سرمایه های انحصاری به همه کشورهای سرمایه داری به جیب شرکت های آمریکایی می رود. امپریالیسم آمریکا به میراث خوار عمده سیستم

مستعمراتی امپریالیستی بدل شده است. در عین حال ایالات متحده ژاندارم بین المللی معاصر است، زیرا که نقش قاطع و رهبری کننده را در مقابل جنبش های مترقی و استقلال جو به عهده دارد و مرکز اساسی استعمار جدید است. در این شرایط روشن است که مبارزه علیه استعمار با مبارزه علیه استعمار کلاسیک به پایان نمی رسد. استقلال سیاسی با اینکه گامی به جلو است ولی اگر تحکیم نشود با استقلال اقتصادی توأم نباشد به هیچ وجه برای جوابگویی به نیاز جامعه و خواست مردم کافی نیست. به همین جهت پیکار برای تحکیم استقلال سیاسی و کسب استقلال اقتصادی و از بین بردن هرگونه وابستگی به امپریالیسم باید همچنان ادامه یابد. هدف مبارزان در این پیکار باید روشن و صریح متوجه امپریالیسم جهانی و انحصارات امپریالیستی و شیوه های استعمار باشد و دوست و متحد یعنی کشورهای سوسیالیستی و نهضت کارگری کشورهای پیش پا افتاده سرمایه داری باید به درستی تمیز داده شود. این مبارزه ایست که در عصر ما در وسعت و در عمق بسط می یابد و پس از حل مسائل سیاسی متدرجاً به مسائل اقتصادی و اجتماعی حاد می پردازد و ریشه ای و پی گیرتر می شود.

۱۰۰ - وضع انقلابی

انقلاب اجتماعی عبارتست از حل تضادهای اجتماعی به نحوی که به تغییر کیفی زیر بنا و روبنا یعنی تغییر صورت بندی اجتماعی منجر گردد. تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی مبنای اقتصادی یعنی شرایط مادی انقلاب را فراهم می سازد و در مرحله معینی ضرورت انقلاب اجتماعی را مطرح می سازد.

فراهم آمدن شرایط مادی انقلاب برای انقلاب کافی نیست. برای انقلاب اجتماعی علاوه بر شرایط مادی تغییرات عینی معین دیگری که شرایط عینی اصطلاح می شود ضرورت دارد و به قول لنین «مجموعه این تغییرات عینی، وضع انقلابی نامیده می شود.»

۱ - بحران ملی عمومی که هم استثمارشوندگان و هم استثمارگران را در بر می د بدین معنا که نه فقط استثمارشوندگان « پایینی ها » نخواهند به شیوه گذشته زندگی کنند بلکه استثمارگران «بالایی ها» هم نتوانند به شیوه گذشته حکومت نمایند.

۲ - تشدید فوق العاده فقر و نیاز توده های زحمتکش

۳ - تشدید قابل ملاحظه فعالیت توده های زحمتکش به نحوی که هم در نتیجه بحران عمومی و هم در نتیجه اقدامات خود هیئت حاکمه بیش از پیش به مبارزه تاریخی مستقل جلب می شوند.

اوضاع بین المللی، به خصوص وجود اردوگاه سوسیالیسم در شرایط کنونی، انقلاب یا بحران های انقلابی در کشورهای امپریالیستی، انقلاب در کشورهای همجوار، جنگ و نیز بحران های ناشی از ستم ملی و تبعیض نژادی و غیره به مثابه عوامل عینی می توانند در پیدایش وضع انقلابی موثر باشند. وضع انقلابی ناشی از تغییرات عینی و بر حسب شرایط تاریخی در کشورهای مختلف می توانند به صورت گوناگون بروز کند و در این یا آن کشور در این یا آن زمان معین - این یا آن عامل عینی در پیدایش وضع انقلابی نقش کمتر یا بیشتر داشته باشد.

آنچه مهم است اینست که انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست و وضع انقلابی معلول دگرگونی های عینی معین در زندگی اجتماعی است و این دگرگونی ها به قول لنین «نه فقط به اراده افراد و گروه ها و احزاب جداگانه ، بلکه حتی به اراده طبقات جداگانه نیز بستگی ندارد».

انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست، ولی از هر وضع انقلابی، انقلاب پدید نمی آید. برای این که امکان تحول انقلابی به تحقق پیوندد، عامل ذهنی نیز ضرورت دارد. به قول لنین:

« انقلاب مولود هر وضع انقلابی نیست بلکه مولود وضعی است که در آن به تغییرات پیش گفته، دگرگون ذهنی یعنی توانایی طبقه انقلابی، به اقدامات توده ای به حد کافی نیرومندی اضافه شود که بتواند دولت کهنه را که هیچگاه حتی در درون بحران ها نیز اگر آن را «نیاندازند»، « نمی افتد » در هم شکند (یا متزلزل سازد).

چنین کاری فقط از عهده پیشاهنگ طبقه انقلابی، یعنی حزب طراز نوین طبقه کارگر برمی آید. حزب طبقه کارگر روح و مغز عامل ذهنی انقلاب را تشکیل می دهد.

تئوري لنینی انقلاب درست در نقطه مقابل « تئوري » چپ روها قرار دارد که یا لزوم وضع انقلابی را برای انقلاب به کلی نفی می کنند و یا به آن برخورد سطحی و عامیانه دارند.